



*Iranian American
Jewish Federation*

شرفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



سال پانزدهم - شماره ۱۰۴ - حشوان و کیسلو ۵۷۵۷ - اکتبر و نوامبر ۱۹۹۶ - آبان و آذر ۱۳۷۵

BEHROOZ ZINATI, D. D. S.
Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما ...

دکتر زینتی



دکتر بهروز زینتی ... ارتودنتیست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبائی فک و صورت

نوجوانان - بزرگسالان

قبول اکثر بیمه ها

(818) 986 - 8669

Encino

مطب در انسنو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91 436

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652 - 2010

Beverly Hills

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, CA 90211

مهران مهرداد

Mehran Mehrdad

Investment Executive

Complete Financial Services

STOCKS

BONDS (CORPORATIONS, MUNICIPALITIES, GOVERNMENT)

MUTUAL FUNDS

RETIREMENT PLANNING

COLLEGE EDUCATION PLANNING

ANNUITIES / INSURANCE

MANAGED ASSETS

سهام

اوراق قرضه (دولتی، شرکتی، ایالتی)

صندوقهای تعاونی پول

انواع حسابهای بازنشستگی

برنامه ریزی تامین شهریه دانشگاه

بیمه عمر وانیوتی

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت

Voice Mail: (310) 273 - 7637

Baraban Securities, Inc.
11611 San Vicente Blvd.,
Barentwood, CA 90049.

Tel: (310) 273 - 7637
(800) 991 - 7991
Fax: (310) 273 - 3278

MEMBER: SIPC, NASD

RAMIN EBRAHIMI, M.D.

دکتر رامین ابراهیمی

متخصص بیماریهای داخلی با فوق تخصص در امراض قلب و عروق

دارای مورد تخصصی

آسیستان پروفیسور دانشگاه یو.سی.ا. ارواین U.C.I

رئیس بخش کاتتریسم و آنژیوپلاستی دانشگاه U.C.I

فارغ التحصیل از دانشگاههای یو.سی.ا.ی.، جرج واشنگتن ،
یو.سی.ا.ی. بوستون و مرکز پزشکی سیدرز سینای

تشخیص و درمان بیماریهای قلب و عروق با جدید ترین تکنیک های پزشکی:

**کاربردهای اتمی قلب ، اکوکاردیوگرافی ، آنژیوگرافی
اولتراساند عروق قلب ، پیس میکر**

باز کردن عروق قلب از طریق:

بادکنک Balloon ، لوله های فلزی Stent ، مته تراش عروق Rotablator
پاک کردن چربی و رسوبات عروق قلب Atherectomy ، لیزر تراپی Laser

دانشگاه U.C.I

(714) 456-6545

بورلی هیلز

(310) 858-6838



*Iranian American
Jewish Federation*

6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

* شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. * نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. * مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. * به استثنای نوشته هانی که «حق طبع محفوظ» اعلام شده، نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. * شوفار مسئول مندرجات آگهی ها نیست.

سیون ابراهیمی - سردبیر

عزت اله دلپجانی - مدیر امور مالی

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

شورای نویسندگان

دکترهوشنگ ابرامی	شکوه درویش
نینا استوار	فرزانه طالعی
ناصر اوهب	سام کرمانیان
گیتی بروخیم	گیتا کروبیان
دکتر باروخ بروخیم	ابراهیم ویکتوری
نوراله خرازی	پروانه یوسف زاده
خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد	

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
نصف صفحه	۱۵۰ دلار
یک سوم صفحه	۱۲۵ دلار
یک چهارم صفحه	۱۰۰ دلار

پیش گفتار

در اولین جلسه دوره جدید هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی گردهم آمده ایم. جلسه ای برای توضیح درباره وظایفی که بعهدۀ مسئولان هر یک از کمیته ها گذاشته شده و چگونگی انجام آن توسط مسئولان مزبور و اعضای کمیته هایشان.

ترکیب اعضای هیئت اجرایی جدید که طبق اساسنامه فدراسیون بمدت دو سال عهده دار انجام امور اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی خواهد بود بسیار جالب توجه است. در میان اعضای جدید چهره های تازه و جوان زیاد شده اند - همانطور که هدف همیشگی فدراسیون بوده، کسانی که باید به جمع ما می پیوستند تا آرام آرام، با خالی کردن جا از سوی ما و هم نسلهایمان، این مشعل فروزانی را که خدمتگزاران مردم ما طی سالهای متمادی دست بدست داده اند و در زمان ما و شما از ایران به این سوی کرۀ خاکی آورده شده - بدست گیرند و راه پیشینیان خود را دنبال کنند.

در کنارمان، در جلسۀ هیئت اجرایی فدراسیون، گروه دیگری را می بینم - هیئت مشاوران عالی فدراسیون. کسانی که در طی سالیان دراز خدمت بمردم تجربیات بسیار اندوخته اند و دریغ است که بصورت راهنماییانی دلسوز در کنار همه ما نباشند. و این ترکیب معقول و منطقی گرد هم آمده اند تا با تمام توش و توان خود بمردم خود خدمت کنند.

قصد من در اینجا بازگو کردن گفتگوها و تصمیمات متخذه در این نشست نیست، چرا که صورتجلسات این نشست ها (که هر دو هفته یکبار انجام میگردد) در دفتر فدراسیون موجود است و هر یک از اعضای جامعه ما حق دسترسی به آنها دارند. آنچه بسیار جالب توجه است اینست که انتخاباتی آزاد و فراگیر انجام شده و حاصل آن تشکیل هیئت های امناء و اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی است و اینها مامورانی هستند (البته بی جیره و مواجب) که از سوی اکثریت جامعه ما برای دستیابی به آرمانهای تعیین شده در اساسنامه فدراسیون انتخاب شده اند.

به افرادی که گرداگرد این میز نشسته اند نگاه میکنم. از تکنوکراتهای پرتوان گرفته تا مذهبپون؛ از یاری دهندگان به مستمندان گرفته تا آنانکه بدون وقفه وضع یهودیان ایرانی درون مرزی را زیر نظر دارند و به آن توجه میکنند؛ از اهل قلم گرفته تا



در این شماره میخوانید

- ۵ پیشگفتار صیون ابراهیمی
 ۸ نامه به سردبیر داود الیسا
 ۱۱ فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم
 ۲۰ ندای خداوندی گیتی بروخیم (سیمانطوب)
 ۲۵ خبرهانی از جهان یهود
 ۲۹ مجسمه حضرت موسی ناصر مقیمی
 ۳۱ مرغ همسایه ناصر اوهب
 ۲۵ نان و رسم و صندلی هما سرشار
 ۴۴ خاک خوب خدا دکتر هوشنگ ابرامی
 ۵۱ سرزمین موعود جهانگیر صداقت فر
 ۵۲ ایکه دست میرسد کاری بکن نینا استوار
 ۵۷ قسی القلبان برادر کش نوری خرازی
 ۶۱ تاملی در مقوله فرهنگ و خدمات اجتماعی . منوچهر کوهن
 ۶۵ کارفرمای بی نظیر ترجمه: پروانه یوسف زاده
 ۷۰ اخبار سازمانها
 ۷۲ سرگذشت مشه دایان ترجمه: مظفر تهرانی
 ۷۹ راز روز کیپور دکتر هوشنگ ابرامی

روی جلد

خانواده مروارید خانم (ننه مرواری - فرزند حاجی لاله زار) ۱۲۸۹ (۱۹۱۰)، همدان. بمناسبت برگزاری دومین کنفرانس بین المللی سالیانه مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی: ۹ - ۱۰ - ۱۱ نوامبر ۱۹۹۶

اهل قدم، از جوانان گرد هم آمده برای کمک به هم سن و سالهای درمانده خود تا سالمندان نگران برای پیران نیازمند همه در کنار هم نشسته اند. چه بسیار از اینان که در جزئیات چگونگی رسیدن به مقصد با هم اختلاف سلیقه های جزئی تا تفاوت دیدگاههای کلی دارند - و با یکدیگر بحث بسیار در مورد پایگاههای اعتقادی خود دارند. اما همه این انسانهای خوب جورواجور، وقتی موضوع مصالح مردم و ملت ما بمیان میآید، صدائی واحدند - همانگونه که یکایک افراد جامعه ما در این بزرگترین آرمان فدراسیون یهودیان ایرانی، همصدا و یک صدا هستند.

آنجا که در ایران یهودی کشی میشود، این صدای واحد مردم ماست که از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی به گوش دولتمردان حکومت ایران میرسد و پاسخ طلب میکند و جواب میگیرد. وقتی لایحه ای میرود که از تصویب مجالس قانونگذاری امریکا بگذرد و به بسیاری از افراد نیازمند جامعه ما لطمه ای کلان بزند، این فدراسیون یهودیان ایرانی است که صدای واحد حق خواهی مردم ما را بگوش رئیس جمهور امریکا، تنها ابرقدرت روی زمین، میرساند و پاسخ مثبت میگیرد.

چرا؟ چون فدراسیون یهودیان ایرانی منتخب مردم است و هیچ یک از اعضای هیئت های امانت و اجرائی فدراسیون در این نهاد برخاسته از رای و اراده مردم، سهمی مادام العمر ندارند. روشی که باید همه سازمانهایی که بر خود نام «یهودی ایرانی» یا «یهودی ایرانی تبار» یا «ایرانی یهودی» میگذارند از آن دنباله روی کنند و اگر نه به همه مردم، دست کم به اعضای خود این رخصت را بدهند تا آزادانه رهبری سازمان خود را برگزینند.

در اولین جلسه هیئت اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی نشسته ام و بمردم خود و نمایندگانشان افتخار میکنم. مردمی که به من و یارانم این افتخار را داده اند تا خدمتگزارشان باشیم. دوستان داریم.



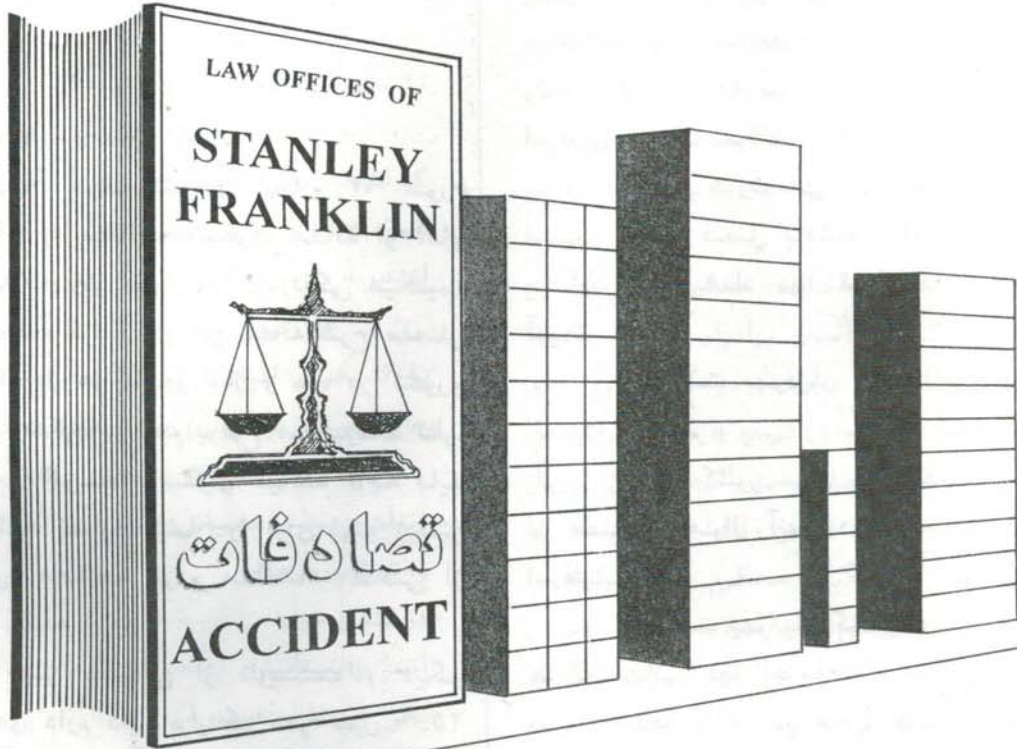
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

بهمکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

نامه به سردبیر



آقای سردبیر،

تصادفاً مجله شوفا شماره ۹۳ مورخ آگوست ۱۹۹۵ را مطالعه می‌کردم مقاله از آقای دکتر روبن ملامد زیر عنوان «کجا زندگی میکنیم» نظر بنده را جلب کرد. در این مقاله شرح مفصلي از جنایاتی که در هر روز و سال و ماه در کشوری که ما در آن زندگی میکنیم بوقوع می‌پیوندند نظرم را جلب کرد. نویسنده سئوال میکند «چه باید انجام داد» کلیه نصایح ایشان را برای بهتر زیستن در این کشور مطالعه کردم متأسفانه سخنی از مهاجرت برده نشده.

بنده نیز سئوالی از نویسنده و دیگر مورخین یهودی دارم دایر براینکه «در طول ۲۵۰۰ سال اسارت و سرگردانی ملت یهود کجای دنیا برای آنها امن و امان بوده» و دیگر آنکه چه تعدادی بودیم و این مدت به چه تعدادی تقلیل پیدا کرده‌ایم.

نمونه‌ای از یهودی ستیزی نوشته یک فرد غیر یهودی در همدان در صفحه ۴۲ همین مجله در مورد کشت و کشتار و آزار و اذیت یهودیان که یکی از صدها اتفاقات شومی است که برای ما ملت در کلیه شهرهای ایران در تاریخ به ثبت رسیده (که شرح کامل آن در کتاب زنده یاد دکتر حبیب لوی و دیگر مورخین به رشته تحریر در آمده).

سرنوشت یهودیان عراقی پس از استقلال کشور اسرائیل هزاران مرتبه بدتر از یهودیان ایران و دیگر نقاط خاور میانه بوده است. دولت و ملت عراق به بهانه اینکه یهودیان ثروتمند بغداد در کسب استقلال و جنگهای آن به اسرائیل کمک کرده‌اند دست به کشتار و آزار و اذیت و مصادره اموال آنها زدند.

یادآور میشود که در آن زمان قسمت عمده اقتصاد و بورس عراق و خاورمیانه بدست یهودیان بوده و روزهای شنبه شهر بغداد بصورت تعطیل در می‌آید. تعدادی از یهودیان با پرداخت رشوه‌های کلان با قایق یا از طریق غرب ایران خود را به سرحدات ایران رسانیده و پس از آن به دستور دولت وقت ایران به آنها پناهندگی داده شد و بتدریج به اسرائیل عزیمت نمودند.

شخص ثروتمندی بنام شفیق عدس دوست صمیمی ملک فیصل پادشاه عراق به دستور وی در میدان آزادی بغداد در مقابل ساختمان خود بدار آویخته شد.

سرنوشت یهودیان شمال افریقا «تونس - الجزیره و مصر» پس از استقلال کشور اسرائیل نیز تقریباً مشابه کشور عراق بوده، بدین ترتیب که پس از مصادره اموال آنها دست خالی روانه کشور اسرائیل شدند.

سرنوشت یهودیان کشورهای اروپائی در زمان جنگ جهانی دوم احتیاج به یادآوری ندارد و تا امروز صدها کتاب در مورد جنایات نازیها برعلیه یهودیان به چاپ رسیده. در آن تاریخ هیچ دولت یا ملتی حتی پاپ نخواست یا نتوانست جلو این جنایات هولناک را بگیرد.

وضع مالی و زندگی مرفه یهودیان در آن زمان خصوصاً در آلمان و لهستان جس حسادت ملیت‌ها را برانگیخت و این فاجعه را ببار آورد. یکی از علمای یهود برای بهتر زیستن ملت یهود در طول اسارت میفرماید «هرگاه خانه‌ای بنا میکنید داخل آنرا هر چه میتوانی مزین کنی ولی دیوار بیرونی آنرا رنگ و روغن نکنید».

هرگاه ما ملت مفهوم این فرمایش را در



از: فرهاد رستمیان

منظره زمستانی

عریانند

درختان بلند زمستان

استوار بر دامان سنگی کوه

و چه مشتاقانه تقدیم میکنند

تن بی شاخ و برگ خویش را

به قاطعیت سرما

تا نظاره کنند

خرامانه رقص سپید پیکران بلورین را

که شتابان طی میکنند

عمر کوتاه و پربارشان را

از ابر

تا زمین

تا که خوش اقبالانه بیوشانند برای لحظه ای چند

جامه سپید بر عریان مسخ شده درختان

* * *

زندانی هجوم عصیانی باد

و تسلیم سرما،

درخت و برف

اسیر زمستانند:

یکی ایستا و صبور

دیگری ایثارگر و پرخروش

در تکاپوی روز

و در سکون شباهنگام

بیقرارانه در پی یگانگی

* * *

در حاشیه سرمای سهمگین زمستان

در امتداد محو شدنی پیوستن ابر و افق

و سپید گونگی نزدیکی آسمان و زمین

در آنجا، بر دامان کوه سنگی

چه سخاوتمندانه عریانند

درختان بلند زمستان

نظر گرفته و در این روزگار از خودنمایی پرهیز کنیم
جریانات گذشته اتفاق نخواهد افتاد.

به تزار روس گفتند دلیل یهودی ستیزی در
کشور روسیه چیست؟ اظهار داشت «با کشتن هر
فرد یهودی یک کیسه سیمان به پایه های تخت
سلطنت خود میریزم چون ملت روسیه روابط و میانه
خوشی با یهودیان ندارد».

زنده یاد آلبرت انیشتین استاد دانشگاه برلن
با شروع یهودی ستیزی در آلمان ابتدا به سوئیس و
سپس به آمریکا مهاجرت کرد. پس از مهاجرت به
آمریکا چندین نامه برای سران یهودیان آلمان ارسال
نمود و از خطری که آنها را تهدید میکرد آگاه کرد
ولی برادران ما گوش نکردند و منتظر از بین رفتن
هیتلر و حزب نازی نشستند - البته نقدینه خود را
به سوئیس انتقال دادند ولی جان عزیز خود را از
دست دادند.

با کمال تاسف مشاهده میشود پس از این
ماجراهای هولناک در آلمان برادران ما با نادیده
گرفتن جریانات گذشته مجدداً در کنار کوره های
آدم سوزی مشغول زندگی و کسب و کار میباشند و
با خرید محصولات آلمانی به اقتصاد آن کشور
کمک میکنند. علما فرموده اند: «ملتی که از
تاریخ گذشته خود پند نگیرد محکوم به فناست».

در جنگ جهانی دوم علاوه بر ۶ میلیون
یهودی که بلاذفاع در کوره های آدم سوزی خاکستر
شدند ۵۰ میلیون دیگر از جمعیت اروپا برای دفاع از
کشور و نگاهداری پرچم و استقلال خود با افتخار در
میدانهای جنگ کشته شدند.

بزرگان میفرمایند: «برای اینکه ملتی
بتواند با افتخار زندگی کند ناگزیر برخی از افراد
آن باید جان خود را فدا کنند».

در خاتمه، خداوند توسط یکی از انبیای
یهود میفرماید «من از سران و چوپانهای شما
میخواهم و توقع دارم که شما را به راه راست و
زندگی خوب و خوش هدایت کنند». پس از این
تفصیل، فرانسوی میگوید، «تمام راه ها به رُم ختم
خواهد شد».

داود الیسا

فدراسیون یهودیان ایرانی

آغاز کار «گروه پشتیبانی ایرانیان امریکا»

را به آگاهی میرساند

گروه مزبور که از افراد حرفه‌ای آموزش دیده تشکیل شده، علاوه بر تأمین کمک و دادن اطلاعات حرفه‌ای لازم، دربارهٔ مشکلات زیر به مراجعین کمک می‌نماید:

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| * روابط فردی | * افسردگی |
| * امور خانوادگی | * اضطراب و هیجان |
| * مشکلات قبل از ازدواج | * عوارض ناشی از فشار |
| * مشکلات بعد از ازدواج | * مشکلات تغذیه |
| * تعلیم و تربیت در خانواده | * اعتیاد به الکل و مواد مخدر |
| * صدمات ناشی از مسائل روانی و اجتماعی | * آزمایش و مشاوره دربارهٔ HIV / AIDS |
| * خشونت در خانواده | * معرفی به پزشک |

اگر خود شما یا هر یک از آشنایانتان با مسائل و مشکلات فوق دست به گریبان هستید،

میتوانید با تلفن ۷۲۵۷ - ۸۴۲ (۳۱۰) تماس بگیرید

تا توسط افراد کار آزموده در رفع مشکل شما اقدام شود.

اسامی مراجعین و کلیهٔ اطلاعات مربوط به آنان کاملاً محرمانه تلقی شده و شما با خیال راحت میتوانید مسائل خود و آشنایانتان را با این گروه حرفه‌ای در میان بگذارید.



فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

در خدمت مردم

۲ - هیئت مشاورین عالی

جناب راو داوید شوفط - مشاور عالی امور مذهبی و امور خانواده
آقای الیاس اسحقیان - مشاور انتشارات و تبلیغات
آقای دکتر باروخ بروخیم - مشاور امور فرهنگی
جناب راو بعل هنس - مشاور امور تعلیم و تربیت یهودی
آقای سعید پاکروان - مشاور امور سازمان ها
پرفسور شموییل رهبر - مشاور امور علمی و پژوهشی
آقای صمد کشفی - مشاور امور مالی
آقای سام کرمانیان - مشاور امور خارجی
آقای دکتر رحیم کهن - مشاور امور سالمندان
آقای نجات گبای - مشاور امور طرح و برنامه ریزی
آقای حمید نهائی - مشاور امور حقوقی
دکتر سالار نیکو - مشاور امور اداری

قائم مقام رئیس هیئت اجرائی

آقای عزت اله دلجانی

معاونین رئیس هیئت اجرائی:

آقای صمد کشفی
آقای دکتر ملامد
آقای یونس نظریان
آقای حمید نهائی

هیئت اجرائی جدید فدراسیون

در جلسه مورخ اول اکتبر ۱۹۹۶ هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی، آقای سلیمان رستگار که از سوی هیئت امناء مامور تشکیل هیئت اجرائی شده بودند، اعضای هیئت اجرائی و شورای عالی مشاوران هیئت اجرائی را برای دوره دو ساله جدید به هیئت امناء معرفی نموده و پس از تشریح برنامه های آتی هیئت اجرائی و نقش هر یک از افراد معرفی شده، از اعضای هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی خواستند تا پرسشهای خود را مطرح نمایند.

پس از طرح پرسشهای اعضای هیئت امناء از رئیس هیئت اجرائی و اعضای مود پیشنهاد ایشان و همچنین بحث و تبادل نظر درباره برنامه های آتی فدراسیون، هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی ترکیب هیئت اجرائی پیشنهادی را به شرح زیر مورد تصویب قرار داد:

۱ - هیئت مشاورین خارجی

خانم تری بل - ریاست سابق فدراسیون یهودیان لوس آنجلس
آقای جان فیشل - معاون اجرائی فدراسیون یهودیان لوس آنجلس
آقای بروس هاگمن - ریاست سابق فدراسیون یهودیان لوس آنجلس

روساء یا ناظران کمیته های هیئت اجرایی

- ۱ - اطاق تجارت یهودیان ایرانی کالیفرنیا - آقای نجات اله گبای
- ۲ - سازمان های مربوط به فعالیت های جوانان - دکتر جیکوب اسحق اف
- ۳ - کمیته امور خارجی - آقای دکتر ایرج طبیب زاده
این کمیته دارای دو بخش اضافی بشرح ذیل خواهد بود.
- الف - امور مربوط به روابط با دولت و یا هر یک از سازمان های اسرائلی - آقای یونس نظریان
- ب - امور مربوط به رابطه با دولت ایران و یا سازمان های یهودی و غیریهودی در ایران - آقای دکتر کامران بروخیم.
این دو بخش تحت نظارت مستقیم کمیته امور خارجی فعالیت خواهند کرد.
- ۴ - رابط بین سازمان های یهودی ایرانی - آقای شموئیل کامران
- ۵ - ناظر بر امور اداری و مالی دفتر فدراسیون - آقای نجات سرشار
- ۶ - ناظر بر امور حسابداری - آقای حمید فانی CPA
- ۷ - کمیته روابط عمومی - آقای دکتر روبن ملامد
- ۸ - ناظر بر امور کامپیوتر - آقای مهندس منوچهر بروخیم
- ۹ - ناظر بر امور حقوقی - خانم آلاله کامران وکیل دادگستری
- ۱۰ - کمیته انتشارات - آقای صیون ابراهیمی
- ۱۱ - ناظر بر امور مالی مجله شوفار - آقای عزت اله دلجانی
- ۱۲ - کمیته اعانه و عضویت - آقای عزت اله دلجانی
- ۱۳ - کمیته جشن ها - آقای الیاس اسفندی
- ۱۴ - کمیته امور کنیسه های هفتگی و سالیانه فدراسیون - به ریاست جناب راو داوید شوفط و با

نظارت آقای سلیمان رستگار

- ۱۵ - ریاست کنیسه فدراسیون در بورلی هیلز - آقای دکتر آیزک نورمحمودی
 - ۱۶ - ریاست کنیسه فدراسیون در شرمین اوکس - آقای شموئیل کامران
 - ۱۷ - ناظر بر صندوق اضطراری و کمک به نیازمندان فدراسیون یهودیان ایرانی - دکتر داود فروزانپور
 - ۱۸ - کمیته امور طبی - دکتر جمشید ایست
 - ۱۹ - گروه کمکهای فوری (بخشی از کمیته امور طبی) - آقای مهران بنیان
 - ۲۰ - کمیته کمک به سالمندان و نظارت بر خانه های پیران - خانم لیدا ابراهیمیان
 - ۲۱ و ۲۲ - بخش «زندگی نو» آشنائی بین افراد علاقمند به آغاز زندگی نو پس از جدا شدن و یا از دست دادن همسر - خانم ها ملیحه کشفی و عزیزه کرمانیان
 - ۲۳ - کمیته امور مسکن و مسائل تابعیت - آقای نوراله گبای
 - ۲۴ - ناظر مسافرت های خارج از کشور - آقای مهندس ابراهیم یاحید
 - ۲۵ - ناظر برنامه های مخصوص - آقای مسعود معدل
 - ۲۶ - ناظر روابط بین کنیسه ها - آقای نوراله نوروش
 - ۲۷ - کمیته طرح و برنامه ریزی - دکتر سالار نیکو
 - ۲۸ - مرکز یهودیان ایرانی در لوس آنجلس - آقای یونس نظریان
- سخنگویان فدراسیون به ترتیب الفباء:
- ۲۹ - آقای صیون ابراهیمی
 - ۳۰ - خانم مزگان رهبر
 - ۳۱ - آقای سام کرمانیان
 - ۳۲ - دکتر روبن ملامد
 - ۳۳ - دکتر سالار نیکو

نگرانی جامعه جهانی یهود درباره وضع یهودیان در ایران

در طی چند ماه گذشته آگاهی از خبر قتل سه تن یهودی ایرانی در شهرهای تهران، رضایه و شیراز جامعه برونمرزی یهودیان ایرانی را که پیوندی ناگسستنی با یکایک اعضای خانواده درون مرزی خود دارد، دچار نگرانی و تاثیر شدید نموده است.

پیرو این گزارشها فدراسیون یهودیان ایرانی مذاکرات و مکاتبات گسترده‌ای را با مراجع مختلف و بخصوص انجمن کلیمیان تهران به عمل آورد و مراتب نگرانی جامعه از طریق نامه‌ای از طرف انجمن کلیمیان به اطلاع آیت‌اله العظمی خامنه‌ای رهبر محترم جمهوری اسلامی رسانیده شد. در تاریخ ششم شهریور ماه ۱۳۷۵ مطابق با ۲۸ اوت ۱۹۹۶ آقای محمدی گلپایگانی به نمایندگی از طرف مقام معظم رهبری طی نامه‌ای فتوای آیت‌اله العظمی خامنه‌ای را مبنی بر حفظ حرمت و امنیت کامل یهودیان ایران به کلیه مراکز مربوطه منجمله ریاست قوه قضائیه، وزارت اطلاعات، وزارت کشور و فرماندهی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ارسال نمودند.

ذیلاً متن کامل این نامه و پاسخ تشکر آمیز فدراسیون ذیلاً به آگاهی همکیشان عزیز میرسد.

بسمه تعالی

دفتر مقام معظم رهبری

حضرت آیت اله یزدی - ریاست محترم قوه قضائیه
جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای فلاحیان -
وزیر محترم اطلاعات
جناب آقای بشارتی - وزیر محترم کشور
تیمسار سرتیپ سیف الهی - فرمانده محترم نیروی
انتظامی جمهوری اسلامی

دفتر مقام معظم رهبری

بیت

تاریخ:
شماره:
بیت:

- حضرت آیت... یزدی - ریاست محترم قوه قضائیه
- جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای فلاحیان - وزیر محترم اطلاعات
- جناب آقای بشارتی - وزیر محترم کشور
- تیمسار سرتیپ سیف الهی - فرمانده محترم نیروی انتظامی جمهوری اسلامی

سلام علیکم.

نامه‌ی شماره‌ی ۶۷۲۲ مورخ ۷۵/۵/۱۵ هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران درخصوص برخی مشکلات پیش آمده برای کلیمیان ایران و درخواست توجه و عنایت جهت آسایش خاطر آنان که تصویر آن به پیوست ارسال می‌گردد، به استحضار مقام معظم رهبری، مدظله العالی، رسید. فرمودند:

«به همه‌ی مراکزی که باید مطلع شوند و به خود جامعه‌ی کلیمیان اسلام کنید که پیروان همه‌ی ادیان الهی و بویژه متدینین به ادیان رسمی و از جمله یهودیان ایران در پناه قانون و نظام جمهوری اسلامی و از حرمت و امنیت کامل برخوردارند و تعرض به آنان تخلف از قانون و موجب برخورد شدید دستگاههای مسئول در نظام جمهوری اسلامی است.»

مراتب جهت اقدام مقتضی، به اطلاع می‌رسد.

دفتر مقام معظم رهبری
محمدی گلپایگانی

۱۳۳۳۶۵

۱۳۷۵/۶/۶

روبوشتکا جهت دوره حسن کلیمیان تهران جهت اطلاع و اقدام لازم

۷۵/۵/۱۵

سلام علیکم

نامه‌ی شماره‌ی ۶۷۲۲ مورخ ۷۵/۵/۱۵ هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران در خصوص برخی مشکلات پیش آمده برای کلیمیان ایران و درخواست توجه و عنایت جهت آسایش خاطر آنان که تصویر آن به پیوست ارسال می‌گردد. به استحضار مقام معظم رهبری «مدظله العالی» رسید، فرمودند:

«به همه‌ی مراکزی که باید مطلع شوند و به خود جامعه‌ی کلیمیان اعلام کنید که پیروان همه‌ی ادیان الهی و بویژه متدینین به ادیان رسمی و از جمله یهودیان ایران در پناه قانون و نظام جمهوری اسلامی و از حرمت و امنیت کامل برخوردارند و تعرض به آنان تخلف از قانون و موجب برخورد شدید دستگاههای مسئول در نظام جمهوری اسلامی است.»

مراتب جهت اقدام مقتضی به اطلاع می‌رسد.

۱۳۳۳۶۵

۱۳۷۵/۶/۶

دفتر مقام معظم رهبری
محمدی گلپایگانی

متن نامه فدراسیون یهودیان ایرانی به انجمن

کلیمیان تهران

۹ سپتامبر ۱۹۹۶

هیئت مدیره محترم انجمن کلیمیان تهران
مقام محترم ریاست هیئت مدیره
دوست عزیز جناب آقای هارون یشایانی

با احترام،

همانگونه که اطلاع دارید اخبار قتل هوطنان هم مذهب ما آقایان عزیزاله لامع در تهران و کرامت فاخری در شیراز، و به علاوه رحیم زرگری در رضائیه باعث ناراحتی و نگرانی شدیدی در متن جامعه یهودیان ایرانی خارج از کشور و برخی از مقامات بین المللی شده بود.

همانطور که در تماسهایی که با شما داشتیم به اطلاعاتتان رساندیم ما با اعتقادی که نسبت به پایبندی نظام جمهوری اسلامی به اصول حفظ حقوق و امنیت پیروان ادیان رسمی داریم بر این باور نبودیم که رابطه ای میان ضاربین و دستگاههای رسمی وجود داشته باشد و با کسب اطمینان از جانب شما این مراتب را به اطلاع مراجع بین المللی نیز رسانیدیم و سعی بر این داشتیم که حداقل تا دریافت پاسخ رسمی از مقامات مسئول اجازه ندهیم مسئله از حد خود تجاوز کند.

نامه بسیار صادقانه و جامع مقام معظم رهبری مورخه ۱۳۷۵/۶/۲۶ که رونوشت آن از طرف شما به این جانب مخابره شد بدون شک باعث دلگرمی تمامی افرادی که به نظم قانون و حقوق بشر احترام میگذارند و بخصوص کلیه یهودیان ایرانی پراکنده در جهان که علاقه وافری به ادامه تاریخ کهنسال دوستی و احترام متقابل با ملت شریف ایران دارند خواهد بود. به علاوه ادامه فعالیت نیروهای انتظامی در جهت دستگیری و مجازات مجرمین از دو جهت حائز اهمیت

خارق العاده خواهد بود:

اول آنکه چنانچه افراد مغرض دیگری در متن جامعه ایرانی وجود داشته باشند که تصور کنند ریختن خون یهودی مباح است با آگاهی از اقدامات و سیاست دولت تکلیفشان را در قبال قانون خواهند دانست.

دوم جلوی بسیاری از تبلیغات سوء که اغلب از جانب دستگاههای مغرض و در بسیاری از موارد به صورت ناروا بر علیه جمهوری اسلامی و در رابطه با رفتار آن با برخی از اقلیت های مذهبی میشود بسته خواهد شد.

بدیهی است که جمهوری اسلامی ایران مانند هر دولت مسئول دیگری عهده دار وظیفه حفظ ایمنی و حقوق کلیه اتباع خود میباشد. صدور این نامه از جانب مقام معظم رهبری بدون شک نمایانگر اهمیتی است که دولت ایران به این وظیفه اطلاق میکند و فدراسیون یهودیان ایرانی با کمال میل متن این نامه را به اطلاع جامعه و دوستان خواهد رساند.

با کمال احترام،

سام کرمانیان
دبیر کل

گزارشی از کمیته روابط خارجی

در اواخر ماه سپتامبر سال جاری مجلس نمایندگان امریکا قانونی را به نام «مهاجرت در جهت منافع ملی»
Immigration in the National Interest
(HR2202) به تصویب رسانید.

گرچه هدف اصلی این قانون مقابله با مهاجرت غیرقانونی بود، معهذات متاسفانه مفادی در این طرح گنجانیده شده بود که براساس آن مهاجرین قانونی نیز به شدت مورد صدمه قرار میگرفتند.

از جمله مفاد این طرح که میتوانست برای تعداد کثیری از اعضای جامعه ما مصیبت بار باشد ماده‌ای بود که براساس آن دولت میتوانست کلیه مهاجرین قانونی (دارندگان اجازه اقامت دائم) را که در طول اقامت خود در امریکا به مدت ۱۲ ماه یا بیشتر از مزایای دولتی استفاده نموده بودند، از کشور اخراج نماید.

کمیته روابط خارجی فدراسیون یهودیان ایرانی بلافاصله پس از آگاهی از این طرح پیشنهادی برای تصویب در مجلسین، مراتب را به آگاهی فدراسیون یهودیان امریکا در لوس آنجلس و مرکز فدراسیونهای یهودیان امریکا در واشنگتن و کمیته سرتاسری روابط خارجی یهودیان امریکا در نیویورک رساند و با همکاری بی دریغ این نهادهای یهودی، اقدامات گسترده‌ای را برای حذف این ماده بعمل آورد.

در دومین مرحله از فعالیتهای خود، کمیته روابط خارجی فدراسیون یهودیان ایرانی، ضمن تماس با سناتور دایان فاینستاین، سناتور باربارا باکستر از ایالت کالیفرنیا، نمایندگان مجلس آقایان الیوت انگل از نیویورک، تونی بیلینسون و هنری وکسمن از کالیفرنیا و آقای هاوارد برمن، عضو کمیته مشترک مجلس نمایندگان و سنا، کوشش پیگیری را برای حذف مفاد مزبور از متن لایحه قانونی بعمل آورد و نظر خود را به آگاهی تعداد کثیری از نمایندگان کنگره و سنای امریکا رساند و خوشبختانه بسیاری از این نمایندگان با موضوع فدراسیون یهودیان ایرانی در این خصوص هم عقیده بودند. اما با کلیه تلاشهایی که در این راستا بعمل آمد، متأسفانه این ماده از تصویب مجلس نمایندگان گذشت. از آنجا که، با توجه جو موجود سیاسی در امریکا و موضع افکار عمومی در قبال مسئله مهاجرت، احتمال میرفت که مجلس سنا نیز این ماده را تصویب نماید، فدراسیون یهودیان ایرانی فعالیت‌های خود را متوجه کاخ سفید نمود و مراتب نگرانی خود را به آگاهی رئیس جمهور امریکا رسانید.

خوشبختانه آقای پرزیدنت کلینتون پس از آگاهی از موضع جامعه ما و جامعه بزرگ یهودیان امریکائی مخالفت شدید خود را با این ماده اعلام نمودند و به اطلاع مجلس سنای امریکا رساندند که چنانچه این ماده از قانون حذف نشود طرح بودجه سال آینده را تصویب نخواهند کرد و کنگره را مسئول عواقب آن، از جمله تعطیل ارگانهای دولتی خواهند دانست.

فدراسیون یهودیان ایرانی با خوشوقتی به آگاهی همکیشان عزیز میرساند که در اثر این مداخله شخص رئیس جمهور، ماده مزبور و نیز تعدادی دیگر از مواد زیان بار این لایحه، از طرح HR2202 حذف گردید و این قانون پس از حذف مفاد فوق الذکر در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۶ به امضای آقای کلینتون رسید.

در اینجا لازم میدانیم علاوه بر آقای رئیس جمهور، از کلیه سناتورها و نمایندگان مجلس که نام آنان در بالا برده شد از سوی جامعه یهودیان ایرانی سپاسگزاری نمائیم، جامعه‌ای که فدراسیون خود را پشتیبانی نمودند و بویژه سپاسگزاریم از آن گروه از فعالان اجتماعی که با مداخله مستقیم و تماسهای مکرر آنان که به ندای فدراسیون پاسخ دادند و نظریات خود را مستقیماً با کاخ سفید مطرح نمودند باعث موفقیت این تلاش فدراسیون شدند.

علاوه بر اقدامات فوق و برنامه‌های ویژه تابعیت امریکا که گزارش آن قبلاً از طریق رادیو و کنیساها به استحضار جامعه رسیده است، کمیته روابط خارجی فدراسیون با همکاری کمیته روابط خارجی فدراسیون یهودیان امریکا در لوس آنجلس در حال انجام مذاکراتی در سطح ایالتی میباشد که طی آن امید داریم حداقل برخی از صدمات ناشی از قانون Welfare Reform مصوبه ۲۲ اوت ۱۹۹۶ بخصوص مسائل مربوط به مزایای طبی افراد بالاتر از ۶۵ سال را از طریق دولت ایالتی جبران نمائیم. نتیجه پیشرفت این فعالیتها نیز بعداً به اطلاع جامعه رسانیده خواهد شد.

کنیسه‌های فدراسیون

در طول ایام مقدس روش هسانا و کیپور، کنیسه‌های فدراسیون یهودیان ایرانی در دو محل برگزار گردید: سالن بزرگ هتل بورلی هیلتون در منطقه بورلی هیلز و نیز سالن بزرگ هتل رادیسون در منطقه ولی.

برنامه هر دو کنیسه از لحاظ چگونگی برگزاری مراسم نیایش و گزارش موضوعات مربوط به جامعه از مدت‌ها قبل با دقت و توجه کامل مورد بررسی و برنامه ریزی قرار گرفته بود. با توجه به سابقه کار کنیسه و بویژه نظم و زیبایی مراسم دز سال گذشته، استقبال از هر دو کنیسه و بویژه سالن هتل بورلی هیلتون بی سابقه بود. تقاضا برای بلیط ورودی (که در کمتر از یک هفته پس از اعلام فروش، کلیه این بلیط‌ها بفروش رسیده بود) بسیار زیاد بود و با توجه به محدودیت بسیار شدیدی که مدیران هتل و بویژه ماموران اداره آتش نشانی اعمال می‌دارند، تعداد بلیط‌های فروش رفته باید دقیقاً برابر با تعداد صندلی‌های موجود در سالن باشد.

مسئولان کنیسه‌های فدراسیون از صدها نفر از همکیشان عزیزی که موفق به دریافت بلیط ورودی مراسم نشدند و بویژه کلیه آنانی که متأسفانه از ما دلگیر یا گله مند شدند پوزش خواسته امیدوار است با توجه به توضیحات بالا از این دوستان خود رفع دلگیری کرده باشد.

در کنار سالن بزرگ کنیسه در بورلی هیلتون، سالن دیگری نیز به جوانان اختصاص داده شده بود که کلیه مراسم نیایش کیپور در این سالن جداگانه بطور مستقل و با موفقیت از سوی گروه جوانان کنیسه انجام گرفت. این سالن برای جوانان و سایر علاقمندان بدون ورودیه در نظر گرفته شده بود با این قصد که جوانان با سلیقه و نظر خود (البته زیر نظر کنیسه) مراسم را اجرا نمایند و همچنین سالن مزبور محلی باشد برای گردهمایی و آشنائی

جوانان ما. سخنرانان مراسم کنیسه‌های جوانان بیشتر از میان خود آنان انتخاب شده بودند و جالب توجه آنکه تعداد قابل توجهی از والدین نیز در کنار فرزندان خود در این سالن دیده می‌شدند. دست جوانان خوبان را که با اتکاء به نفس و توانائی قابل توجهی تمام مسئولیت‌های این روز مقدس را خود بعهده گرفته و با موفقیت کامل به انجام رساندند صمیمانه می‌فشاریم.

برای انجام این مراسم علاوه بر مجریان مراسم مذهبی و سخنرانان، تعداد بسیار زیادی از دیگر یاران ما در فدراسیون ما را یاری دادند که با پوزش، بعلت زیاد بودن تعداد آنان، از ذکر نام یکایک این عزیزان دوری جسته و برای همه آنان در خدمت به مردم خود، آرزوی نیکروزی و موفقیت مینمائیم. مردان و زنانی که در راه پروردگار خود قدم گذاشته‌اند و دل در گرو خدمت مردم خود دارند.

فدراسیون یهودیان ایرانی و هایاس

بدون تردید بیشتر یهودیان پناهنده سرتاسر دنیا با نام هایاس (HIAS) که مخفف Hebrew Emigrant Aid Society است آشنائی دارند. تاریخچه مختصر این سازمان برای آگاهی خوانندگان گرامی بدین قرار است که هایاس در سال ۱۸۸۰ بمنظور کمک به یهودیانی که زیر فشار یهودی ستیزی حکومت‌های وقت در اروپای شرقی قرار داشتند و از این سرزمین‌ها می‌گریختند، تشکیل گردید.

در سال ۱۹۰۴، با بالا گرفتن موج مهاجرت یهودیان به امریکا و بازگرداندن آنان به سرزمین‌های اصلی‌شان، سازمان هایاس نمایندگان به جزیره ایس در نزدیکی بندر نیویورک - جایی که به اغلب پناه جویان یهودی اجازه ورود به امریکا داده نمیشد گسیل داشت و این گروه با جانفشانیهای بی حد از بازپس گرداندن یهودیان جلوگیری بعمل می‌آوردند.

با هجوم سیل پناه جوین یهودی به امریکا در سالهای ۱۹۱۴ بعد که آتش جنگ جهانی اول شعله ور گردیده بود، هایاس دامنه کار خود را به بالتیمور، بوستن و فیلادلفیا توسعه داد.

در سال ۱۹۳۳ با بالا گرفتن قدرت و سرانجام بقدرت رسیدن هیتلر، هایاس بزرگترین پروژه خود را برای رساندن یهودیان آلمان و لهستان به فلسطین به انجام میرساند.

در سال ۱۹۴۶، دفاتر هایاس در آلمان و وین به کمک صدها هزار یهودی بی خانمان که عزم اقامت در امریکا را دارند برمیخیزد.

در سال ۱۹۵۶ هایاس برای رهائی و اسکان یهودیان مجارستان که در اثر حمله ارتش شوروی گریخته اند و نیز یهودیان مصر که پس از جنگ کانال سوئز بی خانمان شده اند برمیخیزد.

در سال ۱۹۶۷ در بجهت جنگ شش روزه، هایاس به کمک بیش از ۲۵۰۰۰ نفر از یهودیان آواره تونس، مراکش، مصر و لبنان میروند.

در سال ۱۹۷۹ هایاس برای استقرار ۳۴۰۰۰ یهودی مقیم اتحاد شوروی که براساس قرارداد هلسینکی آزاد شده اند و تقریبا به همین اندازه ساکنان با قایق گریخته از هندوچین دست بکار میشود.

در سال ۱۹۸۴ با پروژه غول آسای انتقال ۸۰۰۰ یهودی حبشی با هواپیما به اسرائیل شرکت می جوید.

در سال ۱۹۸۹، با باز شدن دروازه های اتحاد شوروی، بیش از ۳۷۰۰۰ نفر از یهودیان این کشورها با کمک هایاس به امریکا مهاجرت میکنند.

در سال ۱۹۹۳ جنگ داخلی در یوگسلاوی فاجعه بزرگی ببار میآورد و بنا بدرخواست دولت امریکا هایاس به کمک آوارگان این جنگ میروند. و تا به امروز این سازمان مردمی در خدمت ملت یهود و دیگر آوارگان جهان میباشد.

در تمام سالهایی که مردم آواره ما در این سرزمین یا دیگر نقاط دنیا پناه می جستند، فدراسیون یهودیان ایرانی در امر کمک به همکیشان و تعداد قابل توجهی از سایر هموطنانمان همکاری تنگاتنگی با سازمان هایاس داشت و این همکاری هنوز هم ادامه دارد.

جمع کل افرادی که تا پایان سال ۱۹۹۵ با کمک هایاس در اسرائیل، امریکا یا سایر ممالک اسکان داده شده اند و متجاوز از ۵۵۰۰۰ نفر میباشد بقرار زیر است:

←

پرستشهای نه گانه

اثر: دنیس پرگر

و جوزف تلوشکین

درباره یهودیت

ترجمه: قیصر خرویس (سیانطوب)

آرامش در سرزمین یهودیان ایرانی

این کتاب در کتابفروشی نستین - شماره ۱۵۱۸ وست وود بلوار
تلفن ۰۴۰۶ - ۴۷۰ (۲۱۰) بقیعت ۲۶ دالر در معرض فروش میباشد
عواید حاصله به «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» واریز
خواهد شد

اتحاد شوروی سابق

۳۶۷۰۲۱

ایران

۱۰۸۰۳

امریکای شمالی

۶۱۴۲۹

یهودیان دیگر کشورها

۸۰۴۹۹

غیر یهودیان آواره

۳۰۸۰۴

از سوی جامعه یهودیان ایرانی، فدراسیون یهودیان ایرانی سپاس صمیمانه خود را به این نهاد بشر دوست تقدیم میدارد.

استفاده میکنند میگذارد.

شورای فدراسیون یهودیان لوس آنجلس ضمن اطلاعیه‌ای اعلام داشته است که با تصویب این لایحه، افراد غیر تبعه نه فقط از مزایای فوق، بلکه از بسیار از امتیازات دیگری که تاکنون از آن بهره مند بوده‌اند از قبیل

SSI, Food Stamp, Medical, AFDC محروم میگردند.

هر چند دانستن زبان انگلیسی یکی از الزامات اخذ تابعیت امریکا میباشد، معهدا در مواردی خاص قانون این اجازه را داده است که نه فقط در این خصوص بلکه در مورد سایر شرایط تخفیفاتی داده شود.

سازمان خدمات خانوادگی فدراسیون یهودیان لوس آنجلس با همکاری فدراسیون یهودیان ایرانی، بمنظور تسهیل در اخذ تابعیت امریکا برای اینگونه افراد، اقدامات گسترده‌ای را انجام میدهد و بدین منظور در صفحه مقابل برگ درخواستی بچاپ رسیده که متقاضیان میتوانند با گرفتن فتوکپی از آن، آنرا پر نموده به نشانی مندرج در بالای برگ درخواست پست نمایند.

مسئله کمکهای اجتماعی

همانطور که خوانندگان گرامی آگاهی دارند، در تاریخ ۲۲ اوت ۱۹۹۶ پرزیدنت کلینتون لایحه اصلاحی قانون کمکهای اجتماعی

Welfare Reform Reconciliation Act

را که از تصویب مجلسین ایالات متحده امریکا گذشته امضاء نمود. این لایحه قانونی اثراتی جدی بر کسانی که بیش از پنج سال مقیم امریکا بوده ولی تبعه این کشور نمیباشند و از این مزایا

فدراسیون یهودیان ایرانی

با کمال خوشوقتی تشکیل گروه جوانان فعال یهودی ایرانی

مکابی

را به آگاهی همکیشان گرامی میرساند هدف ما تشکیل گروههای آموزشی و

اجتماعی بمنظور شناختن نیازهای جوانان است.

گروه مکابی از کلیه جوانان دعوت مینماید تا به جمع ما به پیوندند.

برای عضویت در گروه مکابی و کسب اطلاعات بیشتر

با تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس بگیرید

Please complete this form for each member of your family and return to:
Jewish Federation Council
6505 Wilshire Blvd., Suite 907
Los Angeles, CA 90048

لطفا فرم زیر را هر يك از افراد خانواده پر نموده و به آدرس زیر پست فرمائید:

جوئیش فدریشن

۶۵۰۵ ویلشر بلوارد سوئیت ۹۰۷

لوس آنجلس کالیفرنیا ۹۰۰۴۸

بله، میل دارم که سیتیزن آمریکا شوم.

نام و نام فامیل

آدرس

شهر زیپ کد

تلفن کار تلفن منزل

فکس

آیا تاکنون اقدام برای سیتیزن شپی کرده اید؟ بله خیر

اگر جواب بله است به کدام مؤسسه ای رجوع کرده اید؟

تاریخ ورود به آمریکا

تاریخ صدور گرین کارت

شماره گرین کارت

آیا خواندن و نوشتن انگلیسی را میدانید؟ بله خیر

آیا خواندن و نوشتن فارسی را میدانید (روسی) بله خیر

آیا بیشتر از ۵۵ سال دارید؟ بله خیر

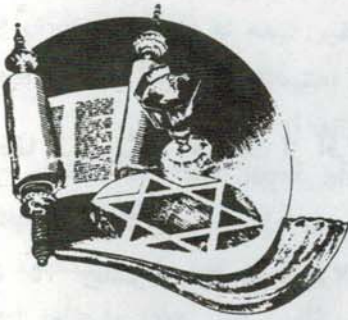
اگر از کمکهای دولتی استفاده نمی کنید آیا تا کنون مالیات پرداخته اید؟ بله خیر

آیا از کار افتاده هستید؟ اگر بله لطفا مرضی خود را شرح دهید:

.....

آیا از مدیکال استفاده میکنید؟ بله خیر

حقوق دولتی بله خیر ا اف دی سی، بله خیر



ندای خداوندی

هر ساله در مراسم نیایش کیپور و روش هشانا، خانم گیتی بروخیم سخنانی ایراد نموده‌اند که بسیار اثرگذار بوده و حسب مورد واکنش‌هایی که نسبت به آن بعمل آمده نشان دهنده این امر بوده که شنوندگان سخنان این بانوی صاحب نام یهودی ایرانی تحت تاثیر صداقت در گفتار و صفای باطنی خانم بروخیم قرار گرفته‌اند. ایشان اگر درباره کمک به صندوق اضطراری سخن گفته‌اند، دیده‌ایم که بلافاصله بعد از سخنان ایشان کمک‌های متعدد و قابل توجهی به صندوق شده، و اگر انتقادی متوجه شیوه عملکرد همگی ما در زندگی اجتماعی کرده‌اند، اثرات مفید سخنان ایشان را ما دست اندرکاران امور اجتماعی بوضوح دیده‌ایم و اگر برای شوفار به مشترکان ما نامه نوشته درخواست پرداخت حق اشتراک نموده‌اند، باز هم دیده‌ایم که مردم به ندای گیتی بروخیم پاسخ مثبت داده‌اند.

در مراسم روز کیپور امسال، بدلیل بعضی انعطاف ناپذیری‌ها خانم بروخیم که همه ساله اولین سخنران ما بودند از اجرای سخنرانی خود صرفنظر کردند که از این بابت من شخصا و همینطور از سوی کلیه مسئولان کنیسای فدراسیون یهودیان ایرانی از ایشان پوزش می‌خواهم. باشد که درج متن سخنرانی خانم گیتی بروخیم در شوفار، نشریه‌ایکه ایشان خود از ارکان آن هستند پاسخگوی درخواست مشتاقان بسیار زیاد شنیدن این سخنرانی باشد.

سلیمان رستگار

خدا ترسان و روحانیون قدیمی را عقیده براین بود که وقتی جماعتی صمیمانه به دعا مشغولند خداوند در جمعشان حضور می‌یابد. این ایمان یا عقیده زیبا و لطیف مرا از خوشی سرمست و از وحشت مضطرب می‌سازد. برای صمیمانه و صادقانه دعا خواندن نیاز به ایمان است ولی کو ایمان واقعی؟ ما با این ایمان‌های نیم‌بند، با این اخلاقیات در هم شکسته و در حال احتضار، با

شاناتووا، تعنیت همگی شما عزیزان قبول و پسندیده باشد.

بسرعت ورزش نسیمی تند، سالی دیگر با غمها و شادیها و پستی و بلندیهایش برما گذشت. بار دیگر همگی در این روز روحانی و مقدس گردهم آمدیم تا دست به دعا برداریم و تخم امید در دل‌هایمان بکاریم.

وجدان‌هایی برهنه از پاکی و خیرخواهی و انسان دوستی و با روح و روانی که شک‌ها و تردیدها، عدم احساسات، خونسردی، بی‌تفاوتی و بی‌عاطفگیها فلجش کرده می‌خواهیم دست به دعا برداریم و انتظار داریم که ذات ذوالجلال پروردگار هم در جمع ما متظاهران و بدکرداران و بداندیشان حضور یابد؟ هرگز، من یکی بخود اجازه نمی‌دهم از ذات پرجلالش چنین تمنائی کنم. سالها است برای چنین درخواستی جسارت خود را از دست داده‌ام.

از آن زمان که کودکی بیش نبودم و در لباس سراپا سفید همراه مادر و خواهرانم در روز کیپور در کنیسا می‌نشستم، باورم بر این بود که این جمعی که گرسنه و تشنه گردهم آمده‌اند، برای گناهان گذشته خود طلب مغفرت میکنند، با تضرع سینه میکوبند و پیمان می‌بندند که دیگر مرتکب آن گناهان نشوند، واقعا" با دل و جان براین عهد و پیمان‌ها وفادار باقی خواهند ماند. دل ساده‌ام از این بابت غرق شادمانی میشد و زود باوریم از نشاط انگیزترین احساساتی است که تا بحال تجربه کرده‌ام. چرا که با خامی کودکانه تصور میکردم سال دگر جمعی از پاکان و نیکوکاران، راستگویان و صادقان، بدور از کینه‌ها و حسرت‌ها، چشم تنگی‌ها و بدخواهیها، شایعه‌سازیه‌ها و خانمان براندازیه‌ها گردهم جمع خواهیم شد و در خیال خوش کودکانه‌ام براین باور بودم که شاید هم سال دگر همه جماعت حاضر چون فرشته‌ها صاحب دو بال شویم چرا که بمن آموخته بودند آنکس که بد نکند و خیر دیگران را بخواهد همانا فرشته است.

ولی سال‌ها بسرعت و پیاپی گذشتند از کنیسای پرشور و حال خاک خوب و طنمان، به کنیسا مانندی در این ینگه دنیا پرتاب شدیم و رویای دیرین من و ساده دلانی چون من هرگز عملی نشد. بالی که برپشت ما نروئید هیچ، دل نگرانم بزودی شاخ‌های شیطانی بر پیشانی‌مان سبز شود. چرا شاخ شیطانی؟ به این دلیل که دیگر به بد کردن و چوب لای چرخ دیگران گذاشتن و بدخواهی کردن اکتفاء نمی‌کنیم. نه فقط خودمان به این بدکاری‌ها

معتاد شده ایم بلکه چون شیطان، دیگران را نیز وسوسه میکنیم تا چنین کنند. اگر فقط من بد کنم، من قضاوت نادرست کنم، من شایعه‌سازی کنم و تهمت و افتراء بزنم، من برای فقیر و بیمار و کشتی به گل نشسته دل نسوزانم، انگشت نمای خلق اله میشوم پس باید با وسوسه‌های شیطانی اطرافیانم را هم به چنین کارهایی وادار سازم تا هم رنگ جماعت شویم و ایراد‌هایمان بچشم نیاید.

روح‌های مسموم، وجدان خفته‌ها و بی تفاوت‌ها چه نبوغ کم‌نظیری در وسوسه کردن دیگران و بی‌گناه جلوه دادن خود دارند. اگر دل رحیم نیستند و خیال صدقه دادن ندارند، تا با وجدانی بخواهد درباره نیازمندی سخن بگوید و احیانا" دیگران را تشویق به صدقه دادن کند با قیافه‌ای محزون اعتراض میکنند که از فرط شنیدن خبرهای غم‌انگیز افسردگی روحی پیدا کرده‌اند و بهتر است صحبت را عوض کرد. اگر بخاطر خبث طینت از کسی بدگوئی میکنند خود را چنین تبرئه میکنند که بهیچ وجه اهل شایعه‌سازی نیستند و این خبر را فلانی گفته است و بعد از اینکه تخم شایعه را پراکندند به دلسوزی برای شخصی که مورد افتراء قرار گرفته هم می‌پردازند تا خود را کاملاً بی‌گناه جلوه دهند. اگر می‌خواهند خبری از زیر زبان کسی بکشند که در پارتی فردا شب با پراکندن آن خبر جلب توجه کرده و تظاهر کنند که همه جا هستند و از همه چیز خبر دارند، مصاحب خود را چنین وسوسه میکنند: «بگو خواهر، دلت را خالی کن وگرنه قلبت می‌ترکه. مطمئن باش دهن من چفت و بست محکم داره»، اگر دوستشان به هر دلیلی شیرازه زندگی‌شان موقتاً از هم پاشیده شده و دیگر نفعی در معاشرت با او نمی‌بینند نه فقط خود با او قطع رابطه میکنند بلکه دیگران را هم به این بی‌وفائی تشویق کرده بعد هم بهانه می‌آورند که «ما دیگر با او وجه مشترکی نداریم، هر کس باید به فکر صلاح خودش باشد».

باری نامردی‌ها زیاد است، شکل‌های گوناگون دارد ولی ریشه تمامش یکی است: بی

ما که گرچه ساکن نیویورک است و خود مسئول کمک به نیازمندان شهرش، معهدا نیازمندان جامعه ما را از یاد نمی برد و فقط با یکبار شنیدن درخواست کمک ما هرساله قبل از روش هشانا ۱۸۰۰ دلار برای صندوق اضطراری ارسال میدارد، ما را روشن فرما.

ای امید ناامیدان، بخاطر هم کیشی که بدون نیاز چندان به کارمند جدید، هم کیش ناشناسی را استخدام میکند تا با حل مسائل مالی او مانع از هم پاشیده شدن کانون خانوادگیش شود به ما لطف فرما.

ای تسلی بخش دل دردمندان، به لطف وجود دو بانویی که در کشاکش گرفتاریهای خود ساعت ها وقتشان را به تسلی قلب انسانی میگذرانند که آشنائی چندان هم با او ندارند به جمع ما افتخار بده.

ای قادر مطلق بخاطر شهامت انسانهایی که به دستور کتاب آسمانی تو طرف غریب حق گو را می گیرند نه دوستی که خطا میگوید، با ما باش. ای رحیم، بخاطر قلب رئوف جماعت حاضر در کنیسا که هرساله با پرداخت اعانه به صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران از خواهران و برادران هم کیش خود که در بدترین شرایط گرفتارند حمایت میکنند، در جمع ما حضور یاب.

چنین آمده است که روزی الیشای نبی (الیاهو هناوی) به جستجوی خداوند رفت. بر بالای کوهی رفت که به او الهام شده بود خداوند از آنجا در حال گذر است. باد شدیدی وزید و سنگ های کوه را قطعه قطعه کرد، ولی خداوند در آن باد حضور نداشت، پس از وزش باد زلزله شدیدی شد، ولی خداوند با زلزله حضور خود را محسوس نمی کرد، پس از زلزله آتش در گرفت. خداوند در آن آتش هم وجود نداشت. الیشا متعجب بود، قدرت نبوت او آگاهش میکرد که خداوند از آن محل در حال گذر است، پس کو ذات پروردگار؟ پس از آتش سوزی، صدای بسیار آرام و خفیفی به گوش الیشا رسید. صدائی دلتواز: صدای خداوند. بقول

وجدانی و خودپرستی. و ما با چنین خصوصیتی چگونه بخود جرأت می دهیم از خداوند بخواهیم که دعایمان را مستجاب بدارد، گناهان تکراریمان را ببخشاید و در میان جمعیان حضور یابد؟ چگونه؟ اما از طرفی مگر بزرگان ما نگفته اند که یهودی و ناامیدی با هم بیگانه اند. مگر نگفته اند ناامیدی یعنی فنا. پس ما هم باید تفاله های بدبینی را از قلب و روح خود کنار بزنیم و این سو و آن سو رشته های امید را بیابیم، به آن متوسل شویم و بخاطر وجودشان شهامت یابیم تا از جلال خداوندی استغاثه کنیم که امروز در میان ما جماعت روزه دار و در حال دعا حضور یابد.

بارالهی بخاطر قلب های پاک کودکانی که در جمع ما حضور دارند در میان ما حضور یاب. خداوندا بخاطر پسرک کوچکی که با شنیدن شرح گرفتاریهای مستمندان جامعه تمام پس اندازش را به صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران بخشید و لقب بزرگ مرد کوچک را گرفت ما را مستفیض فرما.

پروردگارا بخاطر قلب شکسته بیوه زنان مستمند جامعه ما که خبر داریم برای حفظ آبرو در خفا در خانه ثروتمندان امریکائی مستخدمی میکنند و بظاهر خود را خودکفا نشان می دهند، به ما بپیوند چرا که هرچه بشکنند بی ارزش میشود ولی قلب شکسته برای تو پرارزش تر است.

آفریدگارا، به یمن وجود همسران پاک دلی که پس از جدائی هم برای حفظ آبروی انسانی که چندی با او زیسته اند رازداری بخرج می دهند، تهمت های ناروا را می شنوند و باز باوقار تمام مهر سکوت از لب بر نمی دارند، جمع ما را روشن کن. بارالهی به فیض وجود همکار خوب ما الیاس اسفندی که در روزی هم که فرزندش بخاطر حمله قلبی در بیمارستان بستری شده، قرار ملاقات مهمی را که برای برپائی جشنی به نفع صندوق اضطراری است برهم نمی زند مبادا به ضرر نیازمندان جامعه تمام شود، ما را منور فرما. ای رهین به حنّون، بخاطر هم کیش مشهدی

بخدا

بخدا زندگی این نیست که ما هر ساعت
بنشینیم بگنجی غم دنیا بخوریم
بخدا زندگی این نیست کز این لحظه شاد
بگذریم و غم فردا بخوریم
بخدا زندگی این نیست که از حرص و طمع
بگذازیم و بگوئیم کم است
گر ببخشند به ما دریا را
باز لب تشنه بگوئیم نم است
بخدا زندگی این نیست که با دیده باز
به عصا روی آریم
و آنچه را در دل خود گم کردیم
در پی یافتنش روی بهر سوی آریم
بخدا زندگی این نیست که در آینه ها
صورت دیو پدیدار شود
گرگ بی عاطفه ی خود خواهی
در دل من و تو بیدار شود
بخدا زندگی این نیست که دور از ایران
همگی دشمن دیرینه شویم
بفورشیم گل مهر و وفا
طالب خاروخس کینه شویم
هموطن زندگی این است، بیا تا با هم
خسته ای را ز زمین برگیریم
گر نریزیم بهم کاخ نفاق
همه در پیچ و خم می میریم



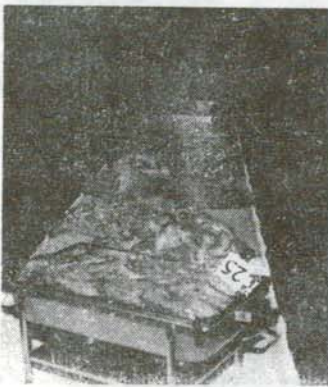
یکی از نویسندگان آمریکائی، امروزه همه در جستجوی خداوندیم و او را نمی یابیم، همه سعی برآن داریم تا ندای خداوندیش را بشنویم ولی موفق نمی شویم. چرا که او نه در باد، نه در زلزله و نه در آتش در هیچکدام حضور ندارد، خداوند در روح و وجدان یکایک ما حاضر است. سکوت کنیم و با گوش جان بشنویم، ندای بسیار آهسته و آرام بخش او را. صدای او همانا ندای وجدان ما است و اگر امیدمان بر اینست که این ندای آسمانی و الهام بخش کماکان بگوش ما برسد، باید با اعمال نیکوکارانه و رفتاری که نشانه عشق و محبت به دیگر انسانها است این ندای الهی را پاسخگو شویم. خواهران، برادران عزیز، به یمن وجود میتصوا کاران حاضر در این کنیسا، خداوند در جمع ما حاضر است. لطفاً چند لحظه سکوت کنید، سکوت کامل. همه ما از موهبت شنیدن ندای پروردگار برخوردار خواهیم شد. به قلبتان رجوع کنید، با گوش جان پیام وجدانتان را بشنوید که همانا ندای خداوندی است و اگر می خواهید که این ندا و این صدای جان بخش هرگز شما را ترک نکند، از هم اکنون با خود پیوند به بندید که در طول سال با هر نوع کمکی که در توان شما است، دست افتاده ای را بگیرید، نیازمندی را دریابید. صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران را هم مورد لطف خاص قرار دهید، چرا که این صندوق بخواست شما تأسیس شده، با همت شما برپا شده، با اعانه های شما تقویت شده، تمام و کمال نیازمندان جامعه ما را حمایت میکند و خلاصه اینکه صندوق شماست و بقا و دوامش وابسته به یاری و دلسوزی شما است. با کمک به صندوق اضطراری، نیازمندان را دستگیری کنید تا ندای جان بخش خداوندی همواره در گوش جان شما طنین انداز باشد.

با شعر زیبای بخدا سروده علی حیدری گفتار امروز را به پایان می برم، حیدری در این شعر با لطافت تمام به این نکته مهم اشاره میکند که اصل زندگی همانا نیکوئی کردن و دست افتاده گرفتن است.



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلسی
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵ - ۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356



خبرهایی از جهان یهود



نلسون مندلا در اسرائیل

در طول سالهایی که کشور افریقای جنوبی دستخوش تشنجات زیادی در اثر تنش‌های میان آزادی طلبان و حکومت مرکزی بود، تعداد زیادی از یهودیان آن کشور به اسرائیل مهاجرت نمودند.

در دیداری که نلسون مندلا، رئیس جمهور این کشور بنا است از اسرائیل بعمل آورد، نامبرده درخواست نموده است تا با یهودیان مهاجر از افریقای جنوبی دیدار بعمل آورده از آنان درخواست نماید تا به این کشور بازگشته در آن سرمایه‌گذاری نمایند. وی اظهار داشته که علاقمند است در یک استادیوم مملو از یهودیان افریقای جنوبی در اسرائیل با همه آنان ملاقات نماید.

مقامات اسرائیلی به مندلا گوشزد نموده‌اند که از طرح بازگشت یهودیان مهاجر به افریقای جنوبی پشتیبانی نخواهند کرد.

کتاب خاطرات نتیناهو

بنیامین نتیناهو، نخست وزیر اسرائیل اخیراً قراردادی برای انتشار خاطرات دوران نخست وزیریش با یکی از بزرگترین ناشران کتاب در امریکا بنام تایم - وارنر - ترنر امضاء نموده است.

اکثر هشت نخست وزیر دیگری که اسرائیل در طول موجودیت خود داشته است اقدام به چنین عملی نموده‌اند، ولی این اولین بار است که حین خدمت، نخست وزیری اقدام به امضای چنین قراردادی نموده است.

نتیناهو شخصاً نویسنده و نیز ویراستار است و تاکنون پنج کتاب از او منتشر شده که از آن جمله است «جائی در میان ملل» که در سال ۱۹۹۲ منتشر شده و نویسنده در آن بینشی را که از اسرائیل دارد تحلیل نموده است.

اخیراً در اسرائیل شایع شده که حق تالیف این کتاب از یک میلیون دلار تجاوز خواهد کرد. در این خصوص سخنگوی نتیناهو اظهار داشت که دربارهٔ رقم مزبور بطور غیرمعمولی مبالغه شده و رقم مورد قرارداد بمراتب کمتر از آن میباشند.

کارگران بیگانه در اسرائیل

علیرغم کوشش زیادی که دولت اسرائیل بعمل می‌آورد تا از ورود بیش از حد کارگران بیگانه به اسرائیل جلوگیری بعمل آورد، تعداد این کارگران که بیش از ۲۵۰٫۰۰۰ نفر است همچنان رو به افزایش است و به ویژه مرتباً بر تعداد کارگران ساختمانی افزوده میشود.

اکثریت این کارگران ساختمانی که تعدادشان به ۷۵٫۰۰۰ نفر میرسد، کارگرانی هستند که با اجازه و قانونی از رومانی به اسرائیل می‌آیند. سخنگوی شرکت هواپیمائی رومانی در اسرائیل اظهار داشت که نسبت ورود این کارگران به اسرائیل با گذشته چندان تفاوتی پیدا نکرده است و هرچند تعدادی از آنان نیز از اسرائیل خارج میشوند، معهداً شمار وارد شوندگان براین تعداد فزونی دارد.

مصاحبه با نتياهو

فراخان به کنیسا می‌رود!

فراخان، رهبر فرقه «ملت اسلام» در گفتگویی با تلویزیون سی. بی اس در حالیکه اصرار می‌ورزید که با یهودیان دشمنی خاصی ندارد، گفت: «من حاضرم به یک کنیسا بروم و برای یهودیان سخنرانی کنم، چون نمی‌خواهم بچه‌های یهودی فکر کنند که وقتی من بقدرت بسیار زیاد دست پیدا کنم، آنها را در کوره آدم‌سوزی خواهم انداخت.»

داروی معالجه فلج عضلانی

اولین داروی موثر در بهبود بیماری فلج عضلانی (M. S.) که در اسرائیل ساخته شده بزودی به دریافت اجازه استفاده در ایالات متحده امریکا نایل خواهد شد.

شورای مشاوران اداره نظارت بر مواد غذایی و دارویی (F.D.A.) امریکا پس از یازده ماه بررسی داروی کوپاکسون (Copaxone) که از سوی صنایع دارویی تووا در اسرائیل تولید شده، توصیه نمود که به پخش این دارو در امریکا اجازه داده شود. معمولاً F.D.A. توصیه شورای مشاوران خود را می‌پذیرد.

بنیامین نتیناهو، نخست وزیر اسرائیل، پیش از آغاز سال نو یهودی با خبرنگار جرزالم پست مصاحبه‌ای طولانی بعمل آورد که طی آن، نقطه نظرهای نخست وزیر جدید درباره اوضاع کنونی اسرائیل و رابطه به فلسطینی‌ها به بحث گذاشته شده.

در آغاز این مصاحبه در جواب خبرنگار که از نتیناهو می‌پرسد، «وقتی در مقابل مردی که گفته بودید هرگز با او به گفتگو نخواهید نشست، نشسته بود، در فکرتان چه می‌گذشت؟» نتیناهو جواب می‌دهد، چند چیز مختلف که ترجیح می‌دهم آنها را به خاطره‌هایم بسپارم. خبرنگار سماجت کرده باز می‌پرسد، «حتی کمی از آن را هم با ما در میان نمی‌گذارید؟»

نتیناهو پاسخ می‌دهد، «به گذشته می‌اندیشیدم و به اسرائیلیان و یهودیان بسیاری که زندگی خود را در اثر حملات اعضای سازمان آزادی فلسطین از دست داده‌اند. می‌خواستم قبول کنم که آنها برآستی به یک حقیقت دیگری نزدیک میشوند. این هدف ما است و معیاری است که سازمان آزادی فلسطین را ملزم به رعایت آن میدانیم. تنها زمان بما خواهد گفت که آیا موفق خواهیم شد یا نه.»

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا
جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

پولارد و نتنیاھو

جوناتان پولارد که به جرم جاسوسی برای اسرائیل در زندان فدرال امریکا بسر میبرد اعلام نمود که بخاطر وعده شکنی های بنیامین نتنیاھو، بشدت از او گله مند است. وی طی یک بیانیه مطبوعاتی اظهار داشت که نخست وزیر جدید اسرائیل و اعضای دولت او کوچکترین اقدامی در دیدار اخیر خود از واشنگتن برای رهائی او ننموده اند. پولارد ادامه داد، «من در نهایت از این عمل منجزر هستم - هرچند برایم تعجب آور نیست - که نخست وزیر قول هائی را که به همسرم و راو مردخای الیاھو برای رهائی من، پیش از رسیدن به نخست وزیری داده بود - از یاد برده است».

در واکنش به این بیانیه، بنیامین نتنیاھو اظهار داشت، «پولارد را از زندان بیرون میآوریم».

سرود هتیکوا

کمیته وزیران مسئول امور مراسم و نمادها در حال حاضر مشغول بررسی این امر است که به هتیکوا، سرود ملی کشور اسرائیل، دو خط شعر دیگر اضافه نماید.

اشعار مزبور توسط جکزدیکل، سفیر اسرائیل در کلمبیا سروده شده و در آن از گردهمائی پیروزمندان ملت یهود و امید به صلح سخن میرود.

تحلیل گران اقتصادی تخمین میزنند که درآمد حاصل از این دارو در امریکا میتواند بین ۲۰۰ میلیون تا یک میلیارد دلار در سال باشد.

گفته میشود این دارو که توسط انستیتو وایزمن در اسرائیل ساخته شده از میزان حملات و نیز شدت واکنش های بیماری فلج عضلانی به نحو چشمگیری میکاهد.

آموزش عوامل حزب اله در افریقای جنوبی

بنا به گزارش رادیو اسرائیل، افراد حزب اله در پنج قرارگاه مختلف در افریقای جنوبی برای عملیات تروریستی آموزش داده میشوند.

پس از اعلام این خبر، سفیر افریقای جنوبی در اسرائیل مالکوم فرگوسن در دیداری با مدیر کل وزارت خارجه، ایتان بنصور، اعلام داشت که گزارش مزبور از سوی شخص رئیس جمهور نلسون مندلا تکذیب شده است.

تخم مرغ های ضد عفونی شده

از سوی دانشمندان دانشگاه تخنیهون در حیفا دستگاهی اختراع شده که از طریق کاربرد اوزون بر روی تخم مرغ، از فساد آن تا حدود زیادی جلوگیری بعمل میآید.

اولین سری این تخم مرغ ها که بیش از دو برابر تخم مرغهای معمولی قیمت خواهد داشت بزودی به بازار اسرائیل عرضه خواهد شد.

وام سریع برای امور کسبی و صنعتی

NEED A BUSINESS LOAN FAST ?

با همکاری متخصصان بانکی با تجربه و آشنا به موسسات وام بزرگ با سابقه کم نظیر

Well connected Banker/Broker. Able to arrange business loans quickly.

With impeccable time tested results

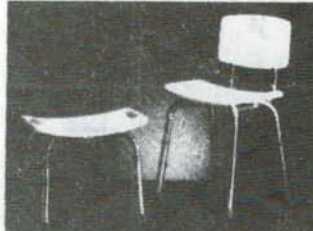
R. M. A. & ASSOCIATES - (310) 440 - 4099

CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER

داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

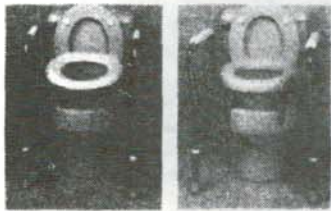
داروخانه ای که کلیه نیازهای دارویی و بهداشتی شما را برآورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



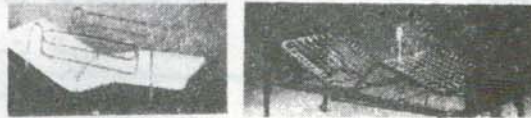
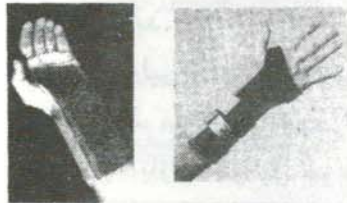
تحويل مستقیم دارو به منازل و از طریق پست

تخفیف مخصوص سالمندان

ما قیمتهای داروخانه های بزرگ آمریکا را از قبیل Thrifty و Save-On می شکنیم



جوراب و ارس - کمرست های طبی - کمر بند های طبی
برای سرویس سریعتر
از پزشک خود بخواهید
نسخه شما را برای ما فکس کند
کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان ،
تخته های الکتریکی بیمارستانی



در سه نقطه مختلف لوس آنجلس کاملا در دسترس شما

وست لوس آنجلس

۱۱۸۷۰ سانتامونیکا بلوار
۳ بلاک شرق بانلی در شاینگ سنتر صورتی رنگ

(310) 473-1568

ولی

۱۸۲۵۴ شرمین وی

جنب میلرزمارکت

(818) 708-708-0

بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایوشمالی

روبروی سیتی هال در جنوب سانتامونیکا بلوار

(310) 246-5999

روزهای یکشنبه از ساعت ۱۲ تا ۴ بعد از ظهر، برای راحتی شما باز است



PCS

BLUE SHIELD

PAID

MEDI-CAL

MEDI-CARE

اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

قبول مدیکال و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO

مجسمه حضرت موسی

شاهکار پیکرتراشی میکل آنژ



از شمایل حضرت موسی نیز مجسمه‌ای بسازد، با این مسئله روبرو میشود که در دین یهود شمایل و پیکره سازی از انبیاء و طرح مقبره مجلل برای آنها ممنوع است و باین واسطه در هیچیک از مراکز مذهبی، در داخل عبادتگاه و حتی منازل یهودیان شمایل و مجسمه‌ای از آنها موجود نیست. میکل آنژ که مسیحی بوده بدین خاطر مجسمه حضرت

میکل آنژ بزرگترین مجسمه ساز، نقاش، آرشیتکت و شاعر دوره رنسانس بین سالهای ۱۴۷۵ - ۱۵۶۴ در رُم و فلورانس زندگی میکرد و در دوره حکومت پاپها نقاشیهای معروف و مجسمه‌های کم نظیر کلیسای بزرگ سن پیترو واتیکان را خلق کرده است.

هنگامی که میکل آنژ تصمیم میگیرد که

موسی را برای نصب در کلیسای وینکولی در رُم در نظر میگیرد.

از آنجا که میکل آنژ هیچگونه تصویر یا طرحی از قیافه و اندام حضرت موسی بصورت تعریفی یا نقاشی و مجسمه‌ای بدست نمی‌آورد که بتواند از آن برای انجام برنامه خود استفاده نماید در نظر میگیرد از کتابها و نوشتجات دوره‌های قدیم بهره‌گیری کند تا شاید شرحی یا روایتی درباره قامت و شمایل و هیکل و قیافه و موهای سروصورت آن حضرت بدست آورد. چون زبان عبری نمی‌دانسته، به گنجینه کتب و ترجمه‌های لاتین یونان که مدت دوپست سال تمام خاورمیانه و آسیای صغیر و سرزمین ایسرائل آن زمان و سراسر ایران و مصر را در تصرف داشته روی می‌آورد.

اینکه میکل آنژ چگونه به اطلاعاتی که براساس آن پیکره مزبور را تراشیده دست پیدا میکند و از چه رو بر بالای سرمجسمه دو برجستگی شاخ مانند تعبیه میکند، نیاز به توضیحات اضافی زیر دارد.

اسکندر مقدونی پس از تصرف یونان و انضمام آن به مقدونیه، در سال ۳۳۳ قبل از میلاد به آسیا حمله کرده با لژیونهای نظامی معروف خود به این خطه یورش برده تدریجا "آسیای صغیر و فنیقیه و سوریه و سرزمین ایسرائل و بعداً" بقیه خاورمیانه و تمامی مصر و سراسر ایران را بتصرف در می‌آورد. همراه با این قوای نظامی مورخین و نویسندگان و محققین یونانی نیز وارد سرزمین آسیا شده و تمدن و زبان یونانی را در ممالک متصرفی شایع نموده و ضمناً به بررسی زبانها و تمدن و عقاید ملل تابعه می‌پردازند. پس از مرگ اسکندر سرزمینهای متصرفی او بین سرداران بزرگ اسکندر تقسیم میشود. مصر به بطلمیوس و ایران و سوریه به سلوکوس میرسد. بندر اسکندریه که توسط خود اسکندر برپا شده بود با اعلام آزادی مذاهب محل جذب و سکونت صدهزار یهودی میگردد و سلوکوس هم در شمال سوریه بندر انطاکیه در کنار مدیترانه را بنا و پایتخت خود میسازد که مرکز تجارت

دریائی مدیترانه شده و یهودیان زیادی در آنجا مستقر میگردند.

زبان یونانی لاتین زبان رسمی سرزمینهای متصرفی اسکندر میشود. در اسکندریه بدستور و درخواست بطلمیوس تورات که مهمترین کتاب مذهبی زمان بوده توسط ۱۲ گروه شش نفری از دوازده خاندان یهود که زبان لاتین را کامل میدانستند به لاتین ترجمه میشود و محققین یونانی نیز با آموختن زبانهای محلی با کنجکاوی بمطالعه و ترجمه کتیبه‌ها و نوشته‌های سرزمین‌های اشغالی برآمده و آنچه بدست می‌آوردند به یونان جهت مطالعات بیشتر منتقل میگردند.

ضمن اسنادی که به یونان منتقل شده بود یادداشت‌هایی درباره شرح حال و تشریح ظواهر اندام و قیافه حضرت موسی بوده که در سال هزار میلادی به زبان لاتین ترجمه شده بود و این ترجمه لاتین است که مورد استفاده میکل آنژ قرار میگیرد در این ترجمه لغت قرن عبری که چند معنی اصطلاحی داشته (قرن شاخ - شعاع نورانی - سرمایه - قدرت - گوشه - نقطه) و در توصیف سر حضرت موسی بکار برده شده بود بجای انتخاب معنی شعاع نورانی که منظور نویسنده اولیه یهودی بوده و مراد نویسنده منورالفکر بودن این پیامبر بوده و طبق معمول شمایل انبیا در زمان قدیم با هاله‌ای نورانی در دو طرف سر نشان داده میشده، اشتباهاً معنی شاخ را انتخاب نموده و ترجمه کرده بود. در نتیجه میکل آنژ در طرح و اجرای مجسمه حضرت موسی تعبیه دو شاخ را اجرا نموده که خطا بوده است.

میکل آنژ در طی سه سال ۱۵۱۶ - ۱۵۱۳ این شاهکار را میتراشد و در مدخل کلیسای وینکولی در رُم با دکور دو ستون مجلل سنگی برپا میدارد و در طی سالهای متمادی نمونه کوچک غیر سنگی آن در سراسر دنیا نیز توزیع میشود و در بعضی خانه‌های یهودی نیز دو نمونه آن نگهداری شده و همچنان درباره دو شاخ آن تعابیر مختلفی اظهار میدارند.

مرغ همسایه



آنها انجام دهید من چند مطلب در ذهن خود آماده دارم که آنها را بروی کاغذ آورده و برایتان ارسال خواهم نمود». و جناب سردبیر که معلوم بود من یک سروهزار سودا را دارند یواش یواش تله می اندازند، بی تامل گفتند، «با کمال میل هرچه از دستم ساخته باشد انجام خواهم داد». و بنده کاشی که دیدم به راحتی از یک اصفهانی زبروزرنگ رو دست خورده ام، به شم سیاسی خود رجوع کرده عرض کردم، «اگر ممکن است لطفاً تمام این تعریف ها و تمجیدهایی را که فرمودید خوانندگان از نوشته های من میکنند مرقوم فرموده به نشانی من ارسال فرمائید».

سردبیر تعجب کنان گفتند، «مگر حرفهای مرا قبول ندارید که سند کتبی می خواهید؟» عرض شد، «من همه فرمایشات شما را پذیرفتم فقط دلم می خواهد این نامه ای که میفرستید را نشان همسرم بدهم». پرسیدند، «نشان همسرستان

تلفن زنگ زد گوشی را برداشتم آن طرف خط آقای سردبیر بودند. پس از سلام و علیک و رد و بدل شدن مقداری تعارف، مطابق معمول ایشان سوال همیشگی خود را مطرح نمودند که: «راستی چرا قلم را کنار گذاشته ای و چند وقتی است مطلبی برایمان نفرستاده ای، حیف نیست؟ مخصوصاً با اینهمه طرفدار پروپاقرص که برای نوشته های درست کرده ای و اینهمه تعریف و تمجید که از کارهایت می کنند» و شروع کردند به هندوانه زیر بغل بنده گذاشتن. عرض کردم، «شوخی میفرمائید من خودم را قابل این حرفها و تعریف ها نمیدانم». فرمودند، «باور بفرمائید حقیقت میگویم چون خواننده های ما از شیوه نگارش و سادگی و صداقتی که در نوشته های شما بچشم می خورد خوششان می آید و به دلشان می نشیند». گفتم، «بسیار خوب اگر شما واقعا حقیقت را میگوئید و مبالغه نمی فرمائید، خواهشی از شما دارم که اگر

بدهید که چی؟» عرض شد، «بخاطر اینکه هر وقت می‌نشینم داستان یا مطلبی را بنویسم و برای شوفار بفرستم، با اعتراض و سرکوفت او روبرو می‌شوم که «باز هم نشستی و وقت خودت را تلف کردی و این دری‌وری‌ها را نوشتی؟» و یا هر وقت یک مطلبی را نوشتم و با شوق و ذوق برای او خواندم که نظرش را سؤال کنم، لب‌هایش را جمع کرد و شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت، «مثلاً» که چی؟ پاشو برو بجای این حرف‌ها انگلیسی بخون که زبونت پیشرفت کنه!!»

سردبیر که تازه دوزاریشان (یا ۲۵ سنتی شان) افتاده بود گفتند، «احسنت راستی راستی که گل گفتی. این یکی از بزرگترین دردهای اجتماع ماست که نه تنها هیچ وقت در پی تشویق دوروبری‌هایمان نیستیم بلکه همیشه توی ذوق آنها هم می‌زنیم و باصطلاح ذوق آنها را کور میکنیم ولی در عوض تا بخواهی از دیگران تعریف و تمجید میکنیم. نمیدانم چرا مرغ همسایه همیشه غاز است و مرغ خانه خودمان غورباغه!» (این اصطلاح گویا اصفهانی باشد، لطفاً به حساب ما کاشی‌ها نگذارید!)

و بدین ترتیب دردل بنده باز شد و مراتب زیر را خدمت سردبیر عرض کردم.

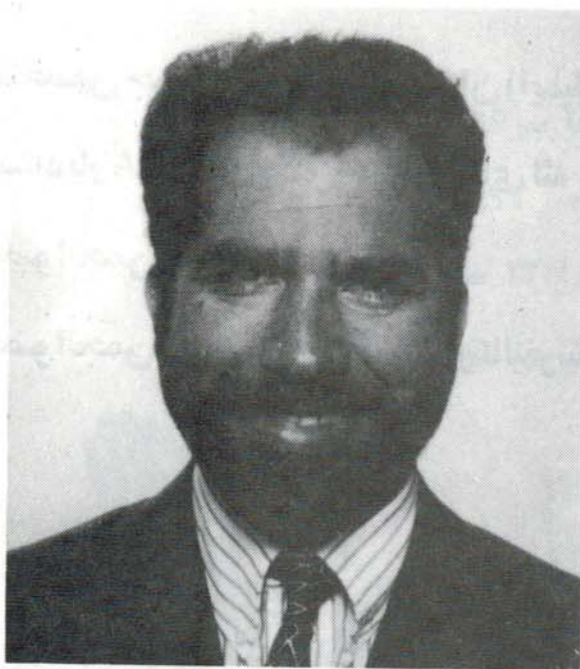
گرفتاری همین جاست. ملاحظه بفرمائید، اگر پسرمان رفت درس خواند و مهندس شد از او ایراد می‌گیریم که پسر فلانی رفته دنبال کار و کسب و ماشاله ملیونر شده در عوض پسر ما هم رفته مهندس شده و برای اجاره خونه‌اش معطله. حالا برعکس اگر پسرمان رفت دنبال کار و کسب شکایت خواهیم داشت که: لیاقت ما را باش فلانی پسرش رفته دکتر شده، هم مورد احترام همه مردم و هم راحت روزی پنجهزار دلار درآمد خالصه شه و آنوقت پسر ما رفته کاسب شده. بایستی صبح تا شب دور از جونش، مثل سگ جون بکنه تا بتونه زندگی‌شو تامین کنه!

اگه دلتون را بمن بدید دو تا مثال براتون می‌زنم تا مسئله خوب روشن بشه. خانم بلند

میشه میره پیش یکی از بهترین سلمونی‌های شهر موهاشو کوتاه میکنه و رنگ می‌زنه، صورتشو به بهترین وجهی آرایش میکنه و یک لباس جدید و خیلی شیک مارک دار هم که تازه خریده و کمی هم سکسی است میپوشه و سعی میکنه بهترین غذایی را که شوهرش دوست داره تهیه کنه و دوتا شمع هم روی میز روشن میکنه و بانتظار آمدن شوهرش دقیقه شماری میکنه. مثلاً امشب سالگرد عروسیشونه. آقا وارد خونه میشه بدون اینکه اصلاً سرشو بالا کنه و نگاهی به همسرش بندازه کت شو در میاره و روی صندلی پرت میکنه فریاد میزنه، «مردم از گرسنگی شام چی داریم؟» خانم همین جور هاج و واج ایستاده و باورش نمیشه که همسرش حتی باو نگاهی هم نکرده و اگر نیم نگاهی هم باو انداخته ابداً و اصلاً متوجه نشده که خانمش سلمونی رفته و یا لباس نو پوشیده. حالا سالگرد عروسی بخوره تو سرش. بالاخره آقا شامی را که خانم با هزار زحمت تهیه کرده و روی میز گذاشته با سرعت و سکوت کامل می‌بلعد. خانم که بغض گلویش را گرفته با زحمت از همسرش سؤال میکنه، «بینم تو هیچ تغییری در قیافه من نمی‌بینی؟» آقا زل زل به همسرش نگاه میکنه، چیزی متوجه نمیشه ولی توی رودربایستی جواب میدهد، «آره یک کمی فرق کردی راستی چکار کردی؟» خانم در حالیکه بشدت خودشو کنترل میکنه که منفجر نشه با گریه فریاد می‌زنه «موهامو، آرایشمو، لباس نوامو، هیچکدوم را نمی‌بینی؟»، آقا میگه، «بینم، آره مثل اینکه باز لباس نو خریدی - مبارک باشه». همین و همین. حالا همین آقا، اگر خانمی از همسایه‌ها و دوستان حتی باندازه یک سانت موهایش را کوتاه‌تر کرده باشه فوراً متوجه میشه و به خانمش میگه، «عجب این سوسن، خانم زن خوش سلیقه‌ایست. دیدی موهاشو چقدر قشنگ کوتاه کرده بود! به پرس کدوم سلمونی میره، تو هم همون جا برو»...

و اما اون طرف قضیه. آقائی اهل شوخی

با اطمینان خاطر وکیل خود را انتخاب کنید



ایلی کانتور

ELI KANTOR

وکیل امریکایی فارسی زبان

وکیل دلسوز و قابل اطمینان شما با بیش از
۲۰ سال تجربه در امور حقوقی، استاد دانشگاه،

متخصص در امور تصادفات، کارگر و کارفرما،
تبعیض نژادی، مذهبی، سنی و امور مهاجرت

Tel: (310) 274 - 8216

Fax: (310) 273 - 6016

9595 Wilshire Blvd., Suite 405,
Beverly Hills, CA 90212

و باصطلاح مجلس آراست توی هر مجلسی که میره
همه اونو دوره میکنن و اونم براشون جُک میگو
حرفهای خوشمزه میزنه و همه را سرگرم میکنه.
خلاصه نقل هر مجلسیه ولی همینکه با خانم از
مهمانی برمیگردن خونه، با غرولند و اعتراض شدید
خانم روبرو میشه که «بابا آدم با این سن و سال
باید کمی سنگین تر باشه. خجالت نمیکشی مثل
جوونهای بیست ساله حرفهای جلف و سبک میزنی؟
کمی از شوهر سوسن یاد بگیر که چقدر سنگین و
باوقاره. مثل اینکه یادت رفته که موهات سفید
شده! گذشته از این ماشاله بچه ها بزرگ شدن و
کم کم باید صاحب عروس و داماد بشیم...»

همان شب در منزل همین سوسن خانم که
از سنگینی و وقار شوهرش صحبت شد، این بحث
به صورت دیگری انجام میشود. سوسن خانم به
شوهر بدبخت و بیچاره اش سرکوفت می زند که،
«مرده شور شانس منو ببرن با این شوهر کردنم.
آخه مرد حسابی یک خورده از شوهر گیتی یاد
بگیر آدم راستی راستی حظ میکنه از بس که این
مرد شیرین زبون و مجلس آراست. دیدی چقدر
خانمها برایش غش و ریشه می رفتند. دیدی چقدر
ازش خواهش و التماس کردند که براشون جُک بگو
یا حرفهای خوشمزه بزنه. به این میگن مرد
اجتماعی! نه تو که مثل برج زهرمار عینهو عصا
قورت داده ها یک جا ایستاده بودی و مثل آدم های
عقب افتاده به این و اون نگاه میکردی. خوش
بحال گیتی، گمونم اگه گیتی صد سال هم زندگی
کنه با این شوهر باحال که داره هیچوقت پیر
نمیشه...»

واقعا که بنظر خیلی ها «مرغ همسایه غاز
است» نظر شما چیست؟
آقای سردبیر سکوتی کردند و فرمودند،
«نظر بنده اینستکه جنابعالی فرمایشایتان را قلمی
فرموده برای شوفار بفرستید.»

و این بار دوزاری و ۲۵ سنتی بنده با هم
یکجا افتاد. آقای سردبیر یک مقاله دیگر گردن
بنده گذاشتند. امان از دست این اصفهانی ها...



دکتر بیژن عافار

متخصص جراحی لثه و کاشتن دندان (ایمپلنت)

استادیار UCLA در بخش جراحی های لثه

عضو انجمن جراحان آمریکا

عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا و کالیفرنیا

B.AFAR, D.D.S., M.S.

Periodontics & Implant Dentistry

Fellow Of International Congress Of Oral Implantologist

Associate Fellow Of American College Osseointegration

* کاشتن دندان (ایمپلنت)

* پیوند استخوان با آخرین متد *Gore-Tex*

* درمان فرورنشستگی لثه

* جراحی ترمیمی و زیبایی لثه

* جراحی لثه

* ترمیم لثه بدون جراحی

* پیوند لثه

* از بین بردن بوی بد دهان

ولی

مطب ها در:

وست وود

18607 Ventura Blvd., # 209
Tarzana, CA 91356

(818) 784-4867

Westwood Medical Plaza
10921 Wilshire Blvd., Suite 904
Los Angeles, CA 90024
(310)443-4444

دوشنبه تا پنج شنبه مریض می پذیرد.

نان و رسم و صندلی

سخنرانی رُش هسانا و کیپور ۱۹۹۶ خانم هما سرشار:

۱ - کنیسای مجتمع فرهنگی ارتص ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۶

۲ - کنیسای فدراسیون (هتل بورلی هیلتون) ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۶

۳ - کنیسای فدراسیون (هتل رادیسون) ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۶



نان

قضیه اول نان: آیا یک روز ویژه یهودی وجود دارد که در آن من یهودی ایرانی برای اجرایش غم نان نداشته باشم؟ یعنی غم خوردن، یعنی غم تنور شکم بی هنر پیچ پیچ را تافتن؟ در همه روزهای ویژه و اعیاد مذهبی، به جای عشق و محبت و دوستی و مهر و لذت بردن، مساله بر سر شکم است و خوردن. چه بخوریم و چه نخوریم؟ این مراسم مذهبی که برای جامعه ما تبدیل به مراسم شکمی شده‌اند، از شب‌های شبان شروع می‌شوند و به ترتیب در موعد پسخ، شب سال، رُش هسانا، سوکا، ایلانوت و پوریم ... ادامه پیدا می‌کنند تا به شب‌های سلیحوتی که به همت تنی چند این

سال نو مبارک و روزه و نیایش همگی به درگاه پروردگار پذیرا باد. امیدوارم سال نوی یهودی برای جهانیان صلح و آرامش به ارمغان آورد. عنوان صحبت من نان، رسم و صندلی است که شاید در نظر اول کمی عجیب برسد ولی خواهید دید همین سه کلمه ساده چه نقش مهمی در زندگی شبانه روزی همه ما بازی می‌کند. آن هم به دو صورت، یعنی بودن و نبودن: بودن نان و رسم و صندلی یک دردسر است، نبودن نان و رسم و صندلی یک دردسر دیگر و تغییر شکل دادنش از صورت زیبای سنتی، به این شکل من درآوردی، بزرگ‌ترین دردسر جامعه امروز ما. این تغییر هویت دردناک است و باید هرچه زودتر جلوی آن گرفته شود وگرنه جامعه بیمار ما را روز به روز بیمارتر خواهد کرد.

این رسم هم از آن حکایت‌های جالب روزگار است و بدجوری همه ما را گیج کرده. هر قوم و ملتی -- در کوچ اجباری یا دلخواه -- با کوله‌باری از آداب و سنن و فرهنگ به کشور میزبان می‌رود. ولی خیلی زود متوجه می‌شود که این پشتوانه با مجموعه آداب و سنن و فرهنگ کشور میزبان به گونه‌ای در تعارض است. پس قوم مهاجر در صدد یافتن راه سومی برمی‌آید که گاه نیز با موفقیت همراه نیست، نمونه‌اش چگونگی روابط خانوادگی و اجتماعی و توجه اغراق آمیزی است که ما به رویدادهای چندگانه زندگی فردی یعنی تولد، سن تکلیف، ازدواج و مرگ داریم. برای ما یهودیان ایرانی تولد نوزاد، ازدواج و مرگ همواره فرصتی برای دیدار هر چه بیشتر دیگران، گردآوری هر چه بیشتر آشنایان به دور خود و بیرونی کردن نمادی بسیار شخصی به شمار می‌رفته است. برای امریکایی، به عکس، این رویدادها اموری بسیار درونی و خصوصی است. لحظاتی که باید با افراد خانواده و منسوبین بسیار نزدیک سر شود تا فرصتی برای تجلی احساس‌های بی غل و غش گردد. نزد ما چنان رسم بود و نزد اینان چنین. ولی آنچه این روزها بین ما رایج است نه این است و نه آن. اسمش رسم است ولی واقعیتش چیزی دیگر: مجموعه‌ای من درآوردی از عادات، بهره برداری از فرصت‌ها و کسب پایگاه اجتماعی، پایه‌گذاری برخی حساب و کتاب‌ها و بالاخره گشودن اعتبار و حیثیت اجتماعی مبتنی بر پول. از رسوم ابداع شده در این سرزمین برایتان چند نمونه‌ای را برمی‌شمارم تا به اتفاق به تغییر هویت جامعه یهودیان ایرانی و تغییر شکل دادن رسم‌ها نظری بیفکنیم.

رسم بزرگتری گفته‌اند کوچکتری گفته‌اند: یکی از رسوم رایج در فرهنگ ما حرف شنوی کوچک‌تر از

شب‌های قدر نیز به شب‌های سورچرانی تبدیل شده‌اند. گویی یادمان رفته که در مراسم مذهبی آنچه نقش بازی می‌کند روحانیت، تزکیه نفس، تفکر و اندیشه و خرد است نه خرید از فلان مارکت و کلاب و سروکله زدن با کیتترینگ و ... گویی فراموش کرده ایم که: اندرون از طعام خالی‌دار تا در آن نور معرفت بینی

قضیه دوم نان: یک نان دیگر هم که این روزها به راستی گرفتاری درست کرده، قضیه نان کاشر و غیر کاشر است. مذهبی شدن بیش از حد بعضی از افراد است و جدا شدنشان از بقیه خانواده به بهانه اینکه آشپزخانه آنها به اندازه کافی کاشر نیست. این مشکل را دست کم نگیرید که بین پدر و مادر و پسر و دختران زیادی جدایی افکنده است. من، حق داشتن یا حق نداشتن هیچیک از این دو گروه را داوری نمی‌کنم، کار من اساساً داوری نیست. من فقط مشکل را مطرح می‌کنم و پیامد آن را می‌بینم که چگونه این شکم بی‌هنر پیچ پیچ دارد بین خانواده‌ها جدایی می‌افکند.

قضیه سوم نان: این قضیه هنگامی تبدیل به مشکل می‌شود که در کنارش آبی هم باشد: یعنی نان و آب، یعنی پول. این بخش از قضیه و پیامدهای آن خود یک سمینار یک روزه لازم دارد برای بررسی این نکات که: چرا برای جامعه ما نان و آب، نان چرب و چیلی و نان‌هایی از این دست چنین با اهمیت است و روز به روز مهم‌تر هم می‌شود؟ چرا احترام و شخصیت افراد با مقدار پولشان محک زده می‌شود؟ چرا در تمام روابط اجتماعی و خانوادگی ما، آن که حکم می‌کند نان و آب (یعنی پول) است و بس؟ چرا باید دائم در این فکر باشیم که در مقابل دیگران چگونه ظاهر شویم که نان و آب‌دار جلوه کنیم؟ یا چگونه کاسه را به جایی بدهیم که باز آرد قدحی. دست از سر نان بردارم و بروم سراغ رسم وگرنه می‌توانم تا فردا فقط از این مقوله با شما صحبت کنم و بس.

بزرگ‌تر، بی‌توجهی به بچه‌ها و احترام به سالمندان است. براساس رسم رایج در فرهنگ شرقی، یک انسان باید با گذشت زمان و کم‌کم برای خود احترام کسب کند. ولی رسم جاری در آمریکا چنین است که عزت و احترام با سن رابطه غیر مستقیم دارد یعنی بچه بیشترین توجه و احترام را می‌طلبد و انسان پیر هیچ نوع احترامی ندارد. جلوه‌های گوناگون این رویه‌ها را هر روز در اطراف خود می‌بینیم، دو شیوه متضاد. پرسش این است: آیا ما که رسم آمریکایی را نمی‌پسندیم رسم خودمان را حفظ کرده‌ایم؟ خیر. البته اگر یک میانگین مطلوب از این دو شیوه را بر می‌گزیدیم خوب بود ولی به جای آن، یک روش شترمرغانه را پیش گرفته‌ایم که نه ایرانی است و نه فرنگی. یعنی هرگاه به نفعمان باشد آمریکایی می‌شویم و هر کجا لازم شود ایرانی. یک نمونه‌اش مسأله رابطه نسل گذشته (سالمندان) با نسل میانی (نسل ساندویچ) و نسل جوان‌تر (Generation X) است. تصویری که در ایران از رابطه نسل سالمند داشتیم تصویر خرد، مشاورت، صبوری، همراهی، یاری، مدد، گرمی، محبت بود و آغوش باز برای پذیرفتن فرزندان و فرزند فرزندان در هر موقعیت مالی و جسمانی. نبود؟ حالا در اینجا این رابطه در وهله اول به رابطه طلبکار و بدهکار و در وهله دوم به رابطه شکمی بدل شده است: نسل گذشته از نسل میانی طلبکار است که چرا او را به اینجا آورده، نسل جوان از نسل میانی طلبکار است که: «می‌خواستی مرا به آمریکا نیاوری!»، بیچاره نسل میانی که هم به گذشته و هم به آینده بدهکار است، آن هم بابت انقلابی که در مملکت بدون مشورت او روی داد. در نتیجه نسل میانی بدون در نظر گرفتن نیازهای نسل گذشته، تنها وظیفه خود را کمکی نیم‌بند به او می‌داند تا روزگارش سپری شود و گله و غر نشود (یعنی برایش رانندگی می‌کند، برایش انگلیسی حرف می‌زند، به دکتر می‌بردش و ...) نسل گذشته هم در مقابل، تنها وسیله جبرانی که فکر می‌کند دارد از راه شکم است، یعنی چیزی

بپزد و به خورد بچه‌ها و نوه‌ها بدهد. حالا کاش می‌توانست بپزد و توانش را داشت. یکی از بچه‌ها باید برایش بخرد، دو سه نفر باید بروند کمکش تا مهمانی خانوادگی زورکی برگزار شود. اما برای ایجاد این رابطه طلبکار/بدهکاری و شکمی چقدر در دسر ایجاد می‌شود خدا می‌داند. چه شب شبات که با دلخوری و عصبانیت برگزار می‌شوند و چه شب موعدها و روش هساناها که با نارضایی سپری می‌گردند! نوه حوصله مادر بزرگ و پدر بزرگ را ندارد و زیانشان را نمی‌فهمد. مادر بزرگ و پدر بزرگ هم هنوز به رسم و شیوه ایران می‌خواهند بزرگ‌تر باشند و دیگران به دست بوسشان بروند، در حالی که نه توان جسمی‌اش را دارند نه مثل ایران کمک و همراهی کلفت و نوکر یا خانه بزرگ و وسایل دیگر را. نه می‌توانند بچه‌ها را در آپارتمان خود بپذیرند - که می‌گویند کوچک است - نه رضایت می‌دهند به خانه آنها بروند که عیب است! نه نوه‌ها آن نوه‌هایی هستند که پدر و مادر یعنی نسل میانی بتوانند با توسری آنها را به خانه مادر بزرگ و پدر بزرگ ببرند، نه پدر و مادر بزرگ آن صبوری و مهربانی و گشاده‌رویی گذشته را دارند که رسم بود. مرتب هم گله می‌کنند که بچه‌ها آمریکایی شده‌اند. اینان توجه نمی‌کنند که خودشان هم مدتهاست دیگر آن پدر بزرگ و مادر بزرگ سنتی نیستند. آپارتمان کوچک است درست، ولی دل‌ها که باید بزرگ باشد! ملاحظه می‌فرمایید چگونه پنبه این رسم «بزرگتری گفته‌اند کوچکتری گفته‌اند» در اینجا زده شده است؟

مواسم سوگواری: برای من همواره جای پرسش است و بارها نیز گفته‌ام که این شب هفت‌های سیصد چهارصد نفره همراه با کیتترینگ و گارسن و بارمن دیگر چه صیغه‌ای هستند؟ اینها مجالس سوگواری‌اند یا ضیافت؟ "وقتی می‌پرسم می‌گویند: "رسم است! صاحب عزا را نباید یک هفته تنها گذاشت، باید دور و برش بود تا سرش گرم شود و

کمتر به یاد عزیز از دست رفته اش بیفتد! سفره هم باید پهن باشد که ثواب دارد! جل الخالق! پهن کردن سفره آنهم سه بار در روز و تنور شکم بی هنر را دم به دم تافتن - آنهم سه بار در روز - در حالی که خانواده سوگوار در بدترین شرایط روحی به سر می‌برند کجایش ثواب است که من کمترین نمی‌فهمم؟ این رسم نیست و نبوده! رسم خوبی که در بین ما ایرانیان رایج بود و متأسفانه دارد از یاد می‌رود این بود که در چنین روزهایی منسوبین نزدیک و همسایگان برای اینکه سوگواران را مرهمی باشند - - چون آنان نمی‌توانستند دست به کاری بزنند - - برایشان قابلمه غذایی می‌آوردند تا شام و ناهاری برای خوردن داشته باشند بدون آنکه مجبور به پخت و پز شوند. آن رسم زیبا و دلپذیر همبستگی و یگانگی و غمخواری کجا این رسم ضیافت برپا کردن کجا؟!

مراسم ازدواج: این یکی با متعلقاتش (بله برون، شیرینی خوران، نامزدی، پاکشا، شاور، شب سالی، ایلانوتی، پوریمی، و خود عروسی و شبات عروسی و ...) از صورت مفرد رسم در می‌آید و به دسته جمع یعنی مراسم می‌رود. ما معتقدیم یهودیان قومی سنتی هستند و طبق سنت به خانواده و روابط خانوادگی خیلی اهمیت می‌دهند. شاید از نظر عده‌ای این مناسب‌ترین توجیه رفتار عجیب و غریب ما در این کشور امریکا و در رابطه با مراسم ازدواج باشد. ولی برای ازدواج‌هایی که به یکسال نکشیده منجر به طلاق می‌شوند چه توجیهی داریم؟ بالاخره ما ایرانی هستیم یا نیستیم؟ اصلاً در حالی که برای جوانان ما «امروز عروسی کردن و فردا جدا شدن» یک امری عادی و معمولی شده است، اینهمه بوق و کرنا راه انداختن برای وصلت دو جوان برای چیست؟

بین خودمان بماند، آیا یادمان رفته در ایران و درگذشته نه چندان دور - - آنجایی که وابستگی‌های خانوادگی به غلط یا به درست چنان بود که با پیراهن سفید عروسی به خانه بخت

می‌رفتند و با کفن سفید از خانه بخت خارج می‌شدی، طلاق هم در کار نبود و همان ازدواج اول ازدواج آخر هم بود - - برای مراسم نامزدی و عروسی و بند ابرو، این کارها را می‌کردیم؟ راستی چنین می‌کردیم یا داریم سر خودمان را کلاه می‌گذاریم؟ من که نامزدی خودم و دوستانم و برادر و عمه و خاله و همسایه را به یاد دارم. این خبرها نبود! یادم می‌آید شب نامزدی خود من، خانواده داماد سبد گلی آورده بود و همه، اعم از مهمان و میزبان، در مقابل آن سبد گل عکس گرفتیم. نه ما خجالت کشیدیم نه خانواده داماد نه بقیه مهمانها. کی این کارهای افراط آمیز که نامش را پاسداری رسم و سنت گذاشته‌ایم انجام می‌شد؟ آن وقت‌ها که چنین رسومی نبود. چگونه نام این عادت ۱۰ یا ۱۵ ساله یکباره و ناگهان شد و رسم که ما نفهمیدیم؟! کی در ایران شب نامزدی و پاکشا این همه دسته گل هوا می‌رفت؟ وای از این دسته گل‌ها!! بخدا جا نیست توی خانه راه بروی، در عوض از در و دیوارش سبد گل بالا می‌رود. یک خانه معمولی یا اعیانی را مجسم کنید: در هر حال هر خانه یک سالن دارد، یک ناهارخوری، چند اتاق خواب، یک اطاق نشیمن، حیاطی و یک دستشویی مهمان. قبل از همه به دلیل اینکه نامزدی یا مهمانی توی خانه است، سه برابر گنجایش خانه مهمان دعوت می‌کنیم. چرا؟ مگر در ایران، برای شب نامزدی، کسی جز افراد خانواده و دوستان خیلی نزدیک دعوت داشتند؟ بعد دو اطاق خانه بلافاصله از حیز انتفاع می‌افتد: اطاق ناهارخوری با میز بزرگ هشت یا دوازده نفره اش که به گل بله اختصاص می‌یابد و مثل ویتترین فروشگاه نیمن مارکوس در شب ژانویه تزئین می‌شود. روی میز شمعدان و کاسه نقل و آینه و ساعت آنتیک یا آنتیک نما یا کریستال للیک و باکارا و تعدادی بسته‌های نقل و نبات که پولها برای درست شدنش رفته چیده می‌شود. در ورودی ناهارخوری هم با روبان بسته می‌شود که لشکریان سلم و تور به آنجا حمله نکنند، انگار این مهمان‌ها را که دعوت

کرده ایم دشمنانمان هستند! راستی قضیه این بسته های نقل چیست؟ این که دیگر مطمئنم رسم ما یهودیان نیست. این رسم آرامنه است. اگر زنان ارمنی با سلیقه این کار را انجام می دهند برای این است که مادر عروس یا داماد با ذوق و شوق این بسته ها را برای فرزندش درست می کند. ما زن های یهودی که خدار را شکر نه آن سلیقه را داریم و نه آن حوصله را. پس پول بی زبان را بی دریغ حرامش می کنیم که هیچ، به یک آدم با سلیقه دیگر یا دیزاینر Designer هم پول می دهیم بیاید این نقل ها را روی میز بچیند. خنده دار است نه؟ طراح نقل؟!

حالا سر برداشتن اینها چه قشقرقی راه می افتد خدا می داند. برای چه؟ برای اینکه آخر کار این بسته های به دردخور را به عنوان دکورتوی توالت مهمان بگذاریم، یا بدهیم دست یک بچه بازیگوش که بلافاصله قیمه و قرمه اش کند و آخر سر به ماریا و ترزا و یولاندا خدمتکاران اسپانیش برسد که ندانند چه خاکی بر سر خودشان و این نقل بسته بندی شده کهنه بکنند؟ در ایران مگر هر مهمان دستمالی در کیف یا جیب خود نداشت تا کمی نقل را برای شگونش درون آن دستمال به خانه ببرد؟ مگر آن نقل را با عشق و یکی یکی به دهان افراد خانه نمی گذاشت و برایشان آرزوی سعادت نمی کرد؟ ایرادی داشت؟ از صحبت دور نیفتم. این که از ناهارخوری. حال ورودی را هم خانواده داماد می گیرند که به جای یک دسته گل یک میز گل به خانواده عروس هدیه بدهند، با شاخ و برگ و بلبل و آبشار و سنگ و صخره (البته این یکی را هم باید یک دکوراتور دیگر برود درست کند!) اطاق پذیرایی هم که برای ارکستر خالی می شود. دیگر از بقیه خانه چقدر باقی است تا آن همه مهمان را جا بدهد که هم صندلی داشته باشند، هم رسم رعایت شده باشد، هم آنقدر نان و قاتق نان را بخورند که جای گله باقی نماند؟

راستی از خانواده عروس و داماد که بگذریم، دوستان و آشنایان و شریک داون تاون و

همسایه و خانواده دورتر برای چه گل می فرستند؟ که مهمانها نتوانند بین این همه سبد گل راه بروند؟ که خودشان تمام شب در به در دنبال سبد گل خود بگردند و حرص بخورند که چرا گل فروش مال لیلی را بهتر از مال آنها درست کرده یا سبد گلشان به اندازه پولی که داده اند نیست؟ از ۱۰۰ تا ۵۰۰ دلار پول گلی که دو روز بعد دور ریخته می شود را می پردازیم -- چون بقیه می بینند و می توانیم با آن تظاهر کنیم و پز بدهیم -- ولی نوبت به هدیه عروسی که می رسد زورمان می آید یک هدیه درست و حسابی که به درد عروس و داماد بخورد ببریم. چون آن را همه نمی بینند. شما را بخدا، بیایید همه پول ها را یک جا کنیم و به صورت یک چک به عروس و داماد بدهیم تا به زخم کارشان بزنند. ایرادی دارد؟

تازه بامزه تر از همه آخر شب است، وقتی پدر و مادر عروس به این و آن التماس می کنند که: "حیف گل هاس! یک دسته شو ببرین! فردا همش خراب میشه!" کسی نیست به آنها بگوید: "پدرجان، به جای این همه دسته گل دو تا دستشویی کرایه کن و توی خانه بگذار که مهمان ها چای نوشیده و مشروب خورده تمام شب به خودشان نیچند!" یک سنوال! راستی چرا همیشه توی خانه هایی که مهمانی هست توالت های اضافی خانه قفل است؟

از همه این ماجراها دیدنی تر، قیافه میزبانان و مهمانان در آخر شب است. مادر و پدر عروس و داماد تا آخر مهمانی با دمپایی یا پابرهنه هنوز به این سو و آن سو می دوند تا به همه خوش بگذرد. مهمانان هم از نداشتن صندلی و جای نشستن پا درد و کمر درد گرفته اند، گوششان از صدای موسیقی خراشیده شده است، گردنشان از بس برای دیدن این و آن به این ور و آن ور کشیده شده یک وری مانده است. تازه این شبی است که قرار است به همه خوش بگذرد. کجا؟ چگونه؟ این قضیه در طول بقیه مراسم خانگی یعنی پاکشا و شب سالی و شاور و ... هم با همین

فضاحت تکرار می شود.

از برمیتصوا و بت میتصوا چه بگویم که در این قضیه نه تنها خود ما سرگردانیم که بچه هایمان هم. این رسم صددرصد امریکایی را ببینید چگونه ایرانیزه کرده ایم. سخن از بت میتصوا و برمیتصوا را می گذارم برای فرصتی دیگر.

صندلی

حالا می رسیم به بحث صندلی. تا حالا در مورد کمبود یا نبودن جا و صندلی گفتم، حالا نوبت طرح مشکل بودن صندلی است. صندلی ها عموماً دو دسته اند: یا چسب دار یا میخ دارند.

صندلی های میخ دار متعلق به عروسی ها و مهمانی های گوناگون است که ارزششان برای نشستن نیست، بلکه برای محلی است که قرار دارند. این جای صندلی و میز در عروسی ها و مهمانی های دیگر هم برآستی مساله حیاتی و مهمی شده است. سرچشمه قهرها و دعوای فراوان و به هم خوردن روابط دوستی و خانوادگی: «چرا مرا دم در نشاندی؟ چرا جاری من جلوتر بود؟ چرا بغل دست ارکستر؟ چرا دم مستراح؟...» معقول در ایران دوران نامزدی برای شناخت بیشتر دختر و پسر بود، نامزدی ها را ساده می گرفتند و با این پیش بینی که ممکن است به سرانجام نرسد سعی می کردند زیاد های و هوی در اطرافش به راه نیندازند. ولی اینجا با این مراسم و مهمانی های ریز و درشت، دختر و پسر اصلاً فرصت شناخت یکدیگر را پیدا نمی کنند. از فردای نامزدی ناچارند یا به دنبال هتل و لباس و خواننده و کیتترینگ و این برنامه ها بروند یا توی خیاطخانه و فروشگاه ها ولو باشند که برای شاور و شیرینی خوران و پاگشا و شبات عروسی و... لباس بدوزند و کیف و کفش بخرند. در ایران، روز شبات عروسی، دختر و پسر خانه ای چیده داشتند چون نگرانی پدر و مادرها این بود که جوان ها باید زندگیشان جور باشد. اینجا که هم

دختر و هم پسر هر دو کار می کنند، فردای عروسی فقط یک تشک دارند و چند دست لباس منجق دوزی شده و تاکسیدو، چون نگرانی پدر و مادر فقط رونق دادن به تظاهرات مهمانی ها است. در نتیجه بعد از تمام شدن مراسم ازدواج، ماه ها طول می کشد تا خانه یک زوج جوان مرتب شود. همه این کارها برای اینکه عده ای بیایند در یک گاردن پارتی بزرگ شرکت کنند و بجای این که از آن شب لذت ببرند یا در فکر این باشند که سر کدام میز و با چه کسی نشانده شده اند و یا دیگران کجا نشسته اند چه پوشیده اند و چکار می کنند. صندلی های میخ دار هم که تمام شب خالی می مانند چون همه در حال راه رفتن در گاردن پارتی عروسی هستند. دقت کرده اید که در عروسی ها چقدر آن رابطه عاطفی، انسانی، مهر آمیز گذشته کم است؟ بانویی با بانویی دیگر سلام و احوالپرسی می کند، ولی به جای اینکه به او لبخند بزند یا توی چشمش نگاهی مهرآمیز کند، چشمش به گردنبنند اوست، دستش به لباس او برای فهمیدن جنس لباس و حواسش پی کیف و کفش او. این بار که به عروسی یا مهمانی های مشابه رفتید، کناری بنشینید و پیست رقص را تماشا کنید. آنوقت خواهید دید که چقدر دلتان برای آن رقص های والس و تانگو و ... تنگ شده است. در این عروسی ها کسی با کسی نمی رقصد یا برای دل خودش نمی رقصد، بلکه همه به تنهایی و برای دیگران می رقصند. توی پیست رقص هم چشمشان به دنبال دیگری است که چه می کند!

صندلی چسب دار صندلی های ریاست و مسند صدارت و کرسی استادی و مسند حکمت و ... هستند.

صندلی ریاست: که گویا چسبش از همه بیشتر است و برای به دست آوردنش رقابت های ناسالمی در جامعه فسقلی ما راه افتاده است که بیا و ببین. در شرق و غرب و شمال و جنوب شهر ده ها شورا و مجتمع و فدراسیون و مرکز و سازمان باز شده

است. ۱۷ سال پیش، هنگامی که به این مملکت آمدم، دو سازمان در این شهر وجود داشت: سازمان بانوان و انجمن فرهنگی یهودیان ایرانی، فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمان سیامک نیز ظرف یکسال پا گرفتند. کم کم از داخل این سه چهار سازمان -- چون همه می خواستند رئیس باشند -- انشعاب آغاز شد. امروز که در خدمت شما ایستاده ام تعداد این سازمان ها، طبق آخرین آمارگیری مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، به ۴۱ رسیده است. تازه کنیسهایی که فعالیت خود را تنها به کنیسه بودن محدود کرده اند در این سرشماری حساب نشده اند. اگر جمعیت یهودیان لوس آنجلس را بیست هزار نفر تخمین بزنیم می شود حداکثر یک سازمان برای هر پانصد نفر. هنوز این ۴۱ صندلی هم کفاف عقده ریاست طلبی آن انگشت شمار را نمی دهد. من که پیشنهاد می کنم اصلاً اسم صندلی را عوض کنیم و بگذاریم صندلی ریاست آنوقت همه خیالشان راحت می شود. در نتیجه هر کس در هر سازمان یا خارج از هر سازمان، روی هر صندلی نشست فکر می کند رئیس است و قال قضیه کنده می شود. یا شاید بهتر باشد ریاست را هفتگی کنیم! یعنی در هر سازمانی ریاست ادواری باشد و هفته ای یک نفر رئیس شود. گمانم این راه حل بهتری باشد! در ایران و تا آنجا که من به یاد دارم هر شهری یک حبرا داشت متشکل از گروهی انسان از خود گذشته و خردمند و ریش سفید و همان یک حبرا برای تمام کهیلای آن شهر کافی بود. این عده بدون چشمداشت، درم و قلم و قدم و کرم خود را در خدمت جماعت می گذشت و کارها هم می گذشت: ساده و بی آرایش و بدون شام و ناهارهای صد دلاری و دویست دلاری و پانصد دلاری! به خدا از بس چپ و راست این سازمان و آن سازمان از مردم پول خواستند و معلوم نشد با این پول ها چه کرده اند، سر و صدای همه بلند است. حق هم دارند. کاش یک مرکز حسابرسی یا بازرسی هم توسط مردم تشکیل می شد تا ببینیم این همه پول نذری کجا می رود و چه

می شود.

صندلی رزوه شده: این صندلی ها در کنیسه ها، تئاترها، سینماها، جلسات سخنرانی از دسته چسب دارش هستند. چرا باید برای کسی که دیر می رسد احترام بیشتری قائل شد و صندلی جلو و بهتر را برای آدم وقت شناس نگه داشت؟ چرا باید در عروسی ها برای اینکه آبرو ریزی نشود دو کارت مختلف با دو ساعت شرکت درست کرد؟ ساعت ایرانی و ساعت امریکایی؟ چرا باید همیشه آنکه سر وقت و بموقع می رسد تنبیه شود و تا رسیدن دیرآمدگان برای خوردن یک لقمه شام یا ناهار معطل شود؟

گوسی استادی: آخر همه می رسیم به کرسی دانشمندی یا صندلی استادی. در سنت و رسم یهودی انسان دانشمند و خردپیشه، انسان اهل کتاب همیشه احترام ویژه ای داشته است. به همین دلیل هم می بینید که در طول تاریخ یهودیان، مردم یک شهر وظیفه حمایت مالی از اندیشمندان، دانشمندان و متفکران مذهبی ا به عهده می گرفتند. بسیاری از صاحبان اندیشه در مراکز علمی به پژوهش مشغول بودند و دیگران خرجشان را می دادند که فقط بنشینند و بخوانند. ما در مقابل دانش و آگاهی حساسیت فراوان داریم که یکی از زیباترین جلوه های دین یهودی و انسان یهودی است. بنابراین هنگامی که برای یک کار پژوهشی به راحتی و با طیب خاطر پول می پردازیم. جای تعجب نیست. ولی در مقابل انتظار داریم که فرد دانشمند و پژوهشگر، با پذیرش این احسان و قدردانی از کسانی که او را حمایت کرده اند، به کار خود پردازد یعنی پژوهش کند. دیگر به کار سیاست و روابط اجتماعی و خانوادگی افراد کاری نداشته باشد. زمانش را در این مهمانی و آن مهمانی سپری نکند، موعظه کننده ختم و عروسی نشود و هیزم به تنور چند دستگی ها نریزد. این رسم گذشته ما بود. ولی آیا هنوز هم چنین است؟ طی

به دست به اینجا می آیند، از سازمان ها و افراد مختلف پول می گیرید تا پژوهش کنند و کتاب منتشر کنند، در هر فرصتی جلوی چشم خود ما به ما لس آنجلس نشینان بد و بیراه می گویند. ما هم چون به مسند و صندلی استادی و علم و دانش احترام می گذاریم، تحقیر می شویم، صدایمان هم در نمی آید تازه یک کف مرتب هم برای طرف می زنیم! آیا این هم رسم است؟ چه رسم مضحکی؟! یکی نیست به این استادان بگوید: "حال که با پول ما تحقیق می کنی و روی سبیل ما نقاره می زنی، بر کرسی استادی خود تکیه بزنی، دم فرو بند و کار پژوهشی ات را انجام ده و سپاسگزار باش!"

آیا باید برای این همه معضل کاری کرد یا خیر؟ می دانم زیاد سخن گفتم ولی هنوز یک از هزار را نیز نگفته ام. بقیه باشد برای زمانی دیگر که گفته اند:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت کزین حاصل ایام بریم

۱۷ سال گذشته یهودیان ایرانی لس آنجلس ثابت کرده اند که از بابت حمایت متفکران و صاحبان اندیشه در ردیف اول قرار دارند. اگر حمایت مالی ما جماعت نبود، نه این چند کنیسا ساخته می شد، نه این چند کتابی که منتشر شده است در می آمد و نه این همه سمینار و مرکز و جلسه و گردهمایی انجام می شد. دامنه این کرم و بخشندگی از مرزهای امریکا نیز گذشته است. پول هایی که به قصد پرداخت هزینه تحصیلی دانشجویان ایرانی به سایر کشورها می رود و پول هایی که به صاحبان کرسی استادی پرداخت می شود تا تحقیقات خود را ادامه دهند، همه و همه نشان از این امر دارند.

ولی این شیوه غیر مرضیه پول را بگیر، بدویره هم بگو، توهین هم بکن، تحقیر هم بکن از کی و از کجا پیدا شد؟ در ایران چنین اشخاصی می گفتند: "یک روز مهمانم و یک عمر داعی - یعنی دعا کننده". چه شد آن رسم زیبا؟ ما در لس آنجلس پول می دهیم، فحش هم می شنویم، چوب هم می خوریم. پژوهشگرانی که کاسه تکدی



دکتر فرشاد یادگار

روانشناس

FARSHAD DAVID YADEGAR Psy. D.

* روان درمانی شخصی، زناشویی و خانوادگی * تستهای روانی و سنجش هوش برای کودکان و بزرگسالان

* روانکاوی کودکان و نوجوانان * درمان مشکلات عاطفی، جنسی، افسردگی و اضطراب

مطب ها در ولی و لوس آنجلس - کلیه بیمه ها، مدیکل و مدیکر پذیرفته میشود.

(213) 882 - 8383 (818) 734 - 0938

2566 S. Overland Ave, Suite 500, Los Angeles, CA 90064

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و باتجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981



خاک خوب خدا

سیری در سرگذشت سرزمین اسرائیل

دکتر بهوشنگ ابرامی

۱۲ - ظهور سیاسی عیسی

بوجود آمد که موجب آزار و کشتار میلیونها یهودی در طول تاریخ دراز اروپا گردید.

همین اتهام در مذهب اسلام نیز رخنه کرد و به اشکال دیگر برای یهودیان مصیبت ها خلق کرد. پیامبر اسلام که از چنین اتهامی آگاه بود از آنکه یهودیان بیم جان او را داشته باشند احتیاط میکرد و چون در مدینه ویرا به طعام خواندند نپذیرفت و در عوض قبیله یهودی «بنونغیر» را در این شهر به نابودی کشاند (قرآن. سورة الحشر).

درباره زندگی عیسی و اعدام او هزاران کتاب نوشته اند و بسیاری از مولفان موزیانه کوشیده اند تا آتش تهمت ناروای کشتن او را بدست یهودیان دامن بزنند. اما جالب است که شورای

در زندگینامه خاک خوب، پیچیده ترین، شگفت آورترین و دردآفرین ترین بخش، بخشی است که زندگی و ظهور عیسی را در بر می گیرد. عیسائی که میخواست مردم ستمدیده یهودیه را که در چنگ رومیان اسیر بودند به پیش براند اما رومیان ستمگر او را به اتهام آشوبگری علیه سزار به رسم زمان به صلیب کشیدند. اعدام عیسی یهودی بدست دشمن بیگانه در سرزمین شهد و شراب تا انهدام معبد دوم به ابهام آمیخته نبود اما از آن پس با رواج این تهمت که «یهودیان عیسی را کشتند» خنجری از پشت برقوم یهود فرود آمد و روزگارش را به تباهی کشاند. اعدام عیسی نطفه ضدیهودیگری تازه ای شد و از این نطفه هیولائی

واتیکان بسال ۱۹۶۵ یعنی بیست سال پس از جنگ جهانی دوم که یکی از انگیزه‌های کشتار یهودیان بخصوص در لهستان را در طی این جنگ همین اتهام دانسته‌اند، به جهانیان رسماً اعلام داشت: «مرگ عیسی را نمیتوان بدون استثناء متوجه همه یهودیان زمان او و یا یهودیان امروزین کرد». گو اینکه پاپ، جانشین عیسی، اتهام کشتن عیسی را بدست «جمع یهودیان» مردود می‌شمارد، اما نه اعلامیه او و نه آندسته از کتابها و نوشتارهایی که در جستجوی بیان واقعیت تاریخی‌اند بهیچ روی قادر نیستند آنچه را که در ذهن میلیونها انسان ناآگاه از تاریخ ریشه دوانده بسادگی از بین ببرند. اینان این پندار بی پایه را باور دارند که عیسی منادی دین تازه‌ای جدا از یهودیت بود و می‌خواست یهودیان را مجبور به پذیرش این دین تازه کند اما یهودیان او را گرفتند و کشتند!

جنبش عیسی در خاک خوب، بیش از آنچه جنبه مذهبی داشته باشد بار سیاسی داشت. عیسی یهودی، زاده شد. مادرش میریام (مریم) نامداشت و مطابق قانون یهود، چون از مادر یهودی زاده شده بود شکی در دین اجدادی او نبود. او را «یوشوع» نام دادند که تلفظ یونانی آن «جسوس» و تلفظ معرب آن «عیسی» است. پدرش که عهد جدید او را پدر واقعی نمیداند «یوسف» نامیده میشد و برادرانش نیز همه نامهای پاک یهودی داشتند: یعقوب، یوسف، یهودا و شمعون.

عیسی در یک خانواده یهودی دنیا آمد. یهودی زیست و یهودی هم از دنیا رفت. او به گواهی هر چهار انجیل «متی»، «مرقس»، «لوقا» و «یوحنا» و دیگر قسمتهای عهد جدید هیچگاه مدعی آن نشد که دین نوینی آورده است. گرچه او در عهد جدید «مسیح» خوانده میشود اما در اینکه او خود ادعای ماشیح‌گری داشته باشد جای بحث دارد (جودائیکا ۱۳: ۱۰). او نمیگفت که مسیح است بلکه خود را «پسر انسان» می‌نامید. در شرح زندگی‌اش می‌خوانیم که «روزی به تنهایی دعا میکرد. حواریونش همراه او بودند. از ایشان

پرسید: مردم مرا که میدانند؟ عده‌ای در جواب گفتند: یحیی تعمید دهنده. بعضی گفتند: الیاهو. و چند تن گفتند: یکی از انبیای پیشین که دوباره زنده شده. عیسی از ایشان پرسید: شما مرا که میدانید؟ پطرس در جواب گفت: مسیح خدا. پس ایشان را جدا "قدغن فرمود که چنین چیزی را به کسی نگویند» (لوقا ۲۱ - ۱۸: ۹).

محیط خاک خوب در زمان ظهور عیسی سخت «ماشیح پرور» بود. در تاریخ یهود، ظهور و زوال ماشیح‌های بیشمار جانی جدا دارند. هر زمان که دردها و رنجها و مصیبت‌ها و محرومیت‌های جامعه یهود از هر سوی جوشیده و خروشیده، و یا در هر کجا که ادبار و سرگستگی و فلاکت و محنت، این جامعه را در بر گرفته، آرمان و آرزوی قومی او متوجه ظهور ماشیح شده است.

زمانی که عیسی پای بمیدان میگذارد ایامی است که مردم رنج‌دیده خاک خوب چشم امید به ماشیح دوخته‌اند. سرزمین نیاکان این مردم آکنده از درد و رنج است. چیرگی ممالک بیگانه از آشوریان تا رومیان جز دوره کوتاه مکابیها چند قرن پیاپی ادامه یافته است. تسلط بی چون و چرای اقوام زورمند برای آنها بصورت یک زخم هولناک تحمل ناپذیر در آمده. استقلال سیاسی کشور یهودیه خواب و خیالی بیش بنظر نمی‌آید. کوچکترین فریاد آزادی در سینه خفه میشود. هر که دم از آزادی و استقلال خاک خوب بزند به جرم «دزد» بودن بدست دژخیمان رومی به صلابه کشیده میشود. صدها و هزاران یهودی بدینسان اعدام شده‌اند. فقر و تنگدستی در پاره‌ای از این خاک بیداد می‌کند. امراض پوستی، بیماریهای روانی و دیگر امراض، ناتوانان را از پای در می‌آورد. شکاف طبقات اجتماعی، قوم را به چند پارچگی کشانده، قحط و غلا و زلزله و خشکسالی، امید عامه مردم را تنها به یک اعجاز الهی وابسته کرده. پیام موسی برای آزادی انسانها از یاد رفته است. فریسیان در اجرای رسوم مذهبی راه افراط برگزیده‌اند و از اینکه رومیان حاکم بر آنها اجازه

آزادی دعا و نیایش داده اند خشنودند. صدوقیان در رفاه مالی بسر می‌برند و نه اینان و نه آنان در اندیشه آزادی قوم و مبارزه با رومیان نیستند. فساد اجتماعی تا اعماق ریشه دوانده. کسی فکر رفاه توده مردم را بسر راه نمیدهد. ستمدیدگان تنها چشم انتظار یک ناجی هستند. تظاهر و خودپرستی افراد مرفه، زندگی را بر ناامیدان سیاه کرده است. آنها که صدقه میدهند با بوق و کرنا در کنیساها و بازارها از کرم و احسان خود دم میزنند و کسانی که جز عبادت کاری ندارند و گمان می‌کنند «به سبب زیاد گفتن مستجاب میشوند ... بر سر گذرگاهها می‌ایستند و نماز و دعا می‌خوانند و به رهگذران فخر می‌فروشند» (متی ۷ - ۲ : ۶). سرزمین شکوهمند عصر داود که در دوره سلیمان به اوج سربلندی رسیده بود اینک تیره‌ترین ایام را میگذراند. یهودیه در چنگال رومیان در حالت خفقان دست و پا میزند. «پنتیوس پیلات» والی بیرحم روم در یهودیه که در اورشلیم یکه‌تازی میکند، ستمگری را بدان حد میرساند که پس از مرگ عیسی، سزار او را از والیگری برمی‌دارد. «هرود آنتیپاس» پسر هرود کبیر که به نام «هیرودیس» خوانده میشود در مقام والی جلیله «یحیی تعمید دهنده» را به جرم آنکه چند تن پیرو پیدا کرده بود دستگیر و سربریده او را به دلداده اش که از یحیی کینه بدل داشت ارمغان داده است (مرقس ۲۹ - ۱۷ : ۶). در سراسر خاک خوب هیچ نکته مثبتی که مردم را دلشاد نگه دارد وجود ندارد. جامعه از هم متلاشی شده. فقر مادی طبقه پائین و فقر معنوی طبقه بالای اجتماع مردم عامی را در 'غار تاریک و ظلمانی نامیدینها فرو برده است. در زیر چنگال قهار اسارت داخلی، دیگر یک ملت واحد متشکل وجود ندارد. هر گروه ساز خود را میزند. حتی بین خود بنیادگرایان مذهبی و قانونگذاران سنهدرین هم اتفاق رای نیست. و شگفتا که در این میان چند تنی از سران جامعه یهود، نه پنهانی، بلکه آشکارا بعنوان دخالت در اداره امور کشور با رومیان همکاری دارند. همه

امیدهای ملت یهود قطع شده است جز یک امید: ظهور ماشیح.

و در این زمانست که عیسی از منطقه جلیله پای بمیدان میگذارد. و در همین زمانست که جوانان مبارز یهودی برای رهائی خاک خوب از چنگ رومیان گروه زیرزمینی «جانبازان Zealots» را بوجود می‌آورند. بنیانگذار این گروه، فردی به نام «یهودا» از منطقه جلیله است. و جلیله منطقه ایست که مردم آن دو ویژگی بارز دارند: یکی بی چیزی و ناداری آنانست و دیگری مبارزه جوئی آنها علیه دشمن بیگانه. بیشتر ساکنان جلیله، برزگر و صنعتگر و ماهیگیرند. مشایخ و رجال قوم، این مردم تهیدست و دیگر مردم هم طبقه جلیلیان را در شمار «حقیران» جامعه میدانند و به آنها عنوان «هم‌ها ارتص Ham ha - Erets» یا «مردم عامی» میدهند؛ مردمی که با تقدس و الوهیت که در انحصار طبقه ممتاز درآمد سرکاری ندارند. بین مردم عامی با طبقه اشراف و شیوخ قوم از یکسو و بین «جوانان جانباز» با بیگانگان حاکم از سوی دیگر نفاق و دشمنی شدیدی وجود دارد. جلیله کانون مبارزان سرسخت شناخته میشود و پیش از عیسی، جوانان بسیاری از این سامان بر بالای صلیب تسلیم مرگ میشوند. عیسی از شهر ناصره، پرجنب و جوش ترین شهر جلیله بر می‌خیزد.

هدف گروه جانبازان یهودی برچیدن بساط رومیان بود. «این تز که عیسی به گروه جوانان جانباز تعلق داشت و یا جنبشی وابسته بدان را بنیان گذارد، در قرن هجدهم مطرح شد و از آن پس بارها مورد تأیید قرار گرفته است» (بریتکانیا ۲۲: ۳۶۳). اینکه بهنگام دستگیری عیسی، یکی از حواریون او اسلحه‌ای در دست داشت (مرقس ۱۴: ۴۷) دلیل مهم مبارزه جدی گروه او با دشمنان یهود است. بهر تقدیر در اینکه لااقل «شمعون» یکی از دوازده حواری عیسی در شمار «جوانان جانباز» بوده شک نیست (لوقا ۱۵: ۶).

عیسی با یهودی و یهودیت در ستیز نبود. او در اینکه قانون موسی، قانون الهی است شک

نداشت. عیسی به صراحت میگفت: «تا زمین و آسمان پای برجایست یک یودِ توراه (کوچکترین حرف عبری) از بین نخواهد رفت» (متی ۱۸:۵). ایمان او به یهودیت راسخ بود. او از شیفتگان پای استوار موسی و آموزشهای او بود. عیسی با دو گروه سرسختانه دشمنی می‌ورزید. یکی حاکمان رومی و دیگری پیشوایانی که در برابر فرمانروایی بیگانگان سرتسلیم فرود آورده بودند و کوچکترین اقدامی علیه دشمن نمی‌کردند. عیسی با آنچه در جلیله دیده بود میدانست که در خاک خوب نمیتواند مستقیماً با رومیان مبارزه برخیزد. از این‌روی راه غیر مستقیم را برگزید: مبارزه با سردمداران فریسی و صدوقی.

عیسی در این مبارزه بی‌امان پیش میرفت. او یک ربای جوان انقلابی بود. کسی بود که اگر اعدام او پیش نمی‌آمد بعید نبود یک «یهودا مکابی» دیگری شود. او پی برده بود که لقب «پادشاه یهود» که رومیان چند سالی پیش از آن به «هرود کبیر» ارزانی داشته بودند، شایسته آن مرد ادومی نمیتوانست بود. ای بسا که او نیز چون گروه «جوانان جانباز» آرزوی دوره داود و گسستن زنجیرهای اسارت را در سر می‌پروراند. شاید از همان‌روی بود که پیروانش نسب او را از داود میدانستند و چون به اعتقاد یهودیان، ماشیح از آل داود است عنوان «پادشاه یهود» بودن او را با «ماشیح بن داود» بودنش مترادف دانستند.

شوریدگی و آشفتگی عیسی از حکومت رومیان بر سرزمین نیاکان او در لابلای هر چهار انجیل پیداست. زمانی که هرود دوم، یا هیروودیس حاکم جلیله در پی کشتن اوست، فریسیان با همه دشمنی عیسی نسبت به آنان از اینکه جان یک همکیش بخطر افتد او را هشدار میدهند: «همان روز چند نفر از فریسیان به عیسی گفتند: از اینجا دور شو زیرا که هیروودیس می‌خواهد ترا بقتل برساند. عیسی به آنان گفت: بروید به آن رویه بگوئید امروز و فردا دیوها را بیرون میکنم و بیماران را شفا میدهم و در روز سوم کامل خواهم

شد» (لوقا ۲ - ۳۱ : ۱۲). خطاب «روباه» به والی بیگانه جلیله نشانگر آنستکه عیسی مظهر یک شورشگر سیاسی و در آرزوی استقلال و آزادی خاک خوب بوده است. در دورانی که یهودی در خاک خودش می‌بایست به والیان رومی و عمال اهریمن خوی آنان «جزیه» بدهد چه چیز مهمتر از آزادی سیاسی برای مردم یهودیه اهمیت داشت؟ آزادی مذهبی که برقرار بود. کنیساها که باز بودند و معبد دوم که وجود داشت. آنچه نبود استقلال ملی بود. رومیها می‌گفتند: شبانه روز می‌خواهید دعا بخوانید، بخوانید اما باید مالیاتهای سنگین خود را به ایادی سزار پردازید.

در چنین شرایطی چه کس از پا برهنگان و ژنده پوشان و گرسنگان و بیماران جسمی و روانی حمایت میکرد؟ چه کس روی در رو، انقلابی علیه رومیان ظالم برمی‌انگیخت؟ کسی نبود. وسیله‌ای نبود. مدیریتی وجود نداشت. مردم ستم دیده که کارد به استخوانشان رسیده بود فقط در انتظار ماشیح بودند و عیسانی را که والی مقتدر و سنگدل روم، قاتل «یحیی تعمید دهنده» را «روباه» می‌خواند ماشیح دانستند.

وقتی فریسیان برای آزمایش عیسی از او می‌پرسند که نظرش درباره جزیه دادن به نمایندگان سزار روم چیست، او سکه رایج مملکت را می‌خواهد. سکه‌ای به او میدهند. می‌پرسد: این شکل و شمایل کیست؟ می‌گویند: سزار. عیسی می‌گوید: «مال سزار را به سزار ادا کنید و مال خدا را به خدا» (متی ۲۰ : ۲۲) و با این گفته نگرانی خود را از اشغال نظامی سرزمین اجدادی‌اش ابراز میدارد. دست سزار را که در مقام خدائی بر سرزمین مقدس فرمان میراند باید کوتاه کرد. عیسی «جزیه دادن به سزار را منع می‌نمود» (لوقا ۲ : ۲۳). اما مبارزه او با عاملان سزار نمی‌توانست آشکار و علنی باشد. این مبارزه او با فریسیان و صدوقیان است که فریاد او را بلند می‌کند. او همه جا آنها را «ریاکار» می‌خواند و سخنانش را علیه آنان با ناسزاهای دیگری که

«متظاهر و دو رو» از آن جمله است می آمیزد. شاید از همین رویست که بُعد سیاسی ظهور او، تحت الشعاع جنبه مذهبی آن قرار می گیرد و شفاعتهای او از بیماران و خوراندن و نوشاندن گرسنگان، به او جلوه ای جدا از یک مرد یهودی که منادی انقلاب سیاسی است میدهد.

عیسی در شورش سیاسی و اجتماعی اش مدافع پائین ترین طبقات اجتماع است. طبقاتی که پیشوایان قوم آنها را در زیر تسلط حکومت بیگانه از یاد برده اند: «ای تمامی زحمتکشان و گرانباران به نزد من آئید تا شما را آرامش بخشم» (متی ۲۸ : ۱۱). فریسیان افراط گر دائم از عیسی و اعمالش ایراد میگیرند و او را در مظان اتهام قرار میدهند. در این ایرادها آنچه مطرح نیست زندگی سیاسی و اجتماعی قوم است. ایراد می گیرند که چرا وقتی پیروان ژنده پوش او نان میخورند دست خود را نمیشویند (متی ۲ : ۱۵). ایراد می گیرند که چرا همراهان گرسنه او در روز شنبه خوشه انگور از تاکستان چیده اند (مرقس ۲۳ : ۲) و ایراد می گیرند که چرا خود او با گناهکاران نشست و برخاست می کند (مرقس ۱۶ : ۲). و عیسی که مردی شورشگر است آنها را «راه نمایان کوردل، نادانان، جاهلان، ماران و افعی زادگان» می خواند. دشنامهایی که بارها در کتب انجیل تکرار شده و دلیل آنستکه برخلاف تصور رایج، عیسی همیشه مرد سلیم حلیم افتاده ای نبوده است. او به شاگردان و پیروان خود میگوید: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته اند. پس آنچه بشما گویند نگاه دارید و بجا آورید اما همچون آنان عمل نکنید. زیرا که آنها میگویند اما خود عمل نمی کنند. بارهای گران و سنگین را بردوش مردم میگذارند و خود نمیخواهند دست بر آنها بگذارند. حامیلهای خود را عریض و دامنه های قبای خود را طویل میسازند. بالا نشستن در ضیافت ها و صدر نشستن در کنیساها را دوست دارند ... و از اینکه در کوچه ها مردم ایشان را آقا بخوانند و به آنها تعظیم کنند لذت می برند» (متی ۷ - ۳:۱).

عیسی این چنین صحنه ها را که برخلاف تعالیم موسی است بباد انتقاد می گیرد. او که پیرو سرسخت این پیامبر بزرگ است چنین فساد اجتماعی را اساس مسروری بیگانگان برارض موعود میداند.

عیسی از زمان کودکی ناظر شورش مردم جلیله علیه رومیان بود. پس از مرگ هرود کبیر، رومیان پناهگاه یهودیان را در ناصره آتش زدند و صدها میهن پرست یهودی را به صلیب کشیدند. او از اینکه میدید این خطه با همه مبارزاتش از نظر شیوخ مذهبی در درجه ای پائین تر قرار گرفته است رنجیده خاطر بود. مردم شورشگر جلیله سنن مذهبی را موی به موی اجرا نمی کردند. آنان نه تنها علیه رومیان بلکه علیه فریسیان که نظام خشک مذهبی را رواج میدادند در مبارزه بودند. شورشهای آنان علیه رومیان اشغالگر نتایج دردمباری بیار آورد. با این همه، پس از زوال مکابیان، تنها مردمی بودند که در برابر رومیان مقاومت و سرسختی نشان میدادند و از پای نمی نشستند. عیسی، ربای یهودی، با وعظهایی که روزهای شنبه در کنیساهای جلیله کرد و با محبت و مهربانی که به توده تنگدست این سامان نشان داد بزودی هواخواهانی یافت. وعظهای او فقط خطاب به یهودیان بود. او تا پای مرگ از دین تازه ای دم نزد. او هرگز غیر یهودیان را به پیروی از خود دعوت نکرد. بی اعتنائی اش به بعضی از سنن مذهبی یهود از مبارزه اش با فریسیان بنیادگرا سرچشمه می گرفت. ای بسا یکدندگی بعضی از مذهبیین عیسای انقلابی را واداشت تا پاره ای از رسوم یهودیت را غیرلازم اعلام کند و بدین ترتیب حربه ای مهلک بدست حریفان خود دهد. و شاید برای خشنودی گرسنگان بود که به آنها میگفت: «اندیشه مکنید و مگوئید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم» (متی ۶:۳۱). عیسی بین دو قطب «ماشیح مذهبی» و «ناجی سیاسی» قرار گرفت.

عیسی با آموزشها، باورها، گفته ها و اندیشه های فریسیان و صدوقیان آشنائی کامل داشت، نیز در ایام جوانی با آنچه «یحیی تعمید

دهنده» به عنوان «ملکوت آسمانی» و «حکومت الهی» مطرح کرده بود آشنا شد. توده مردم سخنان او را علیه «عالمان اشراف منش» از جان و دل می شنیدند. عیسی که خود از دیاری فقیر نشین برخاسته بود میگفت: ثروتمندان که غرق در لذات دنیوی اند در حکومت الهی جانی نخواهند داشت. از همین روی بود که دنباله روان او در کوی و برزن پابرهنگان و بیچارگان بودند و هیچ توانگری از او پیروی نمیکرد. عیسی یهودی حامی ناداران و دشمن جدی توانگران بود و به صراحت میگفت: «بشما میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر از ورود شخص ثروتمند در حکومت الهی است» (متی ۱۹:۲۴). این چنین گفته ها به روشنی نشان میدهد که عیسی در پی اصلاح نظام اجتماعی هم بود. و این نظام، نظامی بود که به اعتقاد او برخلاف قوانین موسائی شکل گرفته بود.

سفر عیسی از ناصره به اورشلیم در ایام عید پسخ از برای زیارت معبد، پرشور و پرهیاهو بود. در اعیادی که زائران یهودی به اورشلیم هجوم می بردند، رومیان حلقه های امنیتی را در شهر تنگ تر میکردند. بر سربازان مسلح می افزودند. جاسوسان و خبرچینان را به مزدوری می گرفتند و مواظب بودند که مبادا گردهم آئی جمعیت موجب بروز شورش شود. در چنین روزها، رومیان حاکم، کوچکترین عملی را که به آن مظنون میشدند بیرحمانه پاسخ میگفتند.

عهد جدید ورود عیسی را به اورشلیم چنین تصویر میکند: «گروهی بسیار رخته های خود را در راه او گسترانیدند. جمعی شاخه های درختان را بریده راه عبور او را زینت دادند. گروهی بهمراه او راه افتاده فریاد برآوردند که ای یهوشوع پسر داود!... و چون وارد اورشلیم شد تمام شهر به آشوب آمده می گفتند این کیست؟ آن گروه گفتند: اینست عیسی نبی از ناصره جلیل» (متی ۱۱-۸:۲۱). ناگفته پیداست که گروه استقبال کننده از عیسی کسانی از طبقه پائین اجتماع بودند. چنین استقبالی رومیان را به هراس افکند و پیشوایان

مذهبی را به اندیشه واداشت. مردی وارد اورشلیم میشد که «پادشاه یهود» و «مسیح بن داود» لقب داشت.

عیسی، ربای انقلابی که اینک سی سال از عمرش میگذشت وارد معبد شد. دید که کاسبکاران، معبد را که صدوقیان اداره میکردند به بازار مکاره بدل کرده اند. سخت برآشت «همه آنها را که خرید و فروش میکردند بیرون راند و تخت های صرافان و کرسی های کبوترفروشان را واژگون ساخت» (مرقس ۱۵:۱۱). این عمل عیسی که مشتی کاسب خرده پا را نیز در بر می گرفت نشان از آن داشت که او به حدی به دین یهود دلبسته بود که چون پای احترام به موازین ارجمند مذهبی پیش میآمد، رنجش کاسبان کم مایه را با همه توجهش به تنگدستان و تهیدستان از یاد می برد.

عمل شورشگرانه عیسی در معبد، کاهنان و کاتبان را بخشم واداشت. او را به خانه رئیس کهنه بردند، جانی که تاریخ ادیان به نام «محاكمه عیسی در سنهدرین» یاد کرده است. «رئیس کهنه روی به وی کرده گفت: ترا بخدای حی قسم میدهم ما را بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟ عیسی به وی گفت: تو گفتی. رئیس کهنه رخت خود را چاک زده گفت: کفر گفت. دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟» (متی ۶-۶۵:۲۶). این تنها موردیست که در عهد جدید عیسی، آنهم در پرده ابهام، مسیح یا ماشیح بودن خود را می پذیرد. اما در این گفتگوی کوتاه دو سؤال پیش می آید. یکی اینکه چگونه رئیس کهنه به «خدای حی» سوگند خورده و اینکار را خلاف شرع ندانسته و دیگر آنکه چگونه وی از «پسر خدا» سخن بمیان آورده؟

از قضا در این ایام، هرود آنتیپاس، والی جلیله در اورشلیم بود، چون شنید عیسی بدانجا آمده گفت: «این همان یحیی تعمید دهنده است که من سرش را از تن جدا کرده ام. او از میان مردگان برخاسته است» (مرقس ۱۶:۶) هرود

«طالب دیدن عیسی می بود» (لوقا ۹:۹). به روایت عهد جدید «روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت [که عیسی پذیرفت پسر خداست] او را گرفتار کنند لکن از قوم ترسیدند» (لوقا ۲۰:۱۹). از اینرو عیسی را نه دستگیرش کردند، نه زندانی‌اش کردند و نه حکمی علیه او صادر کردند. اما ماشیح بودن او را انکار کردند و از کفر گفتن او بخشم آمدند. محاکمه ماشیح بودن عیسی یعنی جنبه مذهبی جنبش او تهدیدی برای او ببار نیاورد.

اما پیلات، والی بیرحم و نماینده سزار روم نمی‌توانست بهمین سادگی «پادشاه یهود» را به حال خود بگذارد. عیسی در شب عید پسخ توسط عمال والی دستگیر شد. او را نزد پیلات بردند. پیلات پرسید که آیا این مرد جلیلی است؟ و چون دانست که از ولایت هرود دوم است او را نزد وی که در آن ایام در اورشلیم بود فرستاد. هرود مدت مدیدی بود که می‌خواست او را ببیند. چیزهای بسیاری از او پرسید اما عیسی هیچ جواب نداد ... پس هرود با سپاهیان خود او را مسخره نمود و استهزاءکنان لباس فاخر براو پوشانید و نزد پیلات باز فرستادش. در همانروز پیلات و هرود با یکدیگر مصالحه کردند زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود» (لوقا ۱۲-۶:۲۳) و این آخرین عبارت تائید دیگریست برنقش سیاسی عیسی در ظهورش. چرا هرود به اورشلیم آمده بود و دلیل عداوت بین او و پیلات چه بود که پس از دستگیری عیسی یکباره رفع شد؟ گرفتار شدن عیسی چه نقشی در صلح این دو والی بیگانه داشت؟

«پادشاه یهود» که با نفوذش میان توده مردم تهدیدی برای والیان شمرده میشد حالا در پنجه آنان اسیر بود و پیلات، این آدمکش قهار، در صدد کشتن او برآمد. «هرود آنتیپاس که یحیی تعمید دهنده را سربریده بود نیز در پی قتل عیسی بود زیرا که او را جانشین وی میدانست» (جودائیکا ۱۱:۱۰).

اکنون عیسی، یهودی انقلابی، در حضور

پیلات والی سنگدل ایستاده است. والی از عیسی می‌پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی. و عیسی تائید می‌کند (متی ۱۲-۱۱:۲۷). اینجا دیگر مسئله مذهب مطرح نیست. سخن از پادشاهی اوست و نه مسیح بودن او. محاکمه او در این مرحله، محاکمه‌ای نظامی است و اتهام او، اتهامی سیاسی. والی ضد یهود رومی دلش بحال یهودیان خاک خوب نسوخته است که در پسر خدا بودن یک ربای شک‌کنند و او را به این جرم به چوبه اعدام ببندد. او بیم آن دارد که «پادشاه یهود» با پیروانی که از طبقه پائین پیدا کرده جای او را بگیرد. مگر هرود کبیر با آنهمه کبکبه و دبدبه‌اش چه لقبی داشت جز «پادشاه یهود». پس این مرد، این عیسای انقلابی، این شورشگر جلیله‌ای در پی آنست که مردم را علیه والی بشوراند و خود بر تخت حکومت تکیه بزند. پس درحکم اعدامش شک جایز نیست. عیسی به جرم ادعای «پادشاه یهود» بودن محکوم به مرگ میشود.

پیلات خود، عیسی را تازیانه میزند و فرمان میدهد که او را با دو «دزد» که احتمالاً از مخالفان حکومت والی بوده‌اند به صلیب بکشند. عیسی را برای اعدام به میدان می‌برند. سربازان رومی دورش حلقه میزنند، عریانش میکنند، لباس قرمز به او می‌پوشانند و تاجی از خار می‌بافند و برسرش میگذارند تا پادشاهی او را به مسخره بگیرند. یک نی نیز بدست راستش میدهند تا نشانی از چویدست شاهان باشد. بعد در برابرش زانو میزنند و استهزاءکنان میگویند: «سلام ای پادشاه یهود!» آنگاه او را به صلیب می‌کشند «و تقصیر نامه او را بزبانهای آرامی، عبرانی، و رومی نوشته بالای سرش [می‌آویزند] که: اینست عیسی پادشاه یهود» (لوقا ۲۳:۳۸). این شیوه «مصلوب شدن عیسی ثابت می‌کند که او براساس قوانین روم به عنوان یک شورشگر سیاسی محکوم و اعدام شد» (بریتانیکا ۲۲:۳۶۸).

آیا اگر رومیان در این زمان برخاک خوب فرمان نمی‌راندند، با همه دشمنی‌های درست یا

از: جهانگیر صداقت فر

سرزمین موعود

های

یادتان باشد شما اکنون ریشه در این خاک مانده
یا شمایان، وارثان نسل فرداهای آینده
گر نهال عمرتان از بار و برسنگین و بالنده ست،
گر هوای زندگی تان

از نفس های خوش آزادی آکنده ست
آرزوی نسل ما این بود و شد
باری

- ولی در خاک بیگانه -

رخ نمود از پشت ابر تیره سیمای بهار
آری

- ولی در خاک بیگانه -

این زمان، اما

یادتان باشد

شمایان به طعم تلخ غربت کامتان مانوس
وبر تاریکی هر رهگذرتان
نورپاش صد هزاران شعله ی فانوس
صد هزاران خانه تاریک است
اکنون

در فراسوهای اقیانوس.

و شمایان،

ای زلال خونتان با خون مهمانان به هم پیوند
یادتان باشد -

به جان های جوان برباد رفت رفتگان سوگند
در شما آن خویش میراث پدر برده،
آن شمای ناب بی مانند
دل ز مادر خاک هرگز بر نخواهد کند.

نادرست شیوخ قوم با ماشیح این دوره، عیسی اعدام
میشد؟ عیسی به مرگ محکوم میشد؟ تاریخ یهود
با همه ناجیان و مدعیان ناجیگری اش پاسخ این
پرسش را میدهد: هرگز. اگر چنین است پس چرا
دود خفه کننده آتش این ماجرای تلخ دردناک به
چشم یهودیان رفته است؟ چرا یهودیان متهم شده اند
که عیسی را آنهم در قلب خاک خوب، در اورشلیم،
کشته اند؟ چه دلیل دارد که انجیل یوحنا که از نظر
تاریخ نگارش آخرین انجیل است شدت تهمت را به
بالاترین حد میرساند و با ذکر پیاپی واژه
«یهودیان» عیسی را در برابر قوم یهود قرار میدهد
و از قول عیسی به «یهودیانی که به او ایمان
آورده اند» می گوید: «شما از پدر خود ابلیس
می باشید و خواهشهای پدر خود را می خواهید به
عمل آورید او از اول قاتل بود» (یوحنا ۸:۴۴).

دلایل فراوانست. فقط به یک دلیل اشاره
کنیم. هیچیک از چهار انجیل در زمان عیسی
نوشته نشدند. تاریخ تالیف آنها را دقیقاً معلوم
نکرده اند. اما اعتقاد براین است که بین سالهای
۷۰ تا ۱۰۰ بعد از میلاد به نگارش در آمده اند.
یعنی از زمان سقوط معبد دوم و تسلط کامل
رومیان بر خاک خوب. پیروان نخستین عیسی،
یهودی بودند و بنام «یهودیان ناصری» خوانده
میشدند. اما با آغاز فعالیت «پولس مقدس»، قبل
از سقوط معبد دوم، غیر یهودیان به کیش عیسی
خوانده شدند و تبلیغ مذهبی در میان آنها شدت
یافت. مهمترین این غیر یهودیان، رومیان بودند.
باید به رومیان گفته میشد که «عیسی را شما
نکشید بلکه یهودیان کشتند» تا به آئین او راغب
میشدند. و این راهی بود که مسیحیان پیمودند و
سرانجام مردم روم را بکیش عیسی در آوردند.
عیسی در خاک خوب، بانی مذهب نوین
مسیحیت نبود. مسیحیت را «پولس» که در آغاز
یک ربای متعصب یهودی بنام «شانول» بود و
سرانجام در روم به شهادت رسید بنیان گذاشت. او
بود که خود به مسیح ایمان آورد و غیر یهودیان را
به «یهودیت عیسائی» دعوت کرد.

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی

دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Cautery

مامایی و زایمان بدون درد
نازایی
جلوگیری از حاملگی
تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد
تلقیح مصنوعی
التراسوند و مانیتور جنین
بستن لوله های رحم
چک آپ سالیانه زنان
یائسگی و اختلالات هورمونی
جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسینو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian

ای که دستت میرسد کاری بکن



«کسانی که میتوانند منشأ کار مفیدی باشند
اگر از زیر بار شانه خالی کنند
مرتکب اشتباهی مضاعف شده‌اند.
اول اینکه از انجام خدمتی که از دستشان بر
میآمده سرباز زده‌اند
و دوم:

میدان را برای شخص نامناسبی خالی گذاشته‌اند!!!»

میشود کرد. بدی هم صفتی است و راستش را
بخواهید بنظر من از «بی صفتی» بهتر است!! بار
اولم نیست که باینجا می‌آیم. اما باز مات و
متحیر اطرافم را نگاه میکنم و از خود می‌پرسم،
«بکجا؟ برای چه آمده‌ام؟»

منکه سالها از خانواده، فامیل، دوست و
آشنای قدیمی و از مردم خود دور بودم و بسیاری
از مسائل و نکات باریک این اجتماع را از یاد
برده‌ام و حالا. اینطرف دنیا باز همان آش و ...
کاسه‌ای داغ‌تر!

در شهر بی دروییگری که اگر یک میهمانی
بخواهی بدهی باید حداقل به سه فروشگاه مختلف و
دور از هم سر بزنی و اگر این سه کار و یا سه تا
کار دیگری را در یک روز انجام بدهی میتوانی در
مسابقات سرعت و المپیک شرکت کنی.

در دیاری که هوایش پاک‌تر از طینت
بعضی از ساکنان آن نیست! و درختان نخلش شبیه
شتر مرغی است که روی پاهای دراز خود قد کشیده

بیاد آخرین جمله آقای رستگار افتادم: «دختر جان،
خوبیهای ترا میدانم، اما، بدیهایت را هم باید در
نظر بگیرم و سبک و سنگین کنم» و بنده خدا،
هنوز سخت سرگرم شمردن بدیهای من است!
این بود که با خود فکر کردم، حالا که شب
و روز التماس و دعا، و طلب بخشایش است. حالا
که همه به تاسی از خداوند بسراغ دفتر و کتاب
اعمال و رفتار مردم رفته و حساب همه را میرسند!
بگذار تا فرصت باقی است، قلم در دست گرفته و
نیشی دیگر بززم! دنیا را چه دیدی! شاید حواس
خدا و همینطور بنده خدا پرت شود و این بدیها را
هم به حساب سال قبل گذاشته و همه را یکجا بر
من ببخشایند و به من تازه وارد فرصت دهد که
پاک و طاهر و بیگناه به جمع پاکان و نیک نامان
شهر فرشتگان پیوندم!

آقای رستگار، باور کنید که در شهر شما
خوبان، بدیهای آدم بیشتر بچشم میخورد. چه

و در حسرت یک قطره باران سر بسوی آسمان،
التماس و دعا دارد.

در بین مردمی که ظاهراً یک روحانی قوی دارند، اما هر کسی برای خود مکتبی باز کرده و بعنوان سرمشق هفته به پیروانش گفته‌ها و ایده‌های روحانی دیگر را رد میکنند!! جایی که جامعه یهودی آن چندین نشریه دارد. فکر میکنم بیشتر از تعداد کسانی که نشریه‌ها را میخوانند و هر کدام از این ماهنامه‌ها یکی و نصف بیشتر نوشته جالب ندارد و بقیه‌اش برای خالی نبودن عریضه است. هیچکدام هم زیر بار نمیروند تا با دیگری همکاری کرده و همه با هم یک نشریه آبرومند و وزین و مفید به جامعه برسانند.
و شما، آقای رستگار.

در چنین اجتماعی که کس دیگری را قبول ندارید. رئیس فدراسیون هستید. واقعا" که باید مرد جالبی باشید. و اطمینان دارم که هستید. شما باید مجموعه‌ای از صفات متضاد این مردم رنگارنگ باشید تا بتوانید همه را درک کنید. توجه کنید نگفتم با آنها کنار بیآید. که تفاوت از زمین تا آسمان است!

آنوقت تازه مرا دلداری میدهید که: دختر جان تو بندیگران کار نداشته باش تو با من طرف هستی!!

آقای رستگار، دست مریزاد!

یعنی به من امیدواری میدهید؟ من بیچاره دلم از همین میلرزد که یک تنه «جوابگوی» کسی باشم که خود بتنهایی پاسخگوی این هفتاد دو ملت است.
آقای رستگار،

در شهر شما مردم چقدر به کنیسا میروند! اما راستش نه برای دعا. بیچاره‌ها سرتاسر هفته میدوند آنوقت شب‌ها با هم قرار میگذارند که ساعتی بنشینند و استراحتی بکنند و گپی بزنند! زنها از تازه‌های ازدواج و طلاق و شایعاتی که پیآمد آنهاست و آقایان؟ بیچاره‌ها! دیگر نای حرف زدن برایشان نمانده ... چرت میزنند! بزرگان هم تازگی پایشان به کنیسا باز شده. آنها هم نه در

راه خدا و نه بخاطر بنده خدا. بلکه برای «خرید»! آقائی از بالای منبر بر سر ملت منت میگذاشت که: امسال برای راحتی شما کنیسای دیگری هم گرفته‌ایم. بروید آنجا چون بلیط ارزان‌تری دارد. اینجا کنیسای اعیان‌ها است!! و خداوند خودش عمر و عزت این اعیانها را زیاد کند که گهگاه بیاد خداوند میفتند و از کتاب فروشی سر گذر او توراتی هم می‌خرند! ایکاش لااقل آنرا نخوانده نگذارند تا پول زحمت کشیده را!! خوب خرج کرده باشند.

اما راستی تکلیف مردمی که ناخودآگاه و اشتباهی! در همسایگی کنیسای اعیانها سر در آورده و طبق رسوم روز کیپور می‌خواهند پیاده به کنیسای محل بروند چه میشود؟ در کمال بی خبری از روش مالی و گرداندن امور کنیساها، می‌خواهم پیشنهاد کنم که مردم هر ناحیه سالانه با پرداختن وجهی نه چندان زیاد کنیسای محل خود را بقول شما ساحل اقیانوس آرام نشین‌ها Support کنند. یعنی از مردم لیستی تهیه کنید و بنا به درآمد آنها، پولی برای نگهداری و مخارج کنیسا از آنها بگیرید تا کنیسا تبدیل به سالن کنسرت و تاتر و نمایش نشود که احتیاج به رزرو صندلی باشد.

راستی صحبت از پول شد. مردم بد زبان میگویند همه‌اش پول جمع میکنند، پس این پولها کجا میرود؟ اینجا دیگر باید گفت که مردم کم لطفی میکنند و بی انصافی. اگر عینک خوش بینی به چشم بزنند می بینند که کارهایی هم میشود ... من امیدوارم آنچه مرا در شهر شما گیج و سردرگم کرده مشکل بی زبانی نباشد که زبان را بالاخره طبق قانون و قاعده‌ای میتوان آموخت.

من زبان مردم خود را نمی‌فهمم. فارسی یادم نرفته. اما نمی‌فهمم مردم چه میگویند.

فرهنگ و روال زندگی مردم تابع روش یگانه‌ای نیست و ملوک‌الطوایفی جالبی برقرار است. هر چند خانواده با هم جمع شده و برای خود معیار جداگانه‌ای برای سنجش ارزش انسانها و در نتیجه پذیرش مردم جهت معاشرت را دارند. و

آنطور که هستم بپذیرید. و هرگز از من نخواهید تا جز این که هستم باشم. هویت ساختگی نه براننده من است و نه بکار شما میآید. من در تمام مراحل زندگی چوب اختلاف نظرها و ایستادگیهایم را بجان خریده ام. شاید «خرد» شده باشم اما هرگز «خم» نشده و هنوز سرپای خود ایستاده ام.

از من آنچه را بخواهید که در توان من است و خواهید دید که دریغ نخواهم داشت. من، قلمی دارم که در چهارچوب رعایت اصول اخلاقی برای مردم مینویسد. شما، تریبونی دارید که این نوشتار را به میان مردم می برد.

از آنجا که وجه اشتراک ما مردمند من و شما در دو جهت مخالف نیستیم بلکه هم سنگریم. من در پائین و در صف مبارزه هستم و «زخمی» میشوم و شما در بالای سکوی افتخار ناظر هستید و دست کسی به شما نمیرسد بنابراین ... پیروزی همیشه از آن شما است.

انسان برای رفت و آمد و ایجاد رابطه و دوستی باید پیرو قوانین «گروهی» باشد وگرنه تکرو میشود و... تنها میماند... و من راستش هنوز معیار جالب و درستی قابل پیروی نمی بینم. میگوئید چکنم؟ تنها بمانم؟

خوب اگر میخواستم تنها باشم که در اروپا زندگی میکردم ...

بیاد اروپا نیفتم ... و قبل از اینکه فیلم یاد هندوستان کند گفته شما بخاطرم میآید که «استاندارد امریکائی» را به من توصیه میکردید.

از طرفی بیاد میآورم سالیان درازی را که در پشت گوش واتیکان تنها باورهای خود را بکار گرفتم و به مدد حاشیه نشینی تجربه ها اندوختم و با اتکاء همین تجربه ها به جلو رفتم و میخواهم راهم را اینجا چنین ادامه دهم. خیر. اجباری ندارم تا با دیگران هم رنگ شوم. بی رنگی خود را می پذیرم. شاید چشمگیر نباشد اما صفا و روشنی خاصی دارد.

و شما به نمایندگی از مردم جامعه مرا



البسه و لوازم اضافی که تنها باعث تنگی جا

در خانه شما میگردد، میتواند گره ای از کار مردم شما باز کند

مرکز هدایای جنسی فدراسیون یهودیان ایرانی

IAJF THRIFT SHOP

بهای اجناس نو یا مستعملی که باین مرکز هدیه میکنید مشمول معافیت مالیاتی است

و در آمد حاصله در اختیار کنیسهای فدراسیون قرار داده خواهد شد

برای تحویل هدایای خود، با دفتر فدراسیون تماس بگیرید

۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

PAYMAN KHORRAMI, M.D.
Diplomate American Board of Internal Medicine
Gastroenterology

دکتر پیمان خرمی

دارای برد تخصصی در امراض داخلی

فوق تخصص در بیماریهای گوارشی

* UCSF Medical School Graduate

* فارغ التحصیل از دانشگاه UCSF

* Internal Medicine Degree from UCSD

* تخصص امراض داخلی از دانشگاه UCSD

* Gastroenterology Fellowship Training at UCLA

* فوق تخصص گوارشی از دانشگاه UCLA

* Member American Gastroenterology Association

* عضو انجمن گوارشی و انجمن

and American Society of Gastrointestinal Endoscopy

اندوسکوپی آمریکا

* Diagnosis and Treatment of Gastrointestinal,

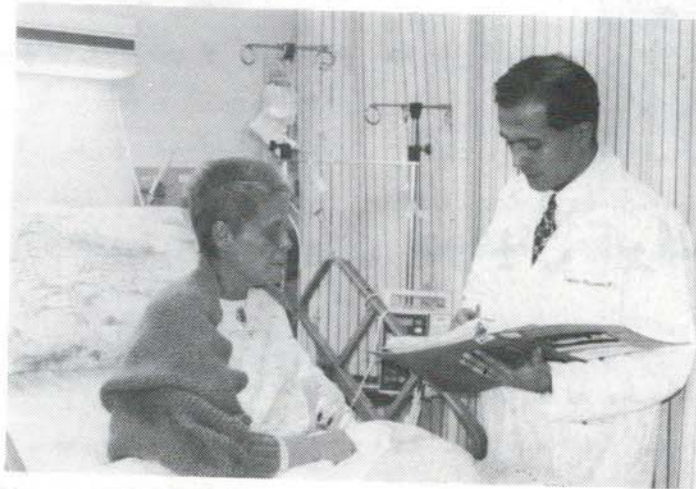
* تشخیص و درمان بیماریهای معده، روده،

Liver, Pancreas, and Gall Bladder Disorders

کبد، لوزالمعده، و کیسه صفرا

* Gastrointestinal Endoscopy

* اندوسکوپی روده و معده



2080 Century Park East
Suite 1804
Los Angeles, CA 90067



(310) 553-5588

قسی القلبان برادر کش



«... وقتی تعصب مذهبی و نژادی با کوتاه فکری و بیسرحمی در هم آمیختند موجوداتی سبع و نیمه انسانی و سیاه قلب ببار می آورند. دیو صفتانی که از هیچ جنایتی روگردان نیستند و از درک این حقیقت عاجزند که مذهب برای انسان بوجود آمده است نه انسان برای مذهب...»

در روبرو شدن با متعصبین واپس گرا و انتی سمیت ها انسان در عین خشمگین شدن گاه دلش هم برای این نگون بختان و حماقت و نابینائی و کوردلی شان میسوزد.

این راست گراهای انتی سمیت عاشق توپ و تفنگ و مواد منفجره و اسلحه های سرد و گرم، نفرت از فرزندان یعقوب طوری با خونشان ممزوج

نفرت و کینه بی دلیل این نیمه انسان ها نسبت به فرزندان یعقوب وسایر اقلیت ها و آنهایی

شده است که آنان را از نواده های ابلیس و فرزندان شیطان میدانند و یکی از کشیشان طرفدار آنان هم ادعا میکند دعای یهودی هرگز بدرگاه باریتعالی پذیرفته نمیشود.

بیانید خوب به این ادعای توهین آمیز و این شمشیر زهر آلود و دودم نظری بیفکنیم و از حماقت و وقاحت طرفداران این طرز فکر ابلیس عبرت بگیریم.

این اتهام (فرزندان ابلیس بودن) نه تنها برای یهودیان توهین آمیز است بلکه خود این انتی سمیت های بدبخت را هم در بر گرفته و به لجن کشیده است و خودشان هم متوجه نیستند (یا بروی خودشان نمی آورند). تف سر بالا که میگویند همین است.

نمیدانم دل میدهید یا نه؟ یکنفر نیست از این سیاه قلبان کوتاه فکر و ابله بدنیا آمده که نفرت از هموع وجودشان را آلوده و متعفن کرده است پیرسید اگر یهودیان از فرزندان و نواده های ابلیس هستند پس تکلیف حضرت مریم و مسیح مادر مرده چه میشود؟ مریم یهودی بود و مسیح هم یهودی بدنیا آمد و یهودی زندگی کرد و یهودی هم ببالای صلیب رفت. آیا این مادر و فرزند هم (بجرم یهودی بودن) از اعقاب ابلیسند؟ نیمی از یک میلیارد نفر مسیحیان دنیا عیسی را فرزند خدا میدانند. کوسه و ریش پهن که نمیشود. سیاه که سپید نیست. یک فرد چطور میتواند هم فرزند شیطان باشد و هم پسر خدا؟ عقل و شعوری هم گفته اند. شرم و حیائی هم هست. شاید این نژادپرستان انتی سمیت و این سوداگران خشونت و کینه و نفرت دارند نعل وارونه میزنند و در حقیقت خود آنها از اعقاب شیطانند و از دوزخ فرار کرده هائی هستند که بغلط چهره خودشان را در دیگران می بینند.

خیلی از روانشناسان میگویند نفرت از دیگران با نفرت از خود شروع میشود و گاه تضاد و برخورد بین دو آئین و دو مذهب مختلف مطرح نیست و این سرطان روح، بی رحمی همکیش برعلیه

همکیش است. ماجرای سنگدلی برادر دینی بر علیه برادر یا خواهر دینی است. صف آرائی هموطن برعلیه هموطن است.

این تیزابی است که روح را میخورد. اسیدی است که نابود میکند. عنصری ویران کننده است که نازکدلان را بخشم می آورد و فرشتگان آنرا نفرین میکنند و باریتعالی خط و نشان میکشد. و تاریخ مملو از این ماجراهای دردناک و شرم آور است. واپسگرایان عقده ای و اغلب بی سواد - چه یهودی و چه مسلمان و چه مسیحی و هندو و بودائی مارهای سمی و افعی هائی هستند که محرومیت های فردی و واپس زدگی های خود را در زیر ماسک مذهب پنهان کرده و بهیچ کس رحم نمیکنند و گاه خطر و آزار و تعدی آنها برای همکیشان خود کمتر از خطر برای دیگران نیست. این افراد حتی به فرزندان و جگرگوشه های خود هم رحم نمیکنند.

واپسگرای تروریست که مقیم امریکاست بجرم شکنجه و قتل دختر ۱۵ ساله خود تحت محاکمه است. این پدر بی رحم به دختر خود سوءظن میبرد که درصدد لو دادن او به مقامات امریکائی است و گویا نوار کاست این شکنجه و قتل دخترک را پُر کرده است که اکنون و دردسترس دادگاه است. او مرتب در این نوار چندش انگیز در حال شکنجه دادن به دخترش نهیب میزند که: بمیر ... بمیر... دخترک نگون بخت هم در زیر شکنجه میمیرد.

عاقلان میدانند که این متعصب گمراه و این پدر واپسگرا سالها قبل از دخترش مرده است. او روحاً مرده است. او از لحاظ جنبه پدری مرده است او از لحاظ انسانیت و شفقت و رقت قلب مرده است ولی ابلیس نفس مسموم خودش را در او دمیده و موقتاً سرپا نگاهش داشته است و جسدش را هنوز دفن نکرده اند و امثال او فراوانند.

کشور ستمدیده الجزایره از خونین ترین میدان های مبارزات آئینی دهه اخیر است و نمونه دردناکی از قساوت و بی رحمی و وحشیگری

واپس‌گرایان سیاه قلب برعلیه همکیشان خود است. در این سرزمین نفرین شده زنان آزادیخواه و تحصیل کرده بیش از هر گروهی هدف هستند و در خطرند و رنج می‌برند و جان می‌بازند. آنها گاه برای بشقابی سوپ (آری برای یک بشقاب سوپ) بوضع فجیعی بقتل میرسند.

در الجزیره موضوع مسیحی برعلیه یهودی و عرب بر علیه اسرائیل و ترک بر علیه ارمنی و کرد نیست و ماجرا خیلی دردناکتر و شرم‌آورتر است چون جولانگاه برادرکشی است. چاقویی است که دارد دسته خودش را می‌بُرد. دشنه زهرآلودی است که گروهی گمراه و بی رحم و متعصب در قلب هم مذهببان خود فرو می‌برند و سرخودشان هم مینازند. گزارش اخیر خبرنگار روزنامه لوس آنجلس تایمز از الجزیره پشت انسان را می‌لرزاند و موی برتن با ایمان و بی ایمان راست میکند. بیائید با هم این گزارش باورنکردنی را مرور کنیم و عبرت بگیریم.

حوریه زیدات ۲۳ ساله و قهرمان «جودو» که دو برادر و مادر ۵۵ ساله‌اش بدست واپس‌گرایان کشته شده‌اند خود نیز در خطر مرگ است. در یادداشتی که قاتلان خانواده با خود نوشته و امضاء کرده‌اند قید شده که باو اجازه ... زنده ماندن نمیدهد؛ «مرگ بر زنانی مثل تو که صورت خود را نمی‌پوشانند. مرگ بر زنانی که در امور ورزشی شرکت میکنند ...»

بانوئی ۳۹ ساله بنام یغمه که به یکی از پلیس‌های شهر قدری نان و یک کاسه سوپ (برای باز کردن افطار) داده بود بی رحمانه کشته شد.

آموزگاری که زبان فرانسه و موسیقی وسایر دروس غیر اسلامی را در مدرسه تدریس میکرد تهدید به قتل شده است و فراری است. از جزیره سیلان گرفته تا سومالی و از خاورمیانه تا سودان واپس‌گرایان سرگرم ترور و قتل هموطنان و همکیشان خود هستند ولی هیچکدام در بی رحمی و قسی‌القلبی و وحشیگری بی‌پای متعصبین الجزیره و نحوه کشتن آنها نمیرسند. اینها راست‌گرایانی

هستند که در راه کج افتاده‌اند شاید این سرزمین نفرین شده تنها خطه‌ای است که متصدیان و کارکنان آرایشگاههای زنانه در خطر مرگ هستند چون زنان را زیبا و هوس‌انگیز میکنند و مردان را به وسوسه می‌اندازند. پزشگان زن که مردان را معالجه کنند و دکتران مرد که زنان را معاینه نمایند کشته میشوند. این دیوصفتان قداره بند و ششلول بند زنان بدون چادر را «هدف نظامی» میخوانند یعنی حمله به آنان و قتل آنان مباح است. دختران جوانی که در مدرسه و دانشگاه دامن کوتاه بپوشند و هدفشان تحصیلات عالی باشد عمرشان کوتاه است. برای این نامردان که خود را مافوق زنان می‌پندارند جنس اناث باید همیشه مطیع سربزیر و بنده زر خرید مردان باشد و تسلیم بلا شرط آنان. حجاب، این کفن نفرت‌انگیز و سیاه که در الجزیره هیچ ریشه تاریخی ندارد حال اجباری شده است و زنان برای اینکه جان بدر برند این کفن سیاه و توهین‌آمیز را بدور خود می‌پیچند و در دل نفرین میکنند.

در سال ۱۹۸۴ دولت وقت برای جلب رضایت واپس‌گرایان، قانون طلاق غیر عادلانه‌ای را تصویب نمود و بر زنان الجزیره تحمیل کرد که طبق آن، شوهران بدون هیچ مجوزی حق دارند زنان خود را طلاق دهند و از همه چیز محروم کرده و لخت و عور از خانه بیرون بیندازند.

خبرنگار لوس آنجلس تایمز میگوید خیلی از زنانی که سالها برای شوهر فداکاری کرده‌اند خود را پشت در می‌یابند و برای اصرار معاش به فاحشگی یا تکدی روی می‌آورند و بی‌خانمان میشوند.

واپس‌گرایان و پاسداران مسلح بخود اجازه میدهند هر دختر جوانی را که می‌پسندند صیغه کنند و بعد از مدتی کوتاه به پاسدار دیگری پاس بدهند. دختران نگون بختی که امتناع کنند درخطر ربه‌وده شدن و حتی مرگ هستند. دو خواهر ۱۵ و ۲۱ که از صیغه شدن ابا کرده بودند اجساد (بدون سر) آنها را مادرشان در کنار جاده یافت و وقتی

او بدادگاه شکایت برد خود نیز مورد تجاوز جنسی قرار گرفت و بوضعی فجیع بقتل رسید. در یکی از شهرها خانه زنی جوان و مطلقه که با فرزند ناقص الخلقه خود زندگی میکرد به آتش کشیده و مادر و فرزند در این حریق جان دادند چون شایع شده بود او برای امرار معاش با مردان دیگر رابطه دارد.

بانو سعدیه که بازرس مدارس است این رژیم واپسگرایان را رژیم فاشیستی میخواند - رژیمی که مردان باید دائم مردانگی خود را با استیلا و تسلط بر زنان و خوار کردن و یزانو در آوردن آنان ثابت کنند. برای این زنان سینما رفتن و به موزیک گوش دادن و نوشابه الکلی مصرف کردن و سیگار کشیدن و حمام بخار و در اداره پلیس آشنا یا قوم و خویشی داشتن و آواز خواندن همه از معاصی کبیره است و جان آنان را در خطر می اندازد. در بعضی قصبات وقتی زن و مردی در کنار هم راه میروند و پاسداران ریشو و مسلح از آنها ورقه هویت میخواهند اگر زن و شوهر نباشند بلافاصله

چند گلوله در مغزشان جای میگیرد. قاضی با شهامتی با اسم لایلا ایسکوئی که در دهه هشتاد چند نفر از واپسگرایان را در دادگاه خود محاکمه کرده بود در خیابان اسید به صورتش پاشیدند و او را سخت مجروح کردند و بعد هم چند تروریست خود را بصورت بیماران محتاج به معالجه در آورده به مطب شوهر دندانساز او رفتند و او را بقتل رساندند.

وقتی تعصب نژادی و مذهبی با کوتاه فکری و بی رحمی در هم آمیختند موجوداتی سب و نیمه انسان و سیاه قلب به بار می آوردند. دیو صفتانی که از هیچ جنایتی روگردان نیستند و از درک این حقیقت عاجزند که مذهب برای انسان بوجود آمده است نه انسان برای مذهب.

وقتی کینه و نفرت در قلب جای گرفت انسانیت جای خود را به سبعت میدهد و وقتی تعصب پا به میدان گذاشت شفقت رخت بر می بندد و شقاوت جایگزین آن میشود.

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

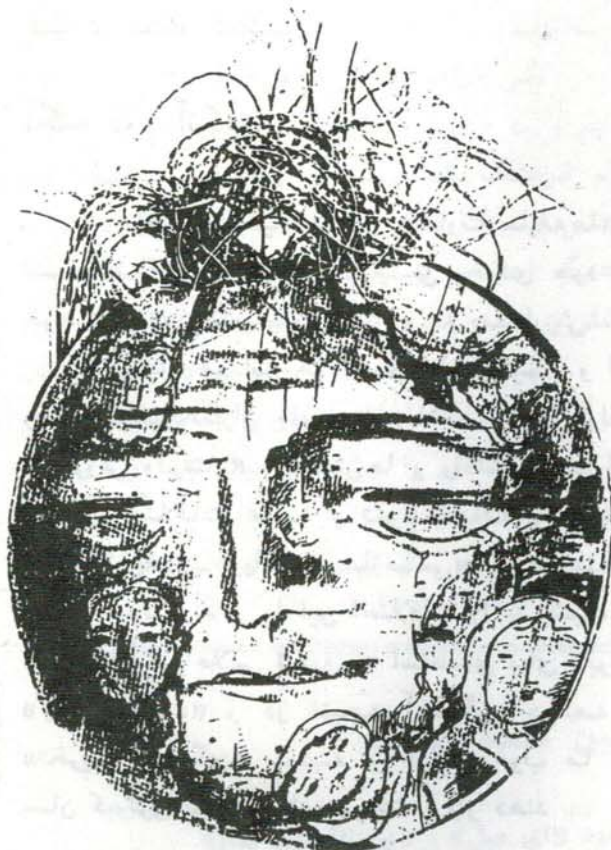
دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

تأملی در مقوله فرهنگ و خدمات اجتماعی

چنین می اندیشم:



زندگی بخودی خود نه ارزش است و نه ضد ارزش - و به بیان دیگر زندگی بخودی خود نه خویست و نه بد، نه زشت است و نه زیبا و نه دوست داشتنی است و نه نفرت انگیز و این فقط وجود «انسان» و «فرهنگ انسانی» است که به زندگی «رنگ» و «ارزش» می دهد و ارزشی مثبت یا ارزشی منفی را بوجود می آورد.

در بدو تولد هر «انسان» زندگی آینده او مانند دفترچه سفیدی یا صخره بکری در اختیار او قرار می گیرد و این «انسان» است که باتکای «فرهنگ خود» و ارزشهای منبعث از آن فرهنگ می تواند روی این اوراق سپید، والاترین روش ها و عقاید اخلاقی، پیشرفته ترین تنوری های علمی، پر جلوه ترین نقاشی ها و یا بهترین قوانین و فلسفه را برای زندگی و تعالی بشریت خلق کند و بوجود آورد و قدمی در راه اعتلای جامعه انسانی بردارد. و یا اوراق پاک آن دفتر زندگی را یکایک پاره و مچاله کند و روی آن جلوه های مخرب و عملکردهای منفی را به نمایش بگذارد.

و بالاخره در پایان زندگی این فقط انسان است که می توانسته است ... یعنی ما انسانها هستیم که میتوانیم «دفتر حیات» خود را، «کارنامه زندگی» خویش، را در رده های بالای کتابخانه تاریخ اجتماعی بشر بایگانی کنیم و یا آن را در زیاله دانی بیفکنیم.

این ما هستیم که با قدرت فرهنگ و اراده خود می توانیم از صخره ی بکر حیات مجسمه ای با ارزش جاودانی بوجود آوریم و یا آن صخره را تبدیل به مقداری سنگ ریزه بی ارزش کنیم. و این هر

دو کار، مثبت بودن یا منفی بودن، فاصله شان بقدر یک اراده و یک خواست است. اگر اراده باشد، اگر «فرهنگ جامعه» در موقعیت صحیح باشد، «خوب بودن»، انسان بودن، و برای زندگی ارزش بوجود آوردن، هیچ کار مشکلی نیست و قدم اولیه آن اینست که در هر مرتبه و مقام و موقعیت، امیر یا اسیر، با خودمان، و با مردم جامعه «راست و درست» باشیم. و این چنین است که «زندگی» بخودی خود نه ارزش است و نه ضد ارزش، زندگی فقط زندگی است، با تمام فراز و نشیب و تلخ و شیرین هایش.

رودی جاری و سیلابی روانه ... که ما با

تلاش‌های خود می‌توانیم این رود و سیلاب را در پشت سدهای «فرهنگ یهودی» ذخیره سازیم و از انرژی آن در راه بهبود و تعالی «آینده جوانان» و مآلاً، جامعه یهودی استفاده کنیم و یا این سیلاب جاری حیات و جوانی را بیهوده و بیهدف روانه مرداب‌های منفی بافی و پوچی‌گرایی و «دم را غنیمت است» نمائیم.

نکته دوم آنکه:

«اختلاف عقیده‌ها» و «تفاوت سلیقه‌ها» و تنوع اهداف و راهها، هم‌چنین بخودی خود نه خویست و نه زشت، و نه ارزش و نه ضد ارزش... و باز هم این ما انسان‌ها هستیم. و این رهبران و سکانداران جامعه می‌باشند که می‌توانند با «روش و رفتار» و «کنش‌ها و واکنش»‌های خود از این اختلافات عقاید و تنوع اهداف با «ایجاد هماهنگی» و «رواداری سازمانی» بنفع اعتلای جامعه سود برند و یا این اختلافات را با تشبث به هر وسیله غیراخلاقی تبدیل به اسلحه‌ای برای نابودی «جناح رقیب» و در نتیجه آشفتگی جامعه و «تخریب فرهنگی» بنمایند و جوانان خوب ما را، بسان کبوتری پاک از بام یهودیت پرواز دهند ...

و نکته سوم آنکه:

اندیشه ریاست طلبی و تمایل بقدرت در افراد انسانی برای من باز هم بخودی خود نه ارزش است و نه ضدارزش ... و من نمی‌توانم وجود این «جاه طلبی انسانی» را نکته‌ای منفی و نقطه ضعفی برای فعالین کارهای اجتماعی بحساب آورم و چنانچه این «ریاست طلبی» در مسیر صحیح «خدمت اجتماعی» و نه فقط بر محور «خودبینی» بکار گرفته شود (و در نتیجه بسود «اعتلای ارزش‌های فرهنگی» اجتماع تمام شود) نه تنها ضد ارزش نیست که نهایت ارزش و احترام است، زیرا هر کشوری را سکانداری شایسته باید و اجتماعی را

رهبری بایسته شاید.

پس آنانکه بحق لایق این سکانداری و رهبری باشند را می‌ستایم و ارج می‌گذارم و در مورد آنانی که بدون «قلم و قدم» فقط به امید و ادعای رهبری دلخوش کرده‌اند دل می‌سوزانم و تاسف می‌خورم، و این امید را هم چنان زنده نگاه می‌دارم که بخود آیند و بیدار شوند اما در این میان دو صد چندان بیشتر بخاطر افرادی از اجتماع متاسف هستم که هم لایق رهبری و سکانداری هستند، و هم اهل قلم و قدم، اما متاسفانه بدلالی که در این اجمال جای بحث آن نیست (و امیدوارم در آینده همه صاحب‌نظران بدان بپردازند) اگر نگویم در دو جناح متقابل قرار گرفته‌اند متاسفانه لاقلاً در کنار هم قرار نگرفته‌اند. و علی‌رغم حسن نیتی که در وجودشان سراغ دارم بدبختانه بعلت جو تفرقه و تشتت پیش آمده بین بعضی از سازمانهای یهودی و آلوده شدن فضا به «ضدارزش‌ها» دیگر حاضر نیستند به غیر از خود «توجه» نشان دهند.

این مقدمات را برای آن آوردم که بگویم...

در آستانه سال نو عبری، همگی باید یک بار دیگر «بازگشت به خویشتن» را، بمفهوم غنی «فرهنگ یهودی» آن تجربه کنیم ... و ارزش‌ها و ضدارزش‌ها را بررسی نمائیم.

روش هشانا و کیپور، هشدار است برای زندگان، رهروان و رهبران جامعه برای اندیشیدن بخود و به اجتماع و به آینده جوانان یهودی. این وارثان ۵۷۵۷ سال «فرهنگ خون و خدمت» و «فرهنگ تدبیر و تقدیر» این «پرچمداران توحید و تلاش».

می‌خواهم تقاضا کنم ... رهبران سازمانهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ما لاقلاً ساعتی با خود و هیئت مدیره خود و خدای خود و در خلوت خود به تفکر و تأمل بنشینند:

۱ - آیا در انتخاب کنیساها و محل‌های تفیلائی

آشنائی با «الفبای زندگی و ازدواج» اقدام کرده اند؟
۵ - آیا از این بزرگترین گردهمایی جامعه یهودی،
حداکثر استفاده معنوی را در جهت ایجاد یک
«جامعه سالم» نموده اند؟

بی اندازه امیدوارم که جواب همه مسئولین
و سکانداران سازمانها به سئوالات فوق «وجدانا»
مثبت باشد.

نمی خواهم توصیه به «وحدت» و امثالهم
نمایم و به دامان شعارهای رایج بیاویزم اما آرزو
دارم فرهنگ هماهنگی و رواداری، فرهنگ هم
زیستی و یک رنگی، فرهنگ توحید و تلاش و
فرهنگ اجتناب از تفرقه و تشتت در جامعه ما
بیشتر و بیشتر قدر یابد و برصدر نشیند.

آینده اجتماعمان را، آینده جوانان خوبمان
را، آینده فرهنگ انسانی یهودی را دریابیم و ارج
گذاریم و زندگانی را بیشتر از پیش زیبا و ارزشمند
سازیم.

کیپور و سال نو بر همه ی انسان ها مبارک.

ایام مبارک «یامیم توراتیم» با همدیگر «هماهنگی»
داشته اند؟ آیا حدود «صنفی» و منطقه ای را
رعایت کرده اند؟ و یا برای بدر بردن رقیب ...

۲ - آیا در نحوه قیمت گذاری بلیط های ورودی
کنیساها به طبقه بندی شدن مردم جامعه یهودی
اندیشیده بودند؟ آیا بعواقب منفی این رده بندی
مالی و ایجاد «رده طبقاتی» توجه کرده بودند؟ آیا
در این شرایط نامناسب اقتصادی به وضعیت یک
خانواده ۵ نفری دارای جوانان دم بخت اندیشیده
بودند؟

۳ - آیا در برگزاری این جشن های «روش هسانا»
به غیر از رفع نیازهای مالی که البته به جای خود
از مهمترین ارکان پایداری سازمانهاست به عواقب و
جنبه های دیگر غیرمالی خصوصا، «جذب جوانان»
توجه مکفی معطوف نموده اند؟

۴ - آیا در ایام روش هسانا و کیپور به غیر از
تفیلهای رایج و واجب به «توسعه و ترویج علمی
فرهنگ یهودی» و تشویق جوانان و عموم مردم به

شرکت اینتونت - تامین کننده اینترنت

با قبول اشتراک ۳ ماهه، یک ماه تخفیف داده میشود «ای میل» و «پرسنال وب پیج»
فقط برای مدتی محدود از ۹/۹۵ دلار تا ۱۴/۹۵ دلار در ماه
با ما با تلفن و نشانی زیر تماس حاصل فرمائید

intoNET, Inc.

WE ARE THE COMPLETE *INTERNET SOLUTION PROVIDER*

**FREE ONE MONTH UNLIMITED ACCESS WITH 3 MONTHS SIGN UP INCLUDING
E MAIL AND PERSONAL WEB PAGE, ONE TIME SPECIAL OFFER STARTING
AT \$9.95 UP TO \$14.95 UNLIMITED ACCESS PER MONTH.**

**ISDN / WEB DESIGN / WEB HOSTING / VIRTUAL DOMAIN
DEDICATED LINED / FIREWALL**

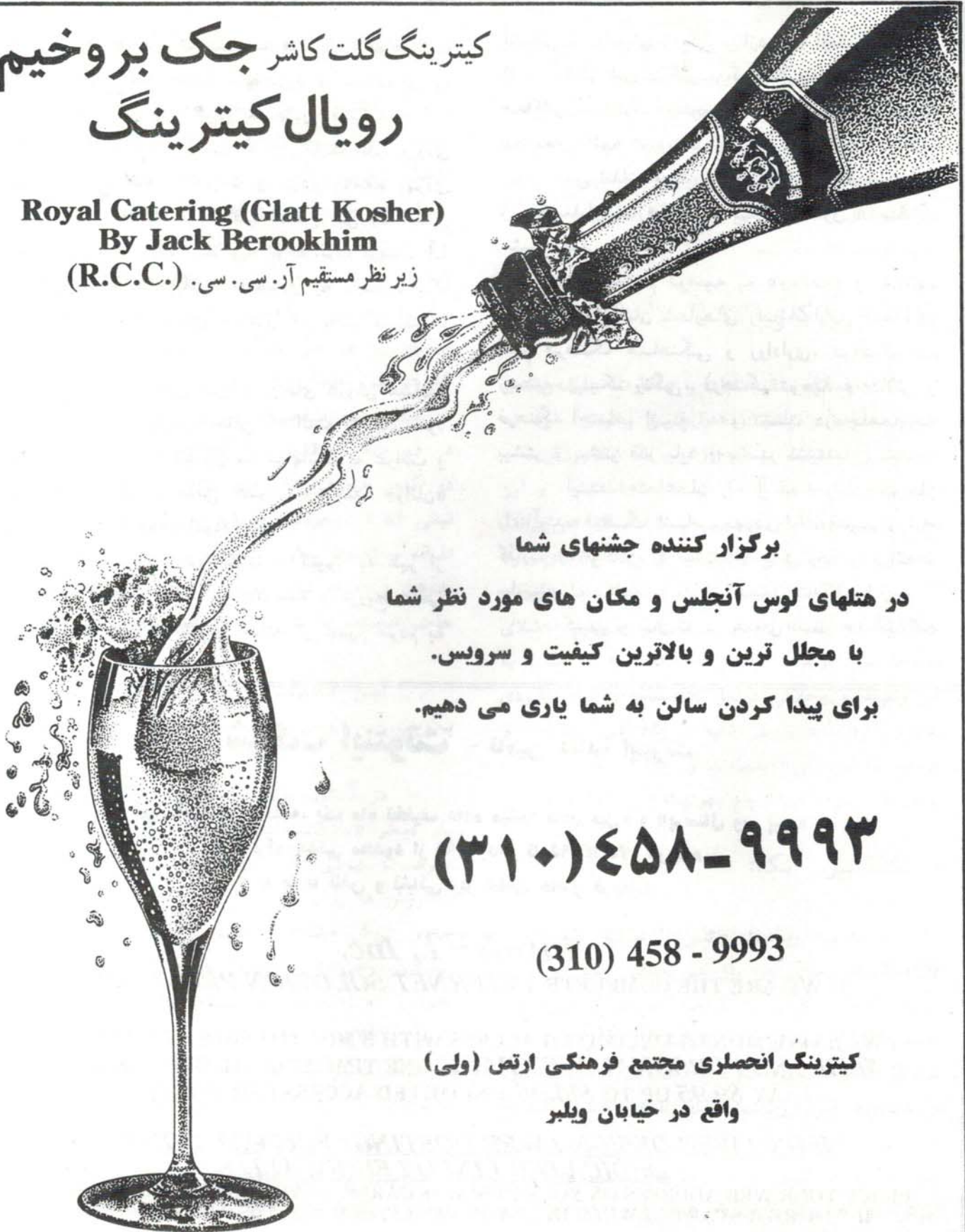
PLACE YOUR WEB ADDRESS ON YOUR BUSINESS CARDS, ADVERTISE ON THE INTERNET.
IF YOU'RE A STARTER WE'LL HELP YOU SET UP, OUR MODEMS ARE ON 1/5 RATIO.

400 S. Beverly Drive, Suite 102
Beverly Hills, CA 90212.

TEL: (310) 226-8674
FAX: (310) 2256-8675

کیتترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیتترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-(۳۱۰)

9993 - 458 (310)

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

واقع در خیابان ویلبر

کارفرمای بی نظیر

ارزشمندترین دارائی هر کس نام نیک است.

میزد. یکی از مدیران کارخانه با صدای گرفته گفت: «کارخانه آتش گرفته ...» فیوراستاین با پریشانی گفت: «الان می‌آیم». بفاصله کمی خود را به کارخانه رساند، شعله‌های آتش و ستونهای عظیم دود همه جا را گرفته بود. داخل یکی از بناها رئیس کل کارخانه را دید و پرسید: «تعداد مصدومین چند نفر است؟» پاسخ شنید: «بیست و شش مجروح داریم». «آه... خدای من...» تنها کلامی بود که فیوراستاین ادا کرد.

در آموزش یهودی، فیوراستاین آموخته بود که وقوع مصیبت یک نوع آزمایش است. بخاطر آورد که در دوران کودکی اغلب از زبان پدرش جملات قصار شنیده بود... «در جایی که یک جوانمرد یافت نمی‌شود، با تمام قدرت بکوش تا جوانمرد باشی».

همه چیز در خطر نابودی قرار گرفته بود. در حالیکه بیش از سه هزار نفر در کارخانجات مالدن مشغول بکار بودند، فکر بستن کارخانه در این وضعیت غیر قابل تصور بود. او با خود می‌اندیشید که کارخانجات نساجی او، تنها منبع درآمد این خانواده‌هاست ... «خدایا، چطور می‌توانم از نابودی مطلق همه چیز جلوگیری کنم؟»

* * *

بسی آرسنو چهل ساله، در خانه خود در شهرک لوول فاجعه آتش سوزی را از تلویزیون تماشا می‌کرد. زنگ تلفن شنیده شد. برادرش مایکل گوژون بود که میگفت: «آتش مهار شدنی نیست.

هنگامیکه آرون فیوراستاین وارد کافه بوداپست در شهر بوستون شد، ناگهان با آواز دسته جمعی حاضران مواجه گشت که برایش تولدت مبارک می‌خواندند. چهره پرچین و چروکش به لبخندی گشوده شد. دوستانش دسته دسته بدور او جمع شده، با در آغوش گرفتن و تبریک گفتن، از لیاقت و کاردانی و پشتکارش تعریف و تمجید میکردند. آرون فیوراستاین در هفتادسالگی از کارخانه داران خوشنام و معروف، و صاحب یک سری از بزرگترین کارخانجات پارچه بافی بود. او با اعتراضی دوستانه خاطر نشان ساخت که براه انداختن چنین جشن مفصلی لازم نبوده ... «حالا مردم فکر می‌کنند که شاید خیال بازنشستگی دارم!» یکی از حاضرین از میان جمعیت فریاد کشید. «هرگز... آرون تو نمی‌توانی بازنشسته شوی».

در فاصله بیست و پنج میلی بوستون، در شهر لارنس، باد شدیدی در محوطه کارخانجات نساجی مالدن که شامل چندین ساختمان آجری قرمز بود می‌وزید. در داخل، چهارصد کارمند شروع بکار شیفت بعدازظهر نموده بودند. این روز دوشنبه یازدهم دسامبر ۱۹۹۵ بود. در ساعت هشت بعدازظهر، در یکی از ساختمان‌ها، ناگهان انفجار شدیدی همه جا را لرزاند. شعله‌های آتش سرعت بساختمان دوم و بنای پنج طبقه اداری سرایت کرد.

ساعت ده و چهل و پنج دقیقه، هنگامیکه فیوراستاین با همسرش لوئیز از مهمانی به منزلشان در بروک لاین حومه بوستون بازگشتند، تلفن زنگ

همه ما بیکار می شویم». پسی در عین تماشای تلویزیون و شنیدن حرفهای برادرش با خود می اندیشید که او و همه خواهران و برادرانش که جمعا ۹ نفر میشدند در کارخانجات مالدن کار کرده اند و اکنون مایکل و او مانده بودند.

پسی آرسنو، مادر سه فرزند بود و می خواست تا زمان بازنشستگی کار کند. برادرش مشغول تعریف واقعه بود چون تازه از کارخانه بازگشته بود میگفت: «من الان آمدم که ...» پسی بمیان حرف او دوید و گفت: «این آتش سوزی نمی تواند آرون را شکست دهد. او بالاخره راهی برای حل این گرفتاری پیدا خواهد کرد».

* * *

آرون، استقامت و پشتکار را از پدر بزرگش بارث برده بود. پدر بزرگ او هنری، که مهاجری از اهالی مجارستان بود، کارخانجات پارچه بافی مالدن را در شهر مالدن از ایالت ماساچوست، در سال ۱۹۰۶ تأسیس کرد. ساموئل فرزند او، همراه با کارخانجات کوشش و تلاش را نیز از پدر بارث برد و به فرزندان خود نیز آموخت. در کنار آموزش تورات به آرون جوان نصیحت گرانبهائی کرد که در ذهن او حک شده بود: «ارزشمندترین دارائی هر کس نام نیک است».

آرون جوان، لاغر و استخوانی، با موهای قرمز، از دانشگاه یشیوا در شهر نیویورک در رشته های ادبیات انگلیسی و فلسفه فارغ التحصیل شد. همزمان با بدست گرفتن اداره امور کارخانجات پارچه بافی، شبها به مطالعه تورات و اشعار انگلیسی می پرداخت. اغلب بدوستانش میگفت: «تجارت و پول در آوردن به تنهائی نمی تواند مرد را ثروتمند و بی نیاز سازد».

او هم مثل پدر و پدربزرگ خود، گاهی برخلاف مسیر آب شنا میکرد. در سالهای ۱۹۵۰ کارخانه هائی که در آن منطقه بودند، بخاطر پائین بودن مالیات و دستمزد کارگران، به مناطق جنوبی تغییر مکان داده شدند. زمانی شهردار یکی از شهرهای کارولینای شمالی به آرون پیشنهاد کرد که

اگر کارخانه ها را به آنجا تغییر محل بدهد، نه تنها برایش بخشودگی مالیاتی خواهد گرفت بلکه ساختمان های مورد لزوم را برایش خواهد ساخت. فیوراستاین پیشنهاد او را قبول نکرد و گفت: «وقتی که کارگران ماهر و ورزیده، بهترین پارچه ها را می بافند، مسلما منافع بیشتری بدست می آید». در سال ۱۹۵۶ او کارخانه ها را به شهر لارنس که نزدیک مالدن بود منتقل کرد تا توسعه بیشتری فراهم آورد و انواع بیشتری پارچه به بازار بدهد. با این توسعه او موفق به تهیه انواع بهتر و بخصوص پارچه پولارتک فلیس که بازار خوبی داشت شد.

آرون، به کارمندان و کارگران خود افتخار میکرد و از نتیجه کارشان پیوسته ابراز رضایت و غرور میکرد. هرگاه که در کارخانه از میان ردیف کارگران مشغول بکار رد میشد، بآنها میگفت، «در این صنعت شماها بهترین سازنده ها هستید».

روز پس از آتش سوزی یعنی سه شبه فیوراستاین بر روی ویرانه های ساختمان ها قدم میزد و ماشین آلات سوخته و از کار افتاده را مشاهده میکرد. از مجموع نه ساختمان کارخانه، شش ساختمان و از قسمت اداری یک ساختمان پنج طبقه تقریبا سالم مانده بود. با دیدن این دستگاه ها، فیوراستاین چشمانش برقی زد و با خوشحالی گفت: «معجزه است».

هنگام ورود او به ساختمان اداری، بیش از هزار نفر از کارکنان کارخانه در آنجا جمع شده بودند. با آمدن او سکوت عمیقی حکمفرما شد. او با صدای بلند شروع بصحبت کرد و گفت: «آن زمان که همه کارخانجات پارچه بافی بخاطر پرداخت دستمزد کمتر و صرفه جوئی به جنوب رفتند. ما ماندیم، اکنون نیز می مانیم و دوباره از اول می سازیم».

صدای دست زدن ها و هورا کشیدن چون انفجاری بود. فیوراستاین قوت و حال خوشی را همراه با احساس دلپذیر همبستگی تجربه میکرد. آری او با خود عهدی بسته بود که اکنون زمان

وفای بعهده فرا رسیده بود. گفته یکی از حکمای یهودی بخاطرش آمد: «برای تو، دارائی رفیقت باید بهمان قدر عزیز باشد که دارائی و ثروت خودت».

* * *

مایکل برادر پسی آرسنو، با اندوه فراوان، با خواهرش درد دل میکرد ... «شاید هم بالاخره یک گوشه کارخانه برایمان کاری پیدا شود». و با ناامیدی افزود: «ولی بازسازی کارخانه سالها طول میکشد». خواهرش گفت: «ممکن نیست. کارخانه اگر فقط سه ماه بخوابد همه مشتریان را از دست خواهیم داد. آرون این موضوع را میدانند و میخواهد همه کارها با سرعت زیاد انجام شود». او ضمناً یادآوری کرد که چگونه دو سال قبل برای تغییرات در قسمت ماشین آلات، همه گمان می بردند که جابجا کردن و تعویض دستگاه های عظیم، ماهها بطول خواهد انجامید ولی... «یادت میاید که چطوری کارها با سرعت پیش رفت؟ با همه هیاهو و گرفتاری فقط چهار هفته، بعد از چهار هفته همه چیز مرتب شده بود».

مایکل پرسید: «تو فکر میکنی چقدر طول بکشد تا دوباره سر کار برگردیم؟» و او بلافاصله جواب داد: «چهار هفته».

* * *

همان سه شبه پس از آتش سوزی، آرون و پانزده نفر از مدیران، برنامه ریزی را آغاز کردند. با اشاره به کارخانه پولارتک آرون گفت: «بازسازی را از آنجا شروع می کنیم. من می خواهم هفته آینده آنجا حاضر و آماده کار باشد». سر مهندس کارخانه، بیل دمونز گفت: «تقریباً» محال است. شاید چهار هفته، آنهم مطمئن نیستم». آرون بآرامی باو گفت: «تو بهترین مهندس عالم هستی و من اطمینان دارم که راهش را خواهی یافت». سپس روی خود را به مهندسین دیگر کرد و پرسید: «چند روزه می توانیم ماشین آلات جدید را باینجا برسانیم؟ کارگران باید بکارشان برگردند». یکی از مهندسین گفت: «ماشین آلات را با هواپیما خواهیم آورد. البته خرجمان خیلی بیشتر می شود ولی در

مقابل، با تولید و تامین و تهیه سفارشات و حفظ مشتریان ارزش خواهد داشت». در پایان جلسه آرون گفت: «همه تان بخاطر داشته باشید که ما به قاضی عالی مقامی پاسخ گو هستیم. نگوئید که کاری هست که انجام نشدنی است».

* * *

تا دو روز دیگر می بایستی حقوق کارگران را پرداخت نمایند. فیوراستاین دستور داد که بدون توجه بموقعیت موجود، حقوق همگی را بدون تاخیر و بطور کامل بپردازند. با شنیدن این خبر کارگران از فرط تعجب ذوق زده شدند. صبح روز چهارشنبه کارمندان حسابداری، بهمه کارگران پاکت محتوی حقوق کامل بعلاوه ۲۷۵ دلار عیدی کریسمس، تسلیم کردند. در میان پاکت یادداشتی از طرف آرون وجود داشت: «ناامید نباشید. خداوند به یک یک شما برکت اعطا فرماید».

* * *

روز پنجشنبه، سومین روز پس از آتش سوزی، جلسه مشاوره با حضور کارمندان اداری که نگران نیز بودند تشکیل شد. فیوراستاین در حالیکه همه را زیر نظر داشت شروع بصحبت کرد: «بدون هیچ مقدمه ای گفتگو را شروع میکنم. برای سی روز آینده بهمه شما حقوق کامل پرداخت خواهد شد». فریاد شادی از گلوئی همه برخاست. آرون دستهای خود بالا آورد و آنها را وادار بسکوت کرد. «مهمترین کاری که کارخانجات مالدن می تواند بکند آنستکه شما را هرچه زودتر بکار برگرداند. ما در تاریخ دوم ژانویه کار را شروع خواهیم کرد». آشوبی پیا خاست. مردان با هلهله به هوا می پریدند و زنان زار زار از شادی اشک می ریختند. یکی از کارمندان فریاد کشید: «هر کس برای آرون کار میکند واقعا آدم مهمی است!»

* * *

فیوراستاین و همه مدیران، با نهایت کوشش در جهت بازسازی سریع فعالیت میکردند. با خالی کردن دو دستگاه ساختمان و جابجائی های دیگر، کارگاه موقتی برپا کردند. در زمین های محل

اصلی کارخانه، با سرعت مشغول ساختن پایه زیربنائی ساختمان بودند. هشتصد فوت لوله‌های هشت اینچ سطح گسترده آنرا پوشانده بود. یکی از مهندسين به آرون گفت: «الان قیافه بنا زشت است ولی ناراحت نباش. خیلی زود درست میشود.»

* * *

هفت روز پس از آتش سوزی، روز هجدهم دسامبر، در ساختمان کارخانه پارچه‌های پولارتک اولین دستگاه بافندگی شروع به کار کرد و چهار روز بعد قسمتی از خطوط تولیدی براه افتاد. پس از بازدید از آنها، فیوراستاین طی صحبت با مدیر روابط عمومی کارخانه آلن کراونلیس گفت: «بیا برویم. باید بکار معهود همه ساله که در اینموقع انجام میدهم نیز برسیم». بقیه آن روز را آرون و آلن در اطراف شهر لارنس راندند و به موسسات خیریه گوناگون از قبیل، لازارس هاوس، سالویشن آرمی، مجمع رسیدگی به همسایگان نیازمند و غیره رفتند. در هر کدام آرون فیوراستاین چکی را که حاضر کرده بود به آن موسسه اهدا میکرد. آن روز مجموعاً هشتادهزار دلار پرداخت کرد.

در «آشپزخانه نان و سوپ گل سرخ» هنگامی که برای دادن اعانه سالیانه رفت، یکی از کارگران کارخانه‌اش را مشاهده کرد که آمده بود تا سهم خود هدیه‌ای برای عید نیازمندان بدهد. این کارگر که اکنون بیکار نیز بود، کیک مربیائی خانگی دست پخت همسرش را آورده بود. آرون در حالیکه دست خود را دور شانه او گذاشته بود گفت: «بزودی مشغول کار خواهی شد. من بتو قول میدهم.»

* * *

روز دوشنبه دوم ژانویه ۱۹۹۶ فقط ۲۲ روز پس از فاجعه آتش سوزی، بسی آرسنو، مایکل برادرش و سیصد تن از کارگران سر کار حاضر شدند. مایکل با غروری دلپذیر گفت: «اسم ما تیم رویائی است.»

برای آنکه پارچه‌های پولارتک را بموقع به خریداران برسانند، مسئولین کارخانه تصمیم غیرمنتظره‌ای گرفتند. نخست باسابقه‌ترین و

ماهرترین کارگران را بدون توجه به سن یا نوع تخصص بکارخانه دعوت کردند. اینکار برخلاف قرارداد با اتحادیه کارگران کارخانه بود ولی مدیر اتحادیه، با آن موافقت کرد و گفت: «ما باید همکاری کنیم». مایکل گوژون که قبلاً در قسمت رنگری کار میکرد راننده ماشین نقاله که بارهای سنگین را بلند میکرد شد. او اهمیتی نداد چون گفت: «دوستان و همسایگان من بیکار شده‌اند هر کاری لازم باشد می‌کنم تا آنها سرکار برگردند». بسی که در قسمت پارچه‌های تریکو کار میکرد معاون سرپرست کارخانه شد. یک روز جمعه بعدازظهر رئیس او پرسید که آیا می‌تواند هزار و دویست یارد از پارچه‌های فلیس را جعبه کرده و تا صبح دوشنبه آماده نماید؟ بسی که برای تعطیلی شنبه قول داده بود با دوستانش باشد، فکری کرد و گفت: «میدانید چه می‌کنم؟ ساعت چهار صبح یکشنبه می‌آیم و کارها را روبراه می‌کنم». رئیس از او پرسید که آیا مطمئن است و می‌تواند در چنین ساعتی کار را شروع کرده و تا دوشنبه تمام کند؟ بسی جواب داد «البته، بهمین دلیل است که آرون ما را با هیچکس عوض نمی‌کند.»

* * *

فیوراستاین برای شرکت در نمایشگاه مجمع سالیانه نساجان و کارخانجات پارچه بافی به نوادا پرواز کرد و برای اینکه ثابت کند که کارخانجات مالدن بسرعت روبراه میشود، ترتیبی داد تا از طریق تلویزیون مخصوص نمایشگاه و آنتن فضائی شرکت کنندگان در نمایشگاه مستقیماً فعالیت کارخانه و مخصوصاً قسمت تولید پولارتک را تماشا کنند. فیوراستاین به مشتریان اطمینان داد که کارخانجات مالدن میتواند هشتاد درصد سفارشات را آماده سازد و با غرور خاصی تاکید کرد: «کارگران من معجزه میکنند!»

* * *

هر چند آرون با تشویق همه را بکوشش و تلاش بیشتر وادار میساخت ولی خودش بیشتر از همه جنب و جوش داشت. در شبی که در نمایشگاه

نه تنها باعث شکست و پریشانی ما نشد بلکه جمع ما را یکدیگر نزدیک تر ساخت و باعث همیاری و همبستگی بیشترمان شد.
آرون فیوراستاین بهنگام بروز فاجعه، چون ستونی استوار ایستاد و با مهر و وفاداری همه را حفظ کرد.

* * *

آتش سوزی کارخانجات مالدن بطور معجزه آسائی تلفات جانی نداشت. کلیه مجروحین تا ماه آوریل ۱۹۹۶ از بیمارستان مرخص شدند. علت حریق هنوز معلوم نشده است.
آرون در نود روز اول بتمام کارگران و کارمندان حقوق کامل پرداخت و تا آن تاریخ هفتادوپنج درصد کارگران بکار بازگشتند. در ماه مه ساختمان کارخانه جدیدی که عظیم ترین مدرن ترین کارخانه پارچه بافی در جهان خواهد شد آغاز گردید. بهره برداری از این پروژه بزرگ در ماه فوریه ۱۹۹۷ آغاز خواهد گشت.

مشغول نصب گیرنده ماهواره ای بودند، از رابرت فاوست رئیس محافظین نمایشگاه خواست که ساعت ۴ صبح با او در سرسرای هتل ملاقات کند، تا با یکدیگر بدونند. فاوست هرگز انتظار نداشت که اربابش سرساعت حاضر و آماده دوندگی منتظر او باشد، ولی او حاضر بود. آنها با یکدیگر حدود شش مایل زیر باران ریز شبانه دویدند و هنگامی که به هتل بازگشتند تازه فیوراستاین گفت: «حالا باید مثل باد سریع چند دوری بدویم!» فاوست با تعجب درخواست کرد که او را معاف کند. فیوراستاین با قهقهه بلندی شروع بدویدن کرد. پاهای لاغرش روی آسفالت خیس پرواز میکرد و موهایش را باد بهم میزد.

* * *

بسی آرسنو، در همان روز مشغول کار بود که متوجه شد گروه دیگری از کارگرانی که دوباره بکار دعوت شده بودند وارد میشوند. با خود فکر میکرد که ما همگی همچون افراد یک فامیل هستیم و دوباره گرد هم میآئیم. اتفاقی که افتاد



امریکن اینترنشنال بانک

American International Bank

با تسهیلات گوناگون بانکی در خدمت جامعه ایرانی

* وامهای تجاری، ملکی، سرمایه جاری و ماشین آلات * وامهای ساختمانی * اعتبارات اسنادی
* وام کسب های کوچک * وام اتومبیل * خدمات بانکی شخصی * خدمات بانکی تجاری

کادر حرفه ای ما در خدمت شما است

برای کسب اطلاعات بیشتر به زبان فارسی با تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید

Member
FDIC

(818) 774 - 2688 (818) 774 - 2690

Tarzana Regional Office

18321 Ventura Blvd., Tarzana, CA. 91356





*Iranian American
Jewish Federation*

اخبار سازمان ها

از خدمات خیراجتماعی خانواده معراج را برشمردند و جوانان هنرمند با نواختن سازهای گوناگون هنرنمایی نمودند، از جمله آهنگساز و نوازنده خردسال پیانو دانیل منظور، ۷ ساله که هنرنمایی ایشان بسیار مورد توجه حضار قرار گرفت.

* برنامه شام گروه حیفا بمناسبت سه هزارمین سال برپائی اورشلیم در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۹۶ همراه با جشن حنوکا در هتل بورلی هیلتون برگزار خواهد گردید.

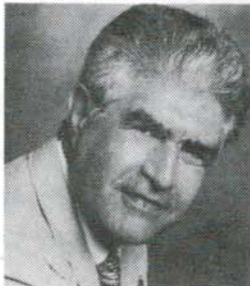
برای کسب اطلاعات بیشتر با خانم اختر نهائی تلفن ۹۲۱۳ - ۲۷۱ (۳۱۰) و یا خانم ژانت ریونی ۴۵۸۰ - ۲۷۴ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

←

گزارشی از گروه حیفا وابسته به سازمان جهانی هداسا

* یکشنبه شب ۸ سپتامبر ۱۹۹۶ از سوی گروه حیفا مهمانی زیبایی برای ارج گذاشتن و سپاس از نیکوکاریهای آقای آندره و خانم کاترین معراج (گلبهار) در منزل آقای پرویز و خانم پوران نظریان، با شرکت گروهی از نیکوکاران جامعه ما برگزار شد.

در این گردهمائی خانم بهین دخت معنوی، عضو هیئت رئیسه گروه حیفا طی سخنانی شمه ای



اکازیون

بیش از ۴۲ ایکر زمین، سه منزل مسکونی با استخر

و کارگاه نزدیک به دریا ۶۵۹,۰۰۰ دلار

* Principals Only * Buyers to be qualified * Prior showing by Pam Tafti

لطفاً با روحی تفتی با شماره تلفن ۰۱۲۱ - ۴۹۵ (۸۰۵) و پیجر ۱۲۰۷ - ۵۳۱ (۸۰۵)

تماس حاصل فرمائید.

مجتمع فرهنگی نصح

تراز دارائی ها بدهی های مجتمع در اول سپتامبر ۱۹۹۵

دلار ۷۵/۵۴۲ ۱۰/۰۰۰ ۳/۱۷۲/۳۱۸ ۳۵۰/۷۸۳ ۱/۴۰۰	دارئی در بانکها دریافتی بابت پیش پرداخت قبلی پرداختی بابت زمین و ساختمان مجتمع و هزینه های نوسازی مدرسه ها و کنیسا از بدو تاسیس بهای خرید زمین جدید برای مدرسه ها و مجتمع خرید اثاثیه اداری
دلار ۳/۶۱۰/۰۴۳ =====	جمع کل دارائیهای مجتمع فرهنگی نصح

دلار ۷۳۲/۶۷۸ ۱۰/۵۰۰ ۲/۷۸۶	صورت بدهیها بدهی به یونیتی سیوینگ بانک بدهی به فرست کردیت بانک بدهی مالیاتی حقوق
دلار ۷۴۵/۹۶۴ =====	جمع کل بدهیها
دلار ۲/۸۶۴/۰۷۹ -----	مانده تراز دارائی کل مجتمع نصح

صورت گردش وجوه نقدی برای سال مالی از اول سپتامبر ۱۹۹۴

الی ۳۱ آگوست ۱۹۹۵

دلار ۱۰۴/۱۴۳/- ۶۱۶/۷۸۵/- ۴۶/۹۶۶/- ۱/۰۴۶/-	موجودی در بانکها در آخر آگوست ۱۹۹۴ چک درآمدهای کنیسا در طی سال مالی درآمد از سیسترهود - جوانان - فروش کوپن و غیره پس از کسر هزینه ها بهره های دریافتی از بانکها طی سال مالی
۷۶۸/۹۴۰/-	جمع کل درآمدها و موجودی
(-۵۸۱/۳۲۵) (-۱۱۲/۰۷۳)	جمع کل مخارج در طی سال مالی بشرح ضمیمه پرداخت قسمتی از وامهای دریافتی از بانکها
دلار ۷۵/۵۴۲- =====	مانده ۳۱ آگوست ۱۹۹۵

مجتمع فرهنگی نصح
صورت ریز کل هزینه های پرداختی در سال مالی از اول سپتامبر ۱۹۹۴
الی ۳۱ آگوست ۱۹۹۵

دلار	
۴۱/۳۲۴/-	۱ - پرداخت بهره بابت وامهای دریافتی از بانکها
۱۵/۶۳۶/-	۲ - بیمه ساختمانهای کنیسا و مدرسه وسایر بیمه های مجتمع
۲۴/۸۳۱/-	۳ - هزینه های ساختمانی و تعمیرات مدرسه ها و کنیسا در طی سال
۱۲۱/۴۱۸/-	۴ - حقوق کلیه کارمندان اجرائی و اداری مجتمع
۱۱/۴۱۲/-	۵ - مالیات بر حقوق پرداخت شده کامندان و مدرسه
۴/۸۲۸/-	۶ - دستمزد کارگران روز مزد در طی سال (کنیسا و مدرسه ها)
	۷ - پرداختی بابت برق - تلفن - گاز و هزینه های حمل زیاله مدرسه ها و کنیسا
۴۱/۵۶۴/-	۸ - مخارج تشکیلات کیپور - روش هشانا برای کنیسا و
۳۶/۶۸۱/-	اعیاد مذهبی و شباتها طبق تصویب هیئت مدیره مجتمع
	۹ - خرید لوازمات مذهبی - سیدور - تورا و غیره با تصویب هیئت مدیره
۲۱/۴۴۸/-	۱۰ - پرداخت شده بابت کمک و کسری بودجه مدرسه ها و کلاسهای عبری.
۲۳/۰۰۰/-	۱۱ - مخارج پارکینگ برای شنبه ها - اعیاد - مهمانیها ختم ها و غیره
۲۳/۵۲۵/-	۱۲ - کمک به یشیواها - مدارس - بیمارستانها و مراکز اجتماعی در اسرائیل
۱۳۳/۷۰۸/-	۱۳ - پرداخت بابت اجاره های مربوط به مجتمع و مدرسه و جشنها و غیره
۳۸/۵۸۰/-	۱۴ - گارد - سکوریتی - سیستم آلام برای مدرسه ها و کنیسا در طی سال
۱۸/۰۱۶/-	۱۵ - مخارج چاپ کتاب
۳/۶۹۰/-	۱۶ - هزینه های بانکی
۲۹۵/-	۱۷ - هزینه های پستی برای کنیسا و مدرسه ها
۳/۵۰۵/-	۱۸ - مخارج دفتری و اداری و خرید وسائل و کامپیوتر
۱۱/۶۹۴/-	۱۹ - هزینه های تبلیغاتی
۲/۷۷۵/-	۲۰ - مخارج باغبانی مدرسه ها و کنیسا
۳/۳۹۵/-	

جمع کل ۵۸۱/۳۲۵/- دلار

کلیه اسناد مربوطه در دفتر حسابداری آقای الیاس عزیز لاوی حسابدار قسم خورده برای بازدید همگان نگاهداری میشود.

حبیب اله فرحنیک

بازرس کل مجتمع فرهنگی نصح

سرگذشت مُشه دایان

سردار بزرگ ملت یهود



پاسداری

در سال ۱۹۲۹ اعراب شهر حبرون در یک حمله بیرحمانه به جامعه یهودی آن شهر، شصت و هفت زن و مرد و کودک یهودی را بقتل رساندند و شصت نفر دیگر را زخمی نمودند. کنیساها را بکلی ویران کردند و کتب مذهبی و طومارهای تورات را سوزاندند. بدنبال این واقعه سازمان دفاع یهود که هگانا نامیده میشد تصمیم گرفت که تمام جوامع یهودی و مجتمع‌ها دارای افراد مسلح یهودی تعلیم دیده گردند که قادر به دفاع از خود باشند و دیگر هرگز یهودیان بامید ترحم اعراب بی‌دفاع رها نشوند.

بدنبال این تصمیم سازمان هگانا شروع به نام نویسی جوانان یهودی نمود و بدین ترتیب من وارد سازمان دفاعی هگانا که یک سازمان سری زیرزمینی بود شدم. من در آن موقع چهارده سال داشتم و در میان جوانان ناهالل که به این سازمان ملحق شده بودند من جوان ترین بودم. مقامات انگلیسی همراه داشتن اسلحه بدون مجوز و آموزش نظامی برای دفاع از خود را غیرقانونی اعلام کرده بودند.

افراد پلیس و گشتی های انگلیسی مسئول برقراری نظم و امنیت در فلسطین بودند ولی تعداد آنها در حدی نبود که بتوانند از عهده انجام وظائف و مسئولیت های خود برآیند، و در رابطه با امنیت جوامع پراکنده یهودی، آنها یا نمی توانستند و یا مایل نبودند که بموقع به کمک یهودیان بشتابند و غالباً موقعی می رسیدند که کار از کار گذشته بود.

مقامات انگلیسی در پی تقاضاهای مکرر رهبران جامعه یهود تعدادی تفنگ شکاری در اختیار مسئولین کیبوتص ها و موشاوها قرار دادند ولی آنها ابداً موثر و کارساز نبودند. بهمین جهت هگانا سلاح های خود را در اختیار یهودیان گذارد که معمولاً آنها را در انبارها و در لابلائی خواربار و مواد غذایی پنهان می کردند که این خود یک عمل غیرقانونی بود همانطور که عضویت در سازمان هگانا هم غیرقانونی بود.

مقامات هگانا برنامه هائی را برای آموزش ما آغاز کردند که از آن جمله بود طرز بکار بردن سلاح های آتشین. هرچند که من با اسلحه آلمانی Carbine که پدرم از دگانیا به ناهالل آورده بود تمرین کرده بودم و از مدتها قبل طرز بکار بردن آنرا آموخته بودم و حالا گویا زمان آن فرا رسیده بود که این سلاح در صورت حمله اعراب به ناهالل بکار برده شود.

موقعی که من کمی بزرگتر شدم یکی از اعضای ناهالل بنام مور Mor یک گروه متشکل از پنج نوجوان سوار کار تشکیل داد که من یکی از آنها بودم. مسئولیت این گروه مراقبت و محافظت از مزارع ناهالل بود. ما دو نفر معلم داشتیم که تعلیمات نظامی و سوارکاری بما می دادند. هر دو از اعضاء موشا ناهالل بودند و سابقه خدمت در ارتش روسیه و هنگ سواره نظام آن کشور را داشتند. در تمرین های متعدد، آنها ما را با بهترین روش های نوین آنروز آشنا کردند.

اعراب بدوی و قبائل دیگر که از طریق دامداری امرار معاش می کردند گهگاه احشام خود را برای چراندن به مراتع و مزارع ما می آوردند و این وظیفه ما بود که آنها را از این مناطق دور کنیم. در نتیجه برخوردهائی رخ می داد که گاهی تبدیل به منازعات محلی میشد ولی این کشمکش ها صرفاً بخاطر تجاوز به چراگاه ها روی می داد و غالباً محدود به منطقه میشد و گسترش نمی یافت.

در این ایام مسئله دیگری هم که ذهن مرا بخود مشغول می داشت موضوع عضویت در کانون جوانان بود که برنامه های رقص و آواز، سخنرانی، بحث های ادبی و مشاعره داشت که هرچند یکبار سخنرانان معروف را هم برای ایراد سخنرانی به این کانون دعوت می کردند از آن جمله بود شاعر معروف نسل جوان ابراهام شلونسکی Shlonsky که من شیفتگی خاصی نسبت به اشعارش داشتم. او در سخنرانی های خود در این کانون برای ما از شیوه های خاص شعر در زبان عبری سخن می راند.

شلونسکی توانسته بود با اشعار دلنشین خود قلوب جوانان عهد خود را تسخیر کند، ولی قشر مسن تر جامعه دل بستگی بیشتری نسبت به اشعار شاعر ملی ما بیالیک Bialik و شاعره جوان راحل Rachel نشان می داد.

در یکی از شب های ماه دسامبر سال ۱۹۳۲ یک بمب به داخل خانه چوبی یکی از همسایگان ما بنام یوسف یعکوبی Ya'akobi پرتاب شد که پسر هشت ساله او را کشت و خود او هم روز بعد در

اثر شدت جراحات درگذشت.

این حمله که صرفاً انگیزه سیاسی داشت سرآغاز یک فصل جدید و خشونت بار در روابط ما و همسایگان عرب خود بود. چندی قبل هم حمله مشابهی به یکی دیگر از کیبوتص ها صورت گرفته بود. مقامات انگلیسی تعدادی عرب را در رابطه با این حوادث دستگیر کردند ولی این اقدامات مانع از ادامه حملات تروریستی اعراب نمیشد. این تروریست ها متعلق به یک گروه زیرزمینی افراطی بنام گروه قاسمیه بودند که این نام ماخوذ از اسم بنیان گذار این سازمان شیخ عزالدین القاسم بود. دهکده زیپوری Zippori که در نزدیکی شهر ناصره قرار داشت بعنوان پایگاه آنها بکار میرفت. بعد از حوادث اخیر من تصمیم گرفتم با دوستان عربی که در دهکده زیپوری و در قبیله آل مه زاریب El-Mazarib داشتم وارد گفتگو شوم و مسئله حملات اخیر گروه قاسمیه را با آنها در میان بگذارم. بعد از مطرح کردن موضوع متوجه شدم که همه آنها از عملیات گروه قاسمیه حمایت می کنند و افراد این گروه را جوانانی می پندارند که خود را وقف اهداف ملی و میهنی نموده اند و آنچه می کنند به پیروی از این اصول می باشد.

پدرم عقیده داشت که اعراب مردمانی اخلاص گر، حادثه آفرین و ماجراجو هستند، ولی من دیدگاه مثبتی نسبت به همسایگان عرب خود داشتم. شیوه زندگی آنها را می پسندیدم و سخت کوشی و صبوری آنها مورد تحسین من بود و همیشه معتقد بودم که اعراب و یهودیان می توانند در صلح در کنار یکدیگر زندگی کنند، اعراب با رسوم و سنت های خود و یهودیان هم مطابق آداب و اصول فرهنگی خود. ولی ظهور قاسمیه و تبلیغات سوء شیخ عزالدین القاسم و یاران او اذهان اعراب را بر علیه یهودیان تحریک و مسموم کرده بود و روابط دوستانه ای که می توانست در راه سازندگی بکار گرفته شود در شرف آن بود که در جهت تخریب و خرابکاری بکار افتد.

تحصیلات من در مدرسه کشاورزی پایان رسیده بود ولی رفت و آمد من به آنجا قطع نشده بود. دلیل آن وجود دختری بود زیبا با چشمان آبی بنام ژودیت Judith که من به او تعلق خاطری داشتم و در هر فرصتی که دست می داد به دیدار او می رفتم و هر دو برای گردش و تفریح به گردشگاه های اطراف می رفتیم و به راه پیمائی می پرداختیم.

من هنوز در کانون جوانان فعال بودم و اغلب محفل ما تبدیل به یک گرد هم آئی ادبی و اجتماعی میشد که در آن مقالات رهبران جامعه یهود مورد بحث قرار می گرفت از آن جمله نوشته های داوید بن گوریون که مقالات او بیش از سایرین مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفت. بن گوریون از هم اکنون جای خود را بعنوان یک رهبر سیاسی مقتدر در میان افراد جامعه باز کرده بود. سایر رهبران عبارت بودند از برل کتزنلسون Berl Katznelson که از صاحب نظران نهضت کارگری بود و حیثم آرلوزورف Chaim Arlozorof که تا قبل از آنکه بقتل برسد رئیس جناح سیاسی آژانس یهود بود که بعداً "موشه شارت جای او را گرفت. من احساس می کردم که در این فعالیت ها بتدریج از حاشیه بودن خارج می شوم و در متن تحولات نهضت کارگری قرار میگیرم و هر روز بیشتر با مسائل این نهضت آشنا میشدم.

کار در ناهالل ساعات طولانی و کار سخت را طلب می کرد. هم در مزرعه و هم در قسمت دامداری و بخش اشتراکی مربوط به موشا و مخصوصاً وقتی که پدرم برای انجام ماموریتی از جانب حزب کارگر و یا کنگره صهیونیسم به خارج سفر می کرد که معمولاً این سفرها بطور مکرر انجام می گرفت. مادرم برای اینکه در زندگی اجتماعی نقشی داشته باشد ساعاتی از وقت محدود خود را صرف نوشتن مقالاتی برای روزنامه ها بخصوص برای روزنامه کارگری Labor Daily که معتبرترین نشریه

بود می نمود.

من هم اگر چه زندگی ام محدود به ناهال و محیط اطراف آن بود ولی علاقه وافری داشتم که بدانم در دنیای خارج از دهکده ما چه می گذرد و بسیار مایل بودم که در تلاش های ملی و سیاسی سهمی داشته باشم. من همچنین به داشتن تحصیلات عالی تر نیز می اندیشیدم ولی متاسف بودم که هنوز امکان ترک ناهال وجود نداشت.

در سال ۱۹۳۳ موقعی که من هجده ساله بودم ما کار ساختمان خانه دائمی خود را شروع کردیم. خانه ما در میان آخرین منازل بود که باید ساخته میشد. من به یک گروه که کارشان ریختن سیمان در قالب های مخصوص بود پیوستم. طرح این قالب ها توسط یک مهندس برجسته بنام پیر Pepper ابداع شده بود. کار ما یکنواخت و کسل کننده بود و حقوق مکفی نداشتیم هر چند که مهندس پیر شغل مشابهی با حقوق بیشتر در تل آویو به ما پیشنهاد کرد ولی ما نپذیرفتیم و به کار ساختمان در دهکده خود ادامه دادیم.

ما تا قبل از پائیز کار ساختمان چهل واحد مسکونی را بپایان رساندیم و این تعدادی بود که دهکده ما برای آن بودجه داشت. کار ساختمان بقیه خانه ها برای مدت دو سال به تعویق افتاد. این بار هشت نفر از گروه ما دعوت مهندس پیر را نپذیرفتیم و به تل آویو رفتیم. پذیرش دعوت مهندس پیر تنها بخاطر افزایش حقوق نبود بلکه ما بیشتر به این امید روانه تل آویو شدیم که شاید بتوانیم بر دامنه معلومات خود بیافزاییم. کار ما در تل آویو برپا کردن داربست های ساختمانی بود که ابتدا در تل آویو و بعد از آن در رمت گن Ramet Gan ادامه یافت. من روزها کار می کردم و عصرها برای بالا بردن سطح معلومات خود در رشته های زبان و ریاضیات به کلاس های شبانه می رفتم و به هنگام شب برای صرف شام به یک رستوران ارزان قیمت که در مجاورت مدرسه قرار داشت می رفتم.

من هنوز به دیدار خود از ژودیت ادامه می دادم. او تحصیلات خود را در مدرسه کشاورزی بپایان رسانده و به خانه خود در رشون لتسیون Rishon Lesion بازگشته بود. ملاقات های ما یا در منزل او و یا در تل آویو انجام می گرفت. پدر و مادرم از معاشرت من با ژودیت راضی نبودند و از طرف دیگر ژودیت به جوان دیگری که او هم از ناهال به تل آویو آمده بود می اندیشید.

ما برای مدتی که زراعت و کشت و زرع در ناهال را که بود در تل آویو ماندیم و بعد در تابستان ۱۹۳۴ به ناهال بازگشتیم. در پائیز آن سال بعد از شخم زمین و قبل از افشاندن بذر یک دوره کوتاه رکود کاری پیش آمد که فرصت خوبی بود برای گردش و دور شدن از ناهال و دیدن شهرهای دیگر که در اطراف و اکناف کشور قرار دارند. بهمین جهت من با دو نفر از دوستانم با مقداری غذا، تعدادی بطری آب، کمی پول و یک نقشه براه افتادیم.

ما ابتدا بطرف بت شان Bet Shean حرکت کردیم و پیاده امتداد دره اردن را در جهت جریکو پییمودیم از آنجا راه خود را بطرف برشبع Beer Sheba و غزه ادامه دادیم. راه صعب العبور بود و انبوه گیاهان و رستنی های دره اردن و بادگرم صحرایی راه پیمانی ما را دشوارتر میکرد و بطری های آب یکی پس از دیگری خالی میشد. بطور کلی این راه پیمانی یک تجربه ثمربخش و مفید بود.

واقعه ای در این سفر رخ داد که اثر خاصی در من بخشید، بطوریکه تمام جزئیات آن تا به امروز در خاطرم باقی مانده است. ماجرا بدین قرار بود که در یکی از آن شب ها ما به ناحیه ای در نزدیکی بخش شمالی دریای سیاه رسیدیم. هوا آنروز بسیار گرم بود و با اینکه آفتاب غروب کرده بود هنوز از شدت گرمای هوا کاسته نشده بود و ما خیلی خسته و فرسوده شده بودیم و بسیار آهسته و سنگین راه می رفتیم. بالاخره در نقطه ای توقف کردیم و از فرط خستگی بلافاصله خواب رفتیم.

صبح که از خواب بیدار شدیم، احساس تشنگی شدید می‌کردیم و از چوپان عربی که از آن ناحیه می‌گذشت تقاضای آب کردیم. او ما را به قرارگاه قبیله خود که در آن حوالی بود برد و ما به اتفاق چوپان وارد چادر رئیس قبیله بدوئین Bedouin شدیم. رئیس قبیله و دوستانش به گرمی ما را پذیرفتند و نه فقط به ما آب برای آشامیدن دادند بلکه تمام اصول مهمان‌نوازی را مطابق سنت خودشان نسبت به ما بجای آوردند و بعد از صرف غذا رئیس قبیله به ما توصیه کرد برای اینکه در بازگشت خطری متوجه ما نباشد همراه با یکی از افراد قبیله او که باید الاغی را با خود به جریکو ببرد بازگردیم. ما پذیرفتیم و بعد از تشکر بسیار از مهمان‌نوازی آنها همراه با مرد قبیله حرکت کردیم و بعد از پیمودن مسافتی در نیمه راه از او جدا شدیم و براه خود در جهت سُدُم Sodom ادامه دادیم.

من بشدت تحت تاثیر آنهمه عطوفت و مهربانی که آنها نسبت به ما ابراز داشته بودند قرار گرفته بودم. زیرا کاملاً متفاوت بود با آنچه که من راجع به اعراب خوانده و یا شنیده بودم. آنها به سه جوان یهودی که نه ظاهری آراسته داشتند و نه تسلطی بزبان عربی، پشت نکردند و نه تنها پول و دوربین و ساعت ما را نزدیدند بلکه از ما صمیمانه پذیرائی کردند و بعد هم ما را به راه خود بازگرداندند.

این واقعه این عقیده را بیشتر در من تقویت کرد که اعراب هم مانند ملت‌های دیگر افراد خوب و بد دارند و نمی‌توان در مورد آنها پیش‌داوری کرد. البته من خاطرات منفی هم از اعراب داشتم. بارها اتفاق افتاده بود که تنها و یا با دوستانم از محله‌های عرب نشین گذر می‌کردم و جوانان عرب بدون هیچگونه انگیزه‌ای بسوی ما سنگ پرتاب کرده بودند.

حادثه دیگری که حاکی از گونه دیگری از رفتار اعراب می‌باشد چند هفته بعد از واقعه فوق اتفاق افتاد. ماجرا مربوط میشد به برخورد و کشمکش ما با یکی از قبائل عرب بنام قبیله ال مازاریب El-Mazarib بر سر قطعه زمینی که در نزدیکی ناهالل قرار داشت و صندوق ملی یهود چند سال قبل آنرا از صاحب عرب آن خریداری کرده و به دهکده ما اختصاص داده بود. اما این زمین هنوز زیر کشت نرفته بود، ولی حالا مسئولان ناهالل تصمیم گرفته بودند که کار بر روی زمین مربوطه هر چه زودتر آغاز شود.

بنابراین من و چند نفر دیگر مسئول انجام اینکار شدیم و بلافاصله با ابزار و وسائل لازم، کار بر روی زمین را در یک سطح وسیع شروع کردیم. دوست من که جزو گروه شخم زنی بود در پیشاپیش افراد حرکت می‌کرد و من با یک کیسه پشت سر او برای افشاندن بذر راه می‌رفتم. موقعی که ما مشغول کار بودیم تعدادی از افراد قبیله ال مازاریب بر دامنه تپه مجاور جمع شدند و شروع به نظاره کردن ما نمودند، کمی بعد گروه دیگری به آنها پیوستند و رفته رفته بر تعداد آنها افزوده شد.

من دو تن از دوستان عرب خود هم چنین دوست صمیمی‌ام و اهاس را در میان آنها دیدم. همه آنها قیافه هائی گرفته و ناراحت داشتند. تا این زمان افراد قبیله ال مازاریب و افراد قبائل دیگر از این زمین که متعلق به ما بود برای چرانیدن احشام خود استفاده می‌کردند و حالا بسیار طبیعی بود که رنجیده خاطر باشند چون دیگر نمی‌توانستند از این زمین بهره برداری کنند.

ما به کار خود ادامه دادیم و آنها هم به نظاره کردن ما ادامه می‌دادند ولی سکوتشان تهدید کننده بود. ناگهان شروع به پرتاب سنگ بسوی ما نمودند. یکی از افراد ما زخمی شد ولی ما برای آنکه نزاع بزرگی روی ندهد سعی کردیم با بی‌اعتنائی و صبوری آنرا نادیده بگیریم ولی آنها از افراد دهکده‌های مجاور کمک خواستند و بدین ترتیب بر تعدادشان باز هم افزوده شد.

تعدادی از اعضاء ناهالل و کيبوتص مجاور هم به کمک ما آمدند. سنگ ها از دو طرف بیکدیگر پرتاب میشد و چوب دستی ها برای مضروب کردن یکدیگر بگردش درآمده بود. من هنوز مشغول افشاندن بذر بودم که ناگهان یکی از آنها با چوب دستی خود محکم بر سر من کوبید متاسفانه او کسی نبود جز دوست صمیمی من واهاش! من از شدت درد بیهوش شدم مرا بر اسب گذاردند و به ناهالل بازگرداندند.

پزشک معالج من پس از معاینه و مداوای اولیه، چون مقداری خون از دست داده بودم نگران بود که شاید خونریزی مغزی باشد بهمین جهت مرا به یک مرکز درمانی در اورشلیم فرستاد. من مدت کوتاهی در آنجا بستری بودم و بعد به ناهالل بازگشتم در حالی که زخمی بر سر خود داشتم ولی از واهاش نه تنها کینه ای در دل نداشتم بلکه شش ماه بعد او و تعدادی از افراد قبيله اش را به جشن عروسی خود دعوت کردم. همه آنها آمدند و به شادی و سرور ما با رقص های سنتی خود افزودند. یکی از آنها بنام عابد با نواختن فلوت شور و حالی به محفل ما داد و رقص های دسته جمعی را همراهی کرد و مجلس ما یکپارچه شور و شادمانی شده بود و همه اوقات خوشی داشتیم. در پائیز سال ۱۹۳۴ یکی از دخترانی که برای ادامه تحصیل به مدرسه کشاورزی ناهالل آمده بود دختری بود بنام روت شوارتز Ruth Schwartz. او اهل اورشلیم و دو سال از من جوان تر بود. پدر و مادر او از روشنفکران و صاحب نظران جامعه بودند و در تصمیمات اجتماعی و سیاسی طرف مشورت قرار می گرفتند. روت دختر پرشور و ایده آلیستی بود که زندگی کشاورزی کيبوتص و موشاو را بهتر می پسندید بهمین جهت به ناهالل آمده بود تا نوع دیگری از جامعه را تجربه کند. روت زبان انگلیسی را از کودکی آموخته بود و به آن آشنائی کامل داشت و در ملاقات های مکرری که بین ما صورت می گرفت من نه فقط می خواستم او را بهتر بشناسم بلکه سعی داشتم بر دانش زبان انگلیسی خود نیز بیافزایم. ما خیلی زود بیکدیگر انس گرفتیم و او در منزل ما همان احساسی را داشت که در خانه خود داشت. با خواهر و برادرم خیلی صمیمی شد و در کارهای منزل به مادرم کمک میکرد.



Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر آشر اسحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگوی جنوبی
چند قدم پائین تر از ویلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211

(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

از: دکتر هوشنگ ابرامی



راز روز کیپور

راز روز کیپور، این روز بزرگ، روز روزه با اینهمه تقدس سحر انگیزش در چیست؟ کدام آئین، کدام کیش، کدام مذهب یا کدام دین را در دنیای گذشته یا امروز می توان یافت که چنین روزی با چنین ابهت و عظمتی داشته باشد؟ چرا کیپور فراموش شدنی نیست؟ چرا هیچ یهودی، از هر فرقه و مسلکی که باشد آنرا دست کم نمی گیرد؟ چرا از آن ارتدکس دوآتشه‌ای که رسوم مذهبی را موشکافانه و وسواس‌وار اجرا می کند تا آن به اصطلاح رفرمیست تندروی که مذهب‌یون پیرامونش او را یهودی نمیدانند و در طول سال هر کدام به راهی دیگر میروند در روز کیپور هر دو همراه هم میشوند. چرا؟ چرا آن مرد یهودی ایرانی که در

طرح از: روانشاد
مهندس ناصر نایان

نایان

آخرین سالهای دودمان قاجاریان به کیش نو گرویده بود، هر سال روز کیپور بیرون از کنیسا به روی یک چهارپایه می نشست و چرا آن سرباز دلیر اسرائیلی که باید محافظ مرزهای حساس خاک خوب خدا باشد در «یوم کیپور» تفنگ را بر زمین گذاشت و به دنبال دعا و ثنا رفت. این کشش پراز و رمز و این جذبۀ ملکوتی کیپور در چیست؟ آیا روز کیپور بمانند تخته پاره‌ای نیست که در دنیای توفانزا و پرتلاطم همه‌ی یهودیان سفت و سخت به آن چسبیده‌اند؟ آیا از دست دادن این تخته پاره به معنای غرق شدن در دریای بی دینی و از یاد بردن ذات پروردگار نیست؟

واژه کیپور به چه معنی است؟ کیپور معادل «کفاره» و به معنای جبران گناه است. آن را در مفهوم طلب عفو و اصلاح و صلح نیز بکار برده‌اند. اصلاح فرد بزهکار و صلح او با خدای خویش. روز کیپور روز جبران گناهان است. روزیست که باید از خداوند طلب بخشودگی کرد. اما چرا طلب بخشودگی در حال روزه، آنهم روزه‌ایکه طولانی‌ترین است؟ زیرا منشاء گناه، ارضای خواسته‌های جسمانی است. انسان گناهکار با روزه گرفتن نشان میدهد قادر است بر همه امیال جسم خود چیره شود و نفس را برآن مسلط سازد. با این قدرت نفسانی است که فرد یهودی قلب خود را به خدا نزدیک میکند و از او درخواست بخشودگی و پذیرش توبه می کند. محرومیت او از آن چه که جسم وی را ارضا می بخشد با پشیمانی و ندامت او از گناهی که مرتکب شده و با صدقه‌ای که می بخشد باید همراه باشد و از همین روی کیپور را بزرگترین روز (تسوا، تفیلا و صداقا) یعنی روز پشیمانی، نیایش و بخشش خوانده‌اند.

در توراه کلمه کیپور بصورت جمع آمده است: «هکیپوریم» (۱) و یا «یوم کیپوریم» (۲). در اینکه چرا در کتاب مقدس کلمه‌ی «کیپوریم» به کار رفته و نه «کیپور» پیشوایان مذهبی همداستان نیستند. کتاب «زوهر» دلیل به کاربردن واژه کیپوریم را در این میدانند که «در این روز بین خدا

و انسان عشق و الفت دو جانبه پدیدار می گردد. همین که انسان خطاکار در درون نفس خویش خود را با خدایش نزدیک می بیند و از او بخشودگی می طلبد خداوند نیز به او ندا میدهد که ویرا بخشوده و از گناهان وی چشم پوشیده است. روز کیپور روز صلح و آشتی بین خداوند و آدمی است» (۳).

روز کیپور روز پاک بی‌غش است. روزی است که آدمی نفس خود را از همه گناهان به دور نگه میدارد و به خدای بخشنده پناه می‌برد. روزیست که روزه داران گاه جامه‌ی سفید برتن می‌کنند تا نشانگر پاکی روان آنها باشد. و درباره‌ی همین جامه‌ی سفید پوشیدن در روز کیپور عقیده‌های گوناگونی رواج دارد. کسانی می‌گویند چون کاهنان بزرگ، به هنگام ورود به مقدس‌ترین مکان معبد اورشلیم، یعنی آنجا که الواح ده فرمان نگاهداری میشد جامه‌های ساده سفید کتانی به تن داشتند، در مقدس‌ترین روز سال نیز باید جامه‌ی سفید پوشید. گروهی از ربانیم عقیده دارند لباس سفید، لباس جشن و شادیست و به خاطر بخشش گناهان، انسان باید به سرور و شادی بپردازد. عده‌ای دیگر رنگ سفید را با فرشتگان در ارتباط میدانند و عده‌ای نیز از دیدگاه عارفانه می‌گویند لباس سفید نشانه آنست که انسان گناهکار آماده‌ی مرگ است و در کفن کتانی پشیمانی و ندامت خود را بهتر عرضه میدارد.

روز کیپور روز نیایش است. تنها روزیست در سال که پنج بار «آمیداه» قرائت میشود. پاره‌ای از علمای مذهبی پنج بار نماز خواندن روزانه مسلمانان را با این امر بی ارتباط میدانند و از آنجا که در آغاز ظهور اسلام روز کیپور، روز روزه تعیین شده بود وجود چنین ارتباطی بعید بنظر نمیرسد. شاخص‌ترین ویژگی نیایش در روز کیپور، اعتراف به ارتکاب گناهان و تمنای عفو از درگاه خداوند است.

روز کیپور روز رنج جسمانی است. این جسمی که ذرات وجودش زائیده خطاها و آلودگی‌ها

و گناهانست در این روز باید با «رنج محرومیت» آشنا شود. شاید از اینروست که کسانی، تمام روز کیپور را سرپا می ایستند و کسانی نیز تمام شب را به خواب نمیروند و در کنیسا می مانند.

رسم نواختن شوفار در پایان روز کیپور از «دوره گئونیم» آغاز شد. ندای شوفار، ندای سرور و شادمانی است. آوای آزادی از بار گناهان و رنج جسمی است. آوای جشن و شادی و نوشیدن و خوردنست. و به خاطر همین شور و سرور است که در پایان کیپور پایه های سوکا را کار میگذارند.

اینها و گفتنیهای بسیار دیگر، این پرسش را که راز قر و شکوه کیپور در چیست پاسخ نمیدهد. برای دانستن این راز باید به ریشه ی کیپور رجوع کرد؛ نه ریشه ی لغوی، ریشه تاریخی آن، کیپور از کجا شروع شد؟ پایه اش چگونه نهاده شد؟ چه چیز سبب ایجاد این روز پر عظمت شد؟ در تاریخ یهود، نخستین روز کیپور کی و کجا انجام گرفت؟ در این باره باورهای گوناگونی شنیده میشود که باید آنها را ساخته ی اذهان عوامانه دانست. باورهای که دهان به دهان و نسل به نسل تکرار شده و اغلب در شمار عقاید راسخ ذهنی در آمده اند.

حدیث و روایتی که بیشتر مورد قبول زعمای مذهبی است رویداد معروفی است که گرچه همه از آن آگاهیم اما ارتباط پایان آن با روز کیپور برایمان بازگو نشده است. طرح ساده ای از آن رویداد را در زیر ترسیم کنیم:

موسی، پیامبر بزرگ، پس از چهل روز رنج و مرارت، سرشار از فخر و سرفرازی از فراز کوه سینا پائین آمده است تا الواح سنگی ده فرمان را به قوم خود هدیه کند. و قوم، ناپخته و ناسنجیده با گوساله زرین سرگرم است. موسی به هیجان می آید و از دل فریاد برمی آورد: چه می کنید گناهکاران؟! چه می کنید؟

خشم موسی در درون او آتشی بپا می کند. داغ میشود. دیدگانش سیاهی میرود. الواح را به بالا میبرد و آنها را بر زمین میکوبد. توفانی بپا

میشود. قوم شگفت زده و حیرانست. سخن از محو و نابودی قوم میرود. موسی، این انسان ترین انسان روزگار که قلبش آکنده از انسانیت و مهربانی است خشمش را فرو میخورد. از خدا برای قومش پوزش میطلبد. شب را به صبح میرساند «و بامدادان موسی به قوم "می گوید" شما گناهی بزرگ مرتکب شده اید. اکنون نزد خداوند به بالا میروم شاید موجب کفاره گناه شما شوم» (۴).

و این «بامداد»، روز اول ماه ایلول است، بار دیگر موسی صبورانه چهل شبانه روز در کوه سینا میماند و چون به نزد قوم باز میگردد روز دهم تیشری است. موسی بار دیگر با ارمغان خدا آمده است. اما این بار قوم را خاموش و شرمنده می بیند. قوم از برای گناه عظیمی که مرتکب شده، در برابر پیامبر شکیبای خود باید از خدای بزرگ طلب بخشایش کند. برای جبران گناهانش تمام روز را، بی آنکه چیزی بخورد یا بیاشامد، به دعا و نیایش و ستایش و طلب بخشودگی و ابراز پشیمانی و ندامت و توبه میگذراند. خشم پیشین خدا را از یاد رفته می بیند و عذوفت و مهربانی خالق را با تمام وجودش حس میکند.

و آن روز روزیست که بخشودگی خدا به مردم گناهکار ارزانی میشود. و آن روز، روزیست که یوم کیپور، روز کفاره، روز جبران گناهان بنی اسرائیل آغاز میگردد. و آن روز روزیست که فرمان الهی درباره آن میگوید: «و این قانون برای شما ابدی باشد. در روز دهم از ماه هفتم جان های خود را رنج دهید و هیچگونه کاری انجام ندهید» (۵) و آن روز به نام روز کیپور، مقدس ترین روز قوم یهود خوانده میشود.

۱ - لاویان (۲۷ : ۲۳ و ۹ : ۲۵)

۲ - لاویان (۲۳:۲۸)

3 - *The Pentateuch and Haftorahs*. London,

Soncino Press, 1981 P. 523f

۴ - خروج (۳۲:۳۰)

۵ - لاویان (۱۶:۲۹)

PERSIAN AMERICAN LINE OF SUPPORT

(P.A.L.S.)

(310) 842 - PALS (7257)

On October 1, 1996, P.A.L.S., the Persian-American Line of Support began its telephone helpline to serve the Iranian community of Southern California. P.A.L.S. is a support information, and referral line that is available to people seeking help in such areas as depression, anxiety, drug or alcohol abuse, family violence, post-traumatic stress, family discord, relationship counseling, premarital or marital counseling, eating disorders, adolescent issues, interpersonal issues, HIV/AIDS testing and counseling, child rearing and parenting issues, and geriatric counseling. Currently callers to the P.A.L.S. line reach a voicemail through which they can reach a mental health professional. Callers are asked to leave a message with their name and phone number on the voicemail, in Farsi or English, and their call is responded to within a short period of time. All calls are strictly confidential.

P.A.L.S. is sponsored by the Iranian-American Jewish Federation and is associated with the Beverly Hills Community Clinic. Over the first few weeks of operation, P.A.L.S. has received phone calls from members of the community seeking help for a variety of mental health issues.

P.A.L.S. is the first Persian help and support line of its kind available to the community. Callers have the opportunity to become connected with Farsi speaking psychiatrists, psychologists, marriage, family and child counselors and licensed clinical social workers in various areas of Southern California. P.A.L.S. will also offer support and therapy groups, in addition to workshops,

in various areas, through the Beverly Hills Community Clinic beginning in January of 1997. These groups and workshops will address such areas as being caught between two cultures for adolescents who are going through the process of acculturation, drug and alcohol education and prevention, the treatment and prevention of eating disorders by focusing on body image issues, early marital counseling designed for the prevention and management of marital conflict, parenting education, assertiveness training, and self-esteem.

Our community is in great need of mental health support and P.A.L.S. is offering this support by making it easy and available. However, we need the community's support and we encourage people to take advantage of our services.

To assist P.A.L.S. the following professionals are needed:

Psychiatrists
Psychologists
Interns in Psychology or MFCC
Clinical Social Workers

Supervision hours are provided and all professionals providing treatment will be compensated. If you are interested in helping us, for further information please call Mr. Mehran Banayan at (213) 385 - 6664, Extension 44.

If you know an individual or a family that needs help, please encourage them to call P.A.L.S. at (310) 842 - PALS (7257). ■



فدراسیون یهودیان ایرانی

تقدیم میکند



An Affiliation Organization
of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

MAKABI; the Guardian of Israel گروه جوانان مکابی

عشق، هماهنگی و تفاهم در پنج جلسه گرم و صمیمی

- ۳: روانشناسی "چشم و هم چشمی" و فرهنگ ریا یک شنبه ۱۵ دسامبر ۹۶
- ۴: تضادهای دو فرهنگی و درونی انسانها یک شنبه ۱۲ ژانویه ۹۷
- ۵: ساختن رابطه سالم بین پدر، مادر و فرزندان یک شنبه ۲۳ فوریه ۹۷

SPEAKERS:

دکتر نهضت فرنودی، روانشناس خانم هما سرشار، روزنامه نگار
Nehzat Farnudi, Ph.D. Homa Sarshar, Journalist

- | | | |
|---|--------|-------------------|
| 3. Psychology Of Competition In Our Cultural Life Style | Sunday | December 15, 1996 |
| 4. Inner Conflict And Two Sided Cultural Differences | Sunday | January 12, 1997 |
| 5. Enhancing Family Relationships | Sunday | February 23, 1997 |

Beth Jacob CONGREGATION

9030 W. Olympic Boulevard (Corner of Olympic & Doheny)

Sunday, December 15, 1996 Registration 2:00 thru 2:45 PM

Seminar starts promptly at 3:00 P.M. and it is scheduled to continue till approximately 6:00 P.M.

In order to avoid inconvenience and/or interruption, please be **ON TIME**.

Donation for members	Free
Donation for Students w/I.D.	\$2.
Donation for general Public	\$4.
Donation for all 3 seminars	\$10.

For additional information; please call (213) 655-7730, (213) 719-0777
Be a Part of Iranian Jewish Federation Become a member!

THE JOURNEY TOWARDS IDENTITY

Monica Daneshrad



I was born on October 27, 1980. My parents remember it as if it were yesterday, but I can't seem to sense the magic and joy they felt, even though this day honored my birth.

My earliest memories, and I know I won't forget them, are of my days in preschool. I recollect the building blocks my group and I used to throw at each other and, of course, "playhouse"; I was always either the pesky sister, or when we were being especially creative, the long-lost aunt-which brings me to the topic of family.

I come from the typical nuclear family, consisting of a mother, father, sibling, and pet (turtle). Like all parents, they provide the best for their children and integrate family and religious values to the upbringing. For instance, every Sabbath is observed with aunts, uncles, cousins,

grandparents, you name it. Although I was constantly exposed to the cultural and religious customs of my loved ones, it did not really play a role in my determination of who I was as an individual and what I wanted out of life.

As for school, I attended multiple institutions, meeting diverse people and teachers. But, I still felt out of place and insecure. I thought I was nothing, just another member of the class, and average. During arts and crafts, I'd look around and watch my fellow peers create wonders with glue and scissors, while I was just sitting there trying to figure out how to fold the construction paper at just the right angle. I almost gave up hope in myself and my dreams, whatever they were.

In fourth grade, I experienced some kind of rite of passage. My teacher reminded me that there was something in this world for me, that I wasn't a "nobody," that I was an intelligent, talented person. She told me not to underestimate myself not to base interests and decisions on what others think and say. Gradually, I got to thinking about it, and one day, I said to myself quite confidently, "Well, I've always liked reading and writing. I should make use of it." I was truly inspired.

Now to this very day, I enjoy reading with passion. As for my writing, it's now how I create wonders, and I like the fact that it doesn't involve any flimsy construction paper. □

Recently, the Van Nuys Public Library held its grand re-opening celebration. To mark the occasion, Los Angeles eighth graders were asked to submit an essay or poem about what the library means to them. From amongst the many writings submitted, this poem was chosen by the Los Angeles School District to be read at the celebration of the library's re-opening. The event, attended by the Mayor's office, members of the City Council, library officials and various representatives of the media closed with Lorden Karubian Ellison's recitation of his poem.

A RENDEZVOUS AT THE LIBRARY

I think that I shall never see
A place as lovely as the library.

From the minute I enter until the time I leave
I have more fun than one can believe.

I'm standing surrounded by millions of books
On tables and bookshelves wherever I look.

All of those pages and all of those words
All of those keys into all of those worlds.

And in each of these worlds I can find
Information to develop my mind.

There's adventure, romance, action and mystery
There's horror, sci-fi, reference and fantasy.

My mind goes into a fantastic whirl
As I read about things of Pluto and squirrels.

So much information, so much to learn;
I read and read until my eyes burn.

All the nouns and all the verbs
Will help me study for my mid-terms.

I read about Lincoln, I read about Carter
And all the while I'm getting smarter.

I'm reading a good book that's really scary
And I look up "petrified" in the dictionary.

With the friendly librarians at my side
Any subject I request, they will provide.

I feel safe surrounded by so many facts
If anything happens, I'll know how to react.

To be there for hours and have to be quiet
If you haven't, believe me, you really should try it.

And my library card, like a piece of thread,
Connects me to treasures that you have just read.

Lorden Karubian

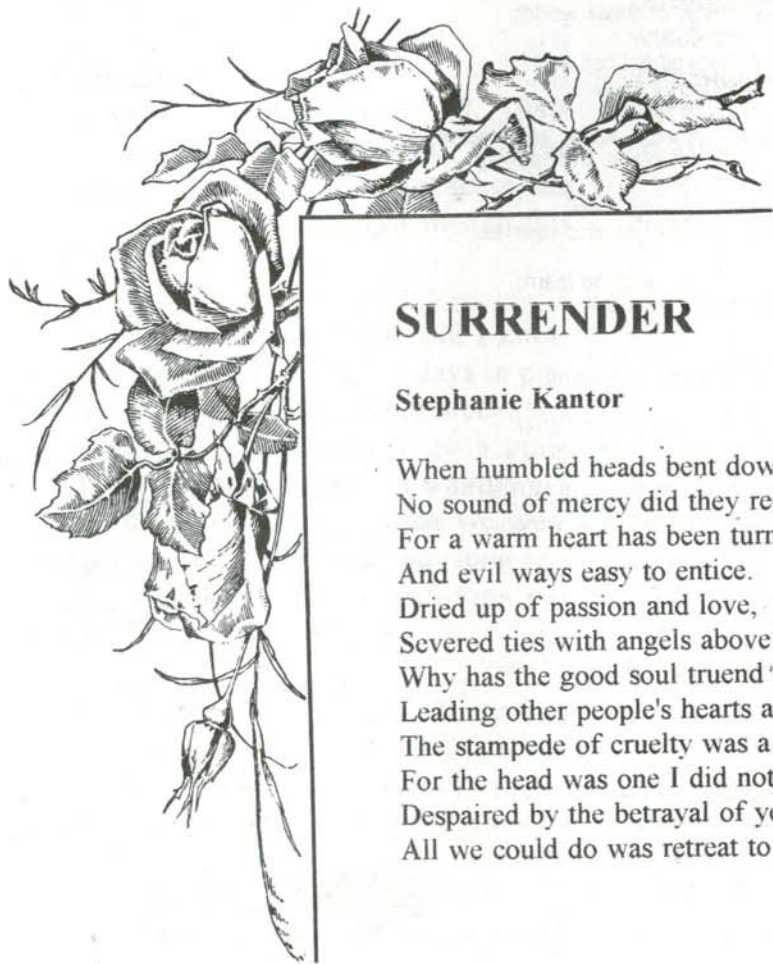


with intense *gratitude* to a higher power signifies the *powerful and necessary act* of soul searching that impacts our mental strength, our tolerance level, and elevates our spirit through faith. The healing energy of faith penetrates in our core hearts. Therefore, the essence of such rituals chosen to be practiced by Jews signifies symbolically *unrestraining our spirit* and to excel to our higher self. As Earl Nightingale stated, "*The architect of the universe didn't build a stairway going nowhere.*"

I started by asking the question: "*What do you want from your life?*" I like to end by asking a thought provoking question: "*What does life want from you?*"

Happy Rosh Hashanah and Yom Kippur. ☐

Sherly Khodadad is a registered MFCC Intern and is currently practicing psychotherapy with individuals, family and couples. She graduated counseling psychology from USC and has interests in areas of identity formation and bicultural studies.



SURRENDER

Stephanie Kantor

When humbled heads bent down to grieve,
No sound of mercy did they receive.
For a warm heart has been turned to ice,
And evil ways easy to entice.
Dried up of passion and love,
Severed ties with angels above.
Why has the good soul trued 'away?
Leading other people's hearts astray.
The stampede of cruelty was a surprise,
For the head was one I did not despise.
Despaired by the betrayal of years,
All we could do was retreat to our tears.

*Text of a speech presented on Yom Kippur
in the Iranian American Jewish Federation Synagogue*

THE SYMBOLIC AND SPIRITUAL MEANING OF YOM KIPPUR AND THE HEALING POWER OF FORGIVENESS

Sherly Khodadad, M.S.

Yom Kippur has significant symbolic meaning in its *rituals*. Jews who choose to celebrate and observe this high holiday begin by fasting and subduing their physical desires. The energy is directed towards spirituality and mental strength. The communal setting and engagement in prayers to a higher power enhances the spiritual energy. Emotional moments rise for many who are desperately praying for what they are longing for. Each person is confronted with existential moments asking God (or a higher power) for strength, patience, love and forgiveness. Some are confronted with existential searches such as: "*What do I want in my life?*"

Yom Kippur is a powerful spiritual day devoted to our *soul searching*. The purpose of such soul searching is to raise our level of consciousness and morality. The day represents purification of our soul through our retrospective exploration of our acts, our thoughts and our feelings towards ourselves and towards others as well. Seeking forgiveness through prayer from a higher power creates the awareness within the community of *our human vulnerabilities*. The faith of a higher power allows hope to generate.

So often individuals who come in for therapy are experiencing a low point in their life. Some question their faith and spend a great deal of time searching for meaning in their life. Such process brings one to a higher awareness of the self and existence. And this awareness has the power to change and lead us on the path of healing. In order to heal, we have to be able to release the past by our willingness to forgive. Only when we will be able to forgive ourselves, will we be able to love ourselves and embrace the moment of our existence. The healing power of forgiveness allows one to be able to accept oneself and accept one's limitations. The healing power of forgiveness removes the stumbling blocks on our pathway. Forgiveness *dissolves old resentments*, and I must say that the process is not an easy one. Sometimes forgiving ourselves or others, who have wounded us, takes years of exploration to chip away the resentments and to reach reconciliation. As we unload the hard thoughts and feelings, and recapture a positive attitude, we can choose to take responsibility to make a difference in our own lives.

Thus, the traditional ritual prayers

Iranian American Jewish Federation

Presents



MAKABI Tours



SKI TRIP

SALT LAKE CITY, UTAH

Package Price Includes:

Air Fare, Transfer to and from Airport, Five Nights Hotel Accommodation, Shabbat Dinner Party, 3 Full days Ski Lift Tickets, Transfer to and from Ski Area

December 24th thru 29th, 1996

Package price: \$599. (\$649. after November 30th)

Space is limited; for reservation and additional information please call:
Mr. Massoud Moadel (Coordinator) (213) 719-0777



فدراسیون یهودیان ایرانی

تقدیم میکند

سفر اسکی گروه جوانان مکابی

سالت لیک سیتی، یوتا ۲۴ تا ۲۹ دسامبر ۱۹۹۶

پنج شب اقامت در هتل هیلتون، بعلاوه ۳ روز کامل بلیط اسکی تمام وقت، بلیط هواپیما، رفت و برگشت از فرودگاه، پارتنی و شام کاشر جمعه شب

جمعاً \$۵۹۹ دلار (\$۶۴۹ بعد از ۳۰ نوامبر)

برای اطلاعات و رزرو بلیط با تلفن زیر تماس حاصل فرمائید:
آقای مسعود معدل ۷۱۹-۰۷۷۷ (۲۱۳)

PART OF THIS PACKAGE PRICE IS TAX DEDUCTIBLE.

قسمتی از مبلغ پرداختی قابل کسر از درآمد مشمول مالیات است.



Be a Part of Iranian Jewish Federation Become a member!

also know that the cultural diversity you were exposed to is at least partly responsible in the development of your strong character and sense of values.

Sanam, as a young Persian Jewish woman born and raised in America, you carry a heavy responsibility on your shoulders. The history of our people in Iran goes back 2700 years. Always a minority, struggling to preserve our religion and culture, mostly in a hostile environment. The burden of preserving this heritage is now passed on to you.

The environment perhaps not hostile, but certainly more distracting and filled with more temptations, makes keeping your focus on your Jewish religion as well as your Persian culture a challenge. So, as you venture out in this world Sanam, facing life's new challenges and experiencing all that this great land has to offer, never forget who you are and where you came from.

I wish you luck in your journey and pray that your wisdom, intuition, strength and persistence will help you succeed in all that you strive for.

I promise that with each step that you take, I will be right behind you, cheering you on as you finish your education, build a career and make you mark in this world.

I pray that you will also succeed in finding your soul mate in this life and be blessed with children as wonderful as yourself.

I love you. ■

TRUE COLORS

Rebecca Moradian

Dad
Don't fly away
I know your feathers
And the deepest blend
Of their colors
You told me to find gold
And when I look up high
Your head lights my mind
Greater than a million radiant faces
The universe cries
And your chest puts my heat
To sleep at nights
Your voice opens my eyes
To sunlight
You gave me my gut
And wanted the world to know
When my face was made from yours
You left me with a talent
To bury my fears
Each time I try to open a door that shines
I find you
When everything that lifts my smile
To shedding tears
Comes from your blood
My future fell from your birth
Destined for your guidance
To be more than a shadow
In a sky
That would be empty
Without your presence



ON YOUR 13TH BIRTHDAY

In recognition of the joyous and sacred occasion of Bat or Bar-Mitzvah of our children who come to Torah for the first time, from now on we will publish interesting speeches of either parents or the children delivered at such ceremonies. The following is the speech of a mother to her daughter on her Bat-Mitzvah. We urge our readers to send to Shofar such speeches.



My Dear Sweet Sanam,

I look at you today and I see a beautiful young lady and the pride and joy I feel at this moment remind me of the first time I held you in my arms.

You were a beautiful baby, so beautiful that I felt justified in giving you the name Sanam.

But it is the beauty of your heart and soul that I and those who know you well truly admire. And so your name Jessica, meaning Grace of God seems quite befitting as well.

I know few teenagers so committed to their family and friends. Your love and affection are always abundant. Your

morals and values quite strong. You seem to have an opinion about every issue. But you are always fair in your judgement. To your family, you are a person of character, strong, loving and dependable. And to your friends, you feel like family.

Jessica, since we moved to America, I find myself and many of my generation struggling with numerous cultural issues. Holding on to the values and customs of the society we grew up in with one hand, exposing ourselves and learning the ways of our new country with the other. Trying to raise a family while balancing the two. It was in this atmosphere that you were born. I know this has not been easy on you especially being our first born. But I

THE AGONY OF DECEIT

J.T. O'Hara



Life isn't what it used to be and that bothers me. I should have been born in the days of Rubens. Those were real women; they didn't do aerobics. I am observing some real life changes, even in my neighborhood. For instance, I am listening to various national anthems being played.

I'm witnessing endless lines of cars waiting for gas just to realize they're only making a run on the local banks. But the last straw occurred when I came home and opened my book club Christmas catalog and read that a new children's book was on the way. The old staple of Little Red Riding Hood was getting a face lift. I've always felt comfortable in knowing that I could still go back to the sound ties of my past, but now I was starting to feel like the head flea on a dead dog.

I'm a woman who has volumes on my book shelves of important books of sanity. Two volumes on World War II even though I know the ending, how to visit the Amish Country in a horse and wagon, and Mexican flower arrangements. As I started to read the fine print on the "new" Little Red Riding Hood book, I

could feel the pain. Life at that moment seemed unbearably empty. Doubleday had decided to put the new Little Red Riding Hood in a BMW -- red, of course. I suppose the editorial department was trying to make a point since they were bought by a German company.

First, the denial set in for me. Don't tell me there isn't still life in the good old days of Little Red Riding Hood? I don't care what the publishers say. There's nothing wrong with a little girl with blond curls getting terrorized by a wolf. It happens every day here in Beverly Hills. As I ate my tuna sandwich, still contemplating Little Red Riding Hood in her BMW, I felt myself slip into the anger stage. Let's just suppose this little girl has just gotten her BMW and now with the trouble in the Middle East, she is being robbed at the gas pump. Her garage space has gone up and, since she's a single woman, she is finding it difficult to get car insurance in her part of the forest. She is probably living in the high rent district.

This story is a classic and I'm mad as hell. I want to try to keep it the way it was written for the next generation. I'm not willing to give it away to the Nintendo crowd. I'd rather they replace some of those rap videos with a little Gershwin or music from Cole Porter, and I'd sell it myself!

By dusk I was feeling so depressed I thought I was going to cry. Who am I kidding? ▣

who had managed to escape Iraq in 1969. They described the deteriorating situation in Iraq and pleaded with Petel to "save us, even in our underclothes."

Petel wrote, through an intermediary, to a man named Nissim Shina in Baghdad, "The subject of this letter is a friend of ours..." the letter read. "He will come to you... trust him, and do as he says."

The letter reached the Kurds' militia, the Peshmurga, headed by Mullah Mustafa Barzani. They forwarded it to the intermediary in Baghdad. Several Jews who had managed to escape Iraq were waiting in Tehran. They wished to go to the US and England instead of Israel, fearing terrorism.

In June 1969, Narkiss ordered Petel to leave for Tehran to meet the refugees and persuade them to come to Israel. According to sources everything was arranged and coordinated with Israeli authorities. Petel was packing to leave when he received a phone call saying that Nissim Shina and 50 other refugees were crossing the Iranian border.

On another visit to Tehran, he asked to stay at the hotel where the latest group of Iraqi refugees was staying, waiting for a plane out. Hotels at the time in Tehran were full of Iraqi Jews.

"I went to the lobby where there were about 100 people. Suddenly, a man ran up to me and asked what the dangers were in Israel," says Petel. "They were scared stiff. In Iraq they had heard that Jews were being murdered in the streets. I told them of the efforts we were making for them so they could escape Iraq, and that Israel was even happy to host them in Tehran. I told them about life in Israel and about their rights there and what help they would receive. I told them they could study and work in their professions."

Petel gave them a week to decide. Their names were sent on to Ben-Zion Salman, who was working for the Absorption Ministry. Some 80% to 85% registered to immigrate to Israel.

The Kurds were a great help, unite the Iraqi interior minister threatened Barzani with

all-out war unless the Kurds stopped helping Jews flee. By that time, however, there were other escape routes.

Intermediaries passed along letters from Israeli authorities to Jewish community leaders in Baghdad. One Jewish intermediary, whose children live in Israel today, took advantage of the situation to make money, Petel says.

The Kurds, however, continued to help and Barzani continued to be faithful. Another grateful man offered Barzani his Mercedes. The guerrilla leader refused.

Barzani once told operative Haim Levakov: "I just kissed the heads of two children whose father was left behind in Baghdad, accused of spying for Israel. By kissing those children and helping them, God will forgive many of my sins."

Levakov, among those Israelis supervising the exodus into Iraq via Kurdistan, was given lists of each group leaving with the help of the Kurds.

"Each person passing through to the Iranians border would hand over lists of family members left behind in Iraq," Levakov says, "We would find ways of getting word to their families to persuade them to leave too."

Few of the Kurd leaders knew about the cooperation to rescue Jews and transport them to the Iranian border. "Operations were kept secret from lower ranks, to avoid blunders and traps," said Levakov. "Barzani's soldiers acted on orders, not always knowing what they were doing.

Yehuda Dominitz was Narkiss' deputy in the Jewish Agency, and played an active role in helping the Iraqi immigration.

"We had a base in Iran which was a transit point for Jews fleeing Iraq," says Dominiz. "I was our duty to help them on from there to Israel, and to supervise and help them integrate."

Dominitz visited Tehran several times. "We were continually searching for ways to get them out of Iraq, using new routes. Many came here to be united with their families, so there weren't many dropouts who went to other destinations." □

FRIENDS IN HIGH PLACES



Demonstrators in front of the Iraqi embassy in the US in 1971 protest hangings.

Israelis involved in the undercover immigration of Iraqi Jews in 1970-1971 confirm that the state was in constant touch with Kurdish anti-government guerrillas after the Six Day War, and provided them with military know-how and medical assistance.

"In a way, it was convenient for us that the Iraqis vented their anger against the Kurds instead of Israel," recalls one man who, like other sources, spoke on condition of anonymity. In return, the Kurds helped Jews flee, while Israel kept an eye on all aspects of the operation.

Intermediaries were sent to Jewish families to inform them that there were ways to leave the country. Lists of families were transferred by Israeli authorities to the Jewish Agency. Several Israelis mingled with the Kurds to oversee and report on operations.

In fact, Israeli authorities were heavily involved in all operations. At the time, the Shah, a friend of Israel and the Jews, was in power in Iran, and cooperated by helping them with a safe refuge in Tehran. On their arrival at Ben Gurion Airport, General Security Service agents ensured that the landings of planes from Tehran were kept secret from the

press and public, mostly to safeguard the lives of family members still in Iraq. Even today, ex-intelligence community officials will not talk openly about the immigration.

Former Knesset member David Petel (formerly Fattal) was sent by then-Jewish Agency Aliya Department head Uzi Narkiss to Tehran three times to receive frightened Iraqi Jews and convince them that better lives awaited them in Israel despite propaganda informing them otherwise.

"I will never forget one man, who had been a doctor in Baghdad. He was not allowed to practice and, instead, was forced to sell bread. He asked me if he would still have to sell bread in Israel. 'No,' I answered, 'in Israel, you will be a doctor.' And he is."

Another woman had heard that people were being murdered on the road to Beersheba. For others it was inconceivable that they would be allowed to travel freely in Israel after their movement had been so strictly controlled in Iraq.

Petel, who left Iraq in 1941, was active in Iraqi immigrant organizations.

Before Israel established relations with the Kurds, Petel knew of two families in Israel

community, and of a large portion of my clients. Now it has become my language too, and I speak it everyday of my life. At home and at work and at play. According to my wife, I even talk in Farsi in my sleep.

Late at night, I start to lose these other languages and they start to fade away, like a radio signal that is becoming more and more distant, unless I concentrate intently. I try to fine tune the channel of the receiver of my mind, but still, sometimes it starts to fade.

But in the morning, when I am fresh all these languages return, giving me 4 different options on viewing the world. Each language gives me a different perspective, and is a unique way of viewing the world. The key is to integrate these different world views into a unified whole "world vision", seeing the world

with all its richness and subtleties.

Then there are my other languages: Yiddish, "mamalshon", the language of my parents and my youth. There is the subtle language of music, which conveys the feelings and emotions of the soul. There is the language of the garden, the music of the tomatoes and the symphony of the flowers, trumpeting the beauty of G-d's creation, and lastly there is the language of the heart, which has no words, yet says it all, expressing the innermost feelings of the soul.

These are the ways that I look at the world, and depending upon which lens I view it through it may appear to be dark or light, inviting or foreboding, challenging or frustrating. The gift of knowing these many languages is to be able to experience life in all its richness from many different perspectives. □



گیتا کروبیان

"Personalized attention given to each case."

GUITTA KARUBIAN

ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law

* Real Estate Broker

* Over 19 years of experience

Real Estate . Business . Immigration

Family Law . Dispute Resolution

THE 4 QUARTERS OF MY LIFE:

VIEWING THE WORLD THROUGH MULTI-COLORED LENS

Eli Kantor



Some people divide their life up into chronological stages: youth, adolescence, middle age and old age. Others separate the periods of their life by geography: when they were living in Iran (the good old days), and when they were living in America. I divide my life into quarters by the language I am speaking at that moment: English, Spanish, Hebrew, and Farsi.

Each language has its own special qualities and is a unique way of looking at the world in perceiving its subtleties and nuances.

I was born in Hollywood, a star, a

native of Los Angeles. Thus, English was my first language. It is my primary language today. I use it all day at work as a lawyer, playing with words, interpreting words in a contract, and drafting legal documents or writing an article like this one, just for fun.

Spanish was my second language. I learned it as a child from my neighbors and childhood friends. Later, I studied it in school. I now use it almost everyday, starting with my housekeeper, and then at work with my Spanish speaking clients.

Hebrew was always a very special language for me. My father, may he rest in peace, had a special love for the Hebrew language, and was devoted to teaching it to me as a child. When I was older, I studied it in greater depth in college and in Israel. While living in Israel, working in a Kibbutz, when I was 19 years old, at a certain point, my mind shifted, and I started thinking in Hebrew. Today, I speak Hebrew with my Israeli clients, but it is primarily reserved for my prayers. It is the language that I communicate with the Almighty in, although he can understand the language of our hearts, regardless of whatever language we speak.

Lastly, there is Farsi, which I learned later in life at UCLA, after I married my wife, Janet, 16 years ago. It is the language of my wife's family, of her

HAVE YOU LOST MONEY INVESTING IN SECURITIES?

You May Be Able to Recover Your Actual Losses, & MORE!

If You Have Been the Victim of Stock Broker Abuse Including Unsuitable Investments, Unauthorized Trading, Misrepresentation or Excessive Trading. There Are Legal Remedies Available.

No Recovery, No Fee

*Call For a Free Consultation With Lawyers
With More Than 25 Years Experience In The Field!*

AIDIKOFF & UHL

A Law Corporation

9454 Wilshire Blvd., Penhouse, Beverly Hills, CA 90212

PHILIP M. AIDIKOFF, ESQ.

ROBERT A. UHL, ESQ.

(800) 382 - 7969

**آیا بابت سرمایه گذاری در سهام
و اوراق بهادار زیان کرده اید؟**

شما ممکن است بتوانید زیانهای راکه متحمل شده اید.

پس بگیرید و حتی بیشتر!

چنانچه مشاور سهام شما برایتان سرمایه گذاری نامناسب نموده، معاملات غیرمجاز و یا بیش از حد عادی روی حساب شما انجام داده،

راه های قانونی برای بازسازی زیان وارده وجود دارد.

چنانچه وجهی وصول نشود، حق الزحمه ای مطالبه نخواهد شد

برای مشاوره با وکلایی که بیش از ۲۵ سال سابقه در این

زمینه دارند، با ما تماس بگیرید.

transmits the information to the patient has a crucial effect on the way the patient, in turn, perceives the information. Few physicians categorize different modes of speech, such as sweetening, softening information, in which they would avoid certain words, using euphemisms, and most importantly giving hopeful selective information. This might be seen as a necessary part in the treatment.

Maintaining hope in a patient is just as crucial as the medicine the patient takes to ameliorate their condition. According to Rabbi Moshe Feinstein (Z'al), the patient must always be given hope in order to better their condition. He holds this to the extent of giving the patient some type of placebo, thus preventing the patient from becoming downhearted. Moreover, Rabbi Feinstein introduces a phrase which is associated with the emotional distress caused by disclosure, i.e., *tiruf ha-da'at*. An example of *tiruf ha-da'at* may be caused by a physician who suppresses a patient's hope, causing the patient to attain poignant anxiety. Rabbi Feinstein views this feeling of dismalness as "the most detrimental harm to the patient." In the Jewish Hashkafa (belief), Human life always takes precedence over mostly anything—to the extent of breaking one of the holiest laws of Judaism—*Shomer Shabbat*, or observing the Sabbath. Thus, when there is a true, valid possibility that a person/patient's life is at stake, i.e., *safek pikuach nefesh*, one may do whatever they can to prevent the endangerment of that person (Talmud, Ktubbot 18a). This would be valid in situations with disclosure concerning cases in which the *tiruf ha-da'at* (risk of shock) is the *safek pikuach nefesh*.

There have also been extensive studies done which show the importance of patient's characteristics, e.g., age, gender, educational level, and occupation, affecting the physicians' assessment of the patients' needs and wants, and more importantly, for the way they actually render specific information. Doctors seem to give more detailed, specific explanations to

patients with higher levels of education and/or with an influential role in society. Also, physicians give more information to patients who are "more expressive and verbally assertive."² On the other hand, facing highly professionalized medical knowledge, many patients, especially those at a social distance from doctors, e.g., class, gender, ethnicity, and so on, avoid asking many questions from doctors, for they feel it may appear ridiculous, troublesome, and/or fear not being able to understand the doctors' jargon. However, many rightfully believe that while it is important to adjust the information given based on the patients' characteristics (such as the ones mentioned above) and ability to comprehend, this does not amount to meaning that physicians should volunteer more explanations to sophisticated patients with social backgrounds similar to theirs.

In conclusion, Jewish theologians have one main point which concerns the practice of medicine. That is, **the value of every human life is infinite**; therefore all must be done to prolong every moment of one's precious life—even if one (physician) must innocuously prevaricate to the patient. What is hope for patients is partly related to the doctors' own philosophy about life and their own perspectives on the role of medicine.

References

1. Novac, D.H. et al. Changes in physicians' attitudes toward telling the cancer patient. *JAMA* 241, 897-900, 1979
2. Miyaji, NT. The Power of compassion: Truth-telling among American doctors. *Soc.Sci Med* 1993;36:249-64.
3. Fendel, Rabbi Z. The Ethical Personality. New York: Hashkafah publications, 1986
4. Bleich, Rabbi J. David Medicine and Jewish law: A physician's obligation with regard to the disclosure of information. London: Jason Aronson inc., 1990.
5. Siegler, M. Pascal's wager. *New England Journal of Medicine* 1975;293:853-7.
6. Abraham, As. The Comprehensive guide to medical Halachah. New York: Feldheim publishers, 1990.

created literally 'out of nothing.' Hence one has no right to assume that a cure is impossible.^{3,4}

Now, one may ask, what, in fact, is the truth? First of all, several physicians believe that there is no "whole truth" even available to physicians. They assert that most of the medical information itself is uncertain and is divulged gradually just as the natural course of the disease is ascertained in a graded method. According to one surgical resident, "We as physicians, ...personally I also don't know the truth, I don't know how good the information is. Using statistics and all that, I really don't know what the truth is in terms of what this disease is going to do."⁵ Furthermore, some physicians argue that even if the whole truth is available, the truth to be told to patients is the relevant truth which patients want and need.

A culture's general attitude toward death strongly influences what information about their prognosis will be provided to the terminally ill patients. For example, in the middle ages, death was seen as a day-by-day reoccurring phenomena—it was tritely expected. Now, since we live in a time with "unprecedented life expectancies," many people tend to deny death and celebrate new forms of medical technology designed to perpetuate death. Having this in mind, many doctors refrain from even using words such as "cancer" in front of the patient. Such words would make patients feel apprehensive, having no hope of any remedies.

I have had the chance to interview Dr. Ata M. Kashani, MD, regarding these matters just discussed. Dr. Kashani, who has been a general practitioner for over thirty years, has handled matters in regard to disclosure of a fatal prognosis towards his patients. He states, "We are required by law to tell the patient any information regarding his treatment." However, he further stated that he is hesitant to release such prognosis information to his Persian patients. He claims that Persian people as a

whole can not handle sad, detrimental news such as cancer or other fatal diagnoses, for they go into a depression and have feelings of despondency and forlornness. "As soon as Persian patients hear of such an incurable disease, they feel as if it is the end of the world," Dr. Kashani asserts. For example, if the Persian patient has a life expectancy of two years, the patient in question will probably live for six months, due do this abandonment, i.e., stop eating, going into dejection, stop taking prescribed medications, and so forth.

Further, Dr. Kashani had told me that he always gives the information to a spouse or a parental guardian and in effect he puts the decision of concealment in the family members' hand, if need be. Otherwise, he would indirectly say that they have the disease, and/or give them some slight hope in order to build upon. For example, he would say that *some* other patients which are affected by the same disease—survived, thus giving the patient a hope and courage to instigate their battle against the disease or illness. With most of his American patients, however, Dr. Kashani usually addresses the patient with their problem. In the same respect, Rabbi Sissela Bok, an American, would agree in that the American culture is very susceptible to any form of lies—whether innocuous or not. "An American can understand and forgive virtually anything and everything, with one exception: he cannot forgive a lie...he will never forgive you,"⁸ Bok stated. Furthermore, he added, King David reacted this way when he said, 'He that speaketh falsehood shall not be established before mine eyes (Psalm 101:7).'

Many physicians, just like Dr. Kashani justify withholding information because they feel that information-giving should not be done at a single moment in time, but as a continual process in the therapeutic relationship. This delaying information giving is a physician's way to help the patient maintain an appropriate degree of hope at each stage of the treatment. In addition, the tone and the way in which the physician

DISCLOSURE AND TRUTH-TELLING



TO THE PATIENT

Houman M. Kashani

The doctor-patient relationship has undergone a substantial change during the past three decades in the United States. There have been studies done in the 1960's which have shown that most doctors did not inform their cancer patients of their diagnosis. Also, another study conducted in 1977 reported that 97% of the doctors routinely disclosed the diagnosis of cancer.¹ However, nowadays, most patients are informed of their diagnosis and most believe that patients should be given information about their illness—for various reasons. The reasons for this change might include improved rates of survival for terminally ill patients, different societal attitudes about cancer, awareness of death, the involvement of several health care and psychological professionals, and most importantly, the physicians' fear of malpractice suits and increase attention to patient's rights.²

According to most ethical standards, there can be no justification for not telling the truth, for it is dishonest and unseemly. In Judaism, in particular, it is difficult to express in words the exceedingly great significance which is assigned to the ethical concept of truth in the Torah Hashkafah (belief). Many, if not most, great rabbis would hold that the fundamental corner-stone of the Torah ethics is based on truth.³ They state, "The seal of the Almighty is truth (*Shabbos* 55a)." According to most rabbis, the Torah Jew must be an "*Eish Emel*" an individual whose purpose is to have an insatiable

yearning for truth, and an abhorrence to all forms of deceit or falsehood.³ In proverbs, King Solomon makes this point clear, stating as follows: "Lying lips are an abomination to the L-rd; But those who deal faithfully are performing His will (Proverbs 12:12)." Moreover, in some instances, not only do rabbis view lying as dishonest and deceitful, some hold that lying is an act causing one to be impure and thus farther from the omnipotent one. There is so much dishonesty and guilefulness in this world that the last place one would expect it is in a doctor's office.

In the case of disclosing the terminal nature of a patient's illness, however, many Jewish theologians do not consider this to be a lie. In fact most feel that as long as a person has hope, and most importantly, faith in G-d, that there is always a means of salvation. According to Rabbi Bachaya ben Asher of Saragossa's commentary on Deuteronomy (11:13), he asserts that the power of prayer can in fact nullify a divine decree and change the laws on nature. Correspondingly, as far as Judaism is concerned, there is no immutable malady: *Al titya'ash min hapuraniyot*, i.e., *Do not become despondent because of misfortune*. It is always possible to effect a cure.⁴ Also, Rabbi Yechezkel Abramsky (Z'al) strengthens this view:

Creation connotes the generation of *yesh me-ayin*, something out of nothing. If G-d is the Creator of cures, then a cure can surely be

Iranian American Jewish Federation

Presents



MAKABI *Tours*



THANKSGIVING WEEKEND AT MAMMOTH

NOV. 28 - DEC. 1

SECOND ANNUAL SKI TRIP TO MAMMOTH LAKE

Experience the perfect 90's vacation...outdoor adventure, fresh air, companionship and all the creature comforts! This will be the most unforgettable 4 day 3 night vacation of your life.

At home in the mountains, is a cozy alpine escape nestled against the slopes. After a day on the slopes relax in the whirlpool spa or enjoy your favorite cocktail in the lounge, known for it's spectacular view of Mammoth mountain. Enjoy exceptional Kosher meals with your friends and most of all dance all night to your favorite music.

Our very unique and luxurious bus will be departing from the Federal Building (Wilshire & Veteran) on: Nov. 28 at 8:00 AM

Package Price: \$300.00/pp by Oct. 31, 1996

After Oct. 31, 1996 \$330.00/pp

Package price includes transportation, 3 nights accommodation, 3 breakfasts, 3 dinners, and most importantly the PARTY!!!

Space is limited for reservations and additional information please call:

**Mr. Massoud Moadel (Coordinator) at
(213) 719-0777**

PART OF THIS PACKAGE PRICE IS TAX DEDUCTIBLE

Be a Part of Iranian Jewish Federation Become a member!

MINCHA

By: H.P.

He had gone from one cold X-ray room to another with his pants in one hand and urine bag in the other. Just before his wonderings, he had sat patiently while several amateur but well-meaning nurses tried to draw his blood. With each new needle, he would squeeze my hand and let out a yelp. Each time I thought it would be his last.

His face was pale and his cheeks hollow. There was not much left of his flesh. The old man hadn't eaten for a whole day. He was told that his X-rays would come out more accurately if his stomach was empty.

On top of it all, he had caught the chills walking around cold hospital rooms. A sweat of weakness had formed on his forehead. However, he was still alert. I left to put coins in the meter. When I came back he announced, "This time you were gone for nine minutes and last time for five minutes." I gathered he wanted an explanation. "I stopped to use the ladies' room." He was convinced of my sincerity!

He finally found the chance to lie down. Instead of relaxing, though, I heard him calling me. "I left my hat in the last room where we stopped. Do you recall where the room is?" he inquired. I shook my head. "Take three steps, turn right, take seven steps, then turn left." I was very impressed.

When I came back his teeth were gritting. His ice cold hands made my arm ache as he held me for support. But once

again, his strong voice reminded me he had much strength left in him. "Get me a blanket," he commanded.

I put my hand on his forehead and he let out a sigh of pleasure. "God bless you. Keep it there it warms me up." He paused. "What time is it?" he asked.

Before I could answer, a voice from the control room announced, "We are going to begin with the M.R.I's."

"Six o'clock," I responded.

I took my hand out of his and the board on which he was lying began to move back. His lips began to move but no sound was heard. The 90-year-old was not praying to stay alive, only reciting the afternoon prayers which he hadn't missed even once for several decades.

He had also managed to count the beeps. "They took 83 pictures."

What impressed me most about my grandfather was that he had a destination in mind and he would not let passing events distract him. He was also very aware of time which showed me that he wasn't taking even one moment for granted. The old legend had brought vitality even to a sterile hospital room.

After I took him home that day, he continued with his routine. He had one cup of tea and smoked half of a cigarette, not more. Maybe that was his daily reward for saying *Mincha*. □

FIRST LADY BRINGS NEW YEAR'S GREETINGS TO LOS ANGELES



As the Jews of Los Angeles were preparing for the Jewish New Year 5757, First Lady Hillary Rodham Clinton brought her New Year's greetings to the Los Angeles Jewish community at a meeting of leaders at The Jewish Federation. She was presented with a traditional basket of apples and honey, which signifies a sweet year, by Jewish Federation President Herb Gelfand and Rabbi Harvey J. Fields, chair of the Jewish Community Relations Committee of The Jewish Federation, to which she responded in Hebrew "*L Shana Tova, a good year to you all.*"

"What's significant about this visit is that Mrs. Clinton acknowledges The Jewish Federation as the voice of the organized Jewish Community. When she wanted to wish the entire Jewish community a Happy New Year, she came to the central address," says Jewish Federation President Herb Gelfand.

President Bill Clinton addressed Jewish Federation last spring which marked the first time a sitting President who has ever addressed a Federation anywhere in the country.

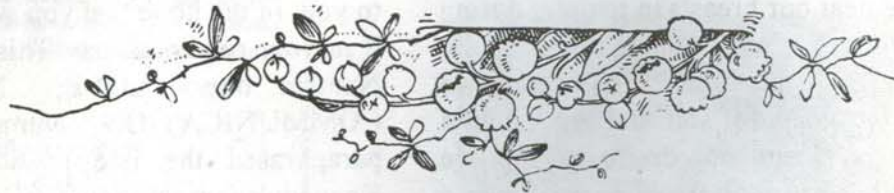
The Jewish Federation is the umbrella organization for 16 social services agencies that serve the Los Angeles community on a non-sectarian basis. Its 450 affiliated organizations represent people from all walks of Jewish life. □

answered; but the response comes in a variety of ways. Sometimes G-d responds by giving us strength to change what can be changed; and sometimes by giving us the courage to accept what cannot. Sometimes G-d responds by enabling us to discover ample blessing in what we have; and sometimes by enabling us to find that we have enough to share with others. The answers come in different ways, but G-d always responds."

The problem is that we get so involved in "day-to-day life" that we tend

to forget the big picture. We don't see the forest for the trees. Thus, our priorities become askew and we fail to invest adequate time in our relationships with our spouses and families. Rosh HaShanah is the time that we evaluate our lives during the past year, and put them into proper perspective. The key is to extend this life review process throughout the year, and not limit it to one or two days a year.

May the new year be for a blessing. □



IRANIAN AMERICAN JEWISH FEDERATION (IAJF)

PRESENTS

MAKABI

A UNIT OF YOUNG LEADERS OF IAJF

WITH GREAT PLEASURE THE IRANIAN AMERICAN JEWISH FEDERATION ANNOUNCES "MAKABI" - YOUNG JEWISH LEADERS UNITED TO SERVE AND CONTRIBUTE MORE TO THE COMMUNITY.

OUR MISSION IS TO CREATE EDUCATIONAL AND SOCIAL EVENTS TO MEET VARIOUS NEEDS OF THE YOUTH. WE INVITE YOU TO BECOME ACTIVE WITH YOUR PARTICIPATION IN OUR EVENTS.

FOR MEMBERSHIP OR FURTHER INFORMATION PLEASE CALL:

(213) 655 - 7730

EDITORIAL

REFLECTIONS ON THE NEW YEAR

Eli Kantor

We have hardly finished eating "zabun" for Rosh HaShanah, and already we have forgotten the vows we made to improve ourselves this year. We are backsliding on all the promises we made, when we beat our breasts in temple, during our prayers. So, what can we do, to finally "get it right" this year. How can we achieve our goals for spiritual growth on a personal level and our desire to improve our relationships with loved ones. I would like to share some of my personal reflections for the new year.

After a hiatus of 25 years, I started writing again earlier this year. On a personal note, I would like to thank my wife, Janet, my editor, Sion Ebrahimi, and the numerous readers who have encouraged me to write. I cannot begin to explain how gratifying it is to receive so much positive feedback. It is truly "food for the soul". I feel that I have finally found my authentic voice. I would encourage others who have been thinking about writing to submit their contributions to the English section of Shofar.

Recently, during Shabbat morning services at temple, a "young" romantic couple celebrated their 50th wedding anniversary in the presence of family, friends and the congregation. I was intrigued by how much in love this couple seemed to be, and how they lovingly gazed

at one another, as if they each shared a special secret. So, after the services, I spoke to the husband. I congratulated him and asked him what the secret of success of his long marriage was. I'll reveal his secret to you, in the hope that you will implement it in your relationships. This is his secret: Number one: LOVE; Number two: COMMUNICATION; Number three: he paraphrased the late president John F. Kennedy's famous inaugural address, "Ask not what your country can do for you; ask what you can do for your country" and modified it slightly to: "Ask not what your spouse can do for you; ask what you can do for your spouse." I'm sure that his selfless attitude was the key to their success.

In view of the alarmingly high rate of divorce in our community, young people would be well advised to be more concerned with the quality of the communication with a prospective mate, than with the size of their bank account.

Sometimes when we pray to G-d, we are puzzled and frustrated by his silence. We wait in vain for his response, but none seems to come. Perhaps, he did answer our prayers, only we didn't hear him. In this regard, I would like to share the thoughts of Rabbi Hershel Jonah Matt, (of blessed memory): "Whenever we turn to G-d in prayer we can count on being

SHOFAR



6505 Wilshire Blvd., Suite 510
 Los Angeles, CA 90040
 Telephone : (213) 655 - 7730
 Fax : (213) 655 - 1221

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization.
 * Writers contributions to Shofar are voluntary and free. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Certain articles appearing in Shofar have copyright. * Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief:
Sion (Simon) Ebrahimi

Founding Editor - English Section
Guitta Karubian

Financial Manager
Ezatollah Delijani

Administrative Editor: **Elias Eshaghian**
Staff Photographer: **Mansour Pouretehad**

Farsi Section:

Staff writers:

Guity Borookhim *Barokh Borookhim*
Shokooh Darvish *Houshang Ebrami*
Sam Kermanian *Nouri Kharrazi*
Nasser Oheb *Nina Ostovar*
Farzaneh Talei *Parvaneh Yousefzadeh*

Advertise in Shofar

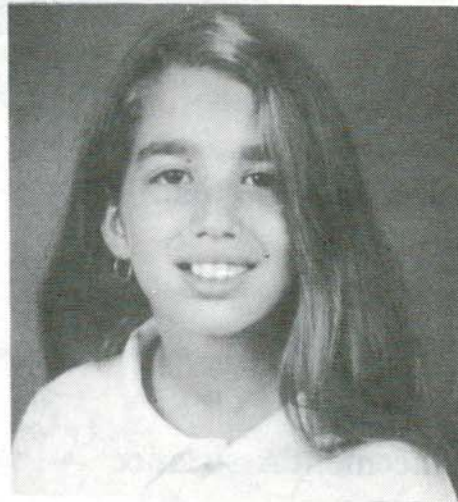
Full page (inside) \$ 250
Half page \$ 150
One third page \$ 125
One fourth page \$ 100

*For more advertising information,
 please contact us at the above
 telephone number.*

IN THIS EDITION

<u>Page</u>	
5	Editorial <i>Eli Kantor</i>
7	First Lady At The Jewish Federation
8	Mincha <i>H.P.</i>
10	Truth Telling To The Patient <i>Houman M. Kashani</i>
14	The 4 Quarters Of My Life <i>Eli Kantor</i>
16	Friends In High Places <i>The Jewish Journal</i>
18	The Agony Of Deceit <i>J.T. O'Hara</i>
17	On Your Birthday
22	Yom Kippur <i>Sherly Khodadad</i>
24	A Rendezvous At The Library <i>Lorden Karubian</i>
25	The Journey Towards Identity <i>Monica Daneshrad</i>
27	Persian American Line of Support (P.A.L.S.)

IN THE SPOTLIGHT



STEPHANIE KANTOR

Stephanie began writing poetry when she was six years old and in the first grade.

Her early poems were primarily rhythmical while her more recent poems encompass a variety of poetic forms, including free verse. Stephanie's poems are based on a wide array of subject matter such as nature, the environment, the seasons and her feelings. When asked why she chose poetry as a means of expressing herself, Stephanie answered, "It just came easy to me."

Stephanie is 11 years old and in the 6th grade at Stephen S. Wise Temple Elementary School. She is the daughter of Janet and Eli Kantor. She has one sister, Jessica, 13, and a brother, Jonathan, 7. Other than writing, Stephanie's hobbies include reading, basketball and playing piano.

A poet is defined as one who uses the beauty of thought and language to express oneself in an imaginative manner, a definition aptly suited for this talented young lady.

آموزشگاه تکنولوژی اُرت لس آنجلس تقدیم می کند

Los Angeles ORT Technical Institute

**a non-profit
organization**

سازمانی غیر انتفاعی

☛ **Scholarships Available
for Those Who Qualify**

☛ بورس تحصیلی برای اشخاص واجد شرایط

☛ **Financial Aid for Qualified
Applicants**

☛ کمک هزینه تحصیلی برای اشخاص واجد شرایط

● **Day & Evening Classes**

● کلاسهای روزانه و شبانه

☛ **Job Placement Assistance**

☛ کمک برای کاریابی

☛ **Hands on Training**

☛ آموزش از طریق عملی

☛ **One Computer Per Student**

☛ یک کامپیوتر برای هر دانشجو



**quality training
in a short time**

آموزش در سطح عالی در مدت کوتاه

➤ **Computer Graphics / Desktop
Publishing**

➤ طراحی با کامپیوتر - امور انتشارات با کامپیوتر

➤ **Medical Secretary**

➤ منشیگری پزشکی

➤ **Electronics Technician
(Computer repair)**

➤ تکنیسین الکترونیک (تعمیر کامپیوتر)

➤ **Computerized Accounting**

➤ حسابداری با کامپیوتر

➤ **Computer- Aided Design &
Drafting**

➤ طراحی و نقشه کشی با کامپیوتر

● **English as a 2nd Language
(ESL)**

● زبان انگلیسی برای افراد غیر آمریکائی



Accredited by ACCSCT & ACCET



Branch Campus

6435 Wilshire Blvd.
Los Angeles, CA 90048
(213) 966-5444

15130 Ventura Blvd.
Sherman Oaks, CA 91403
(818) 788-7222

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:

Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

October and November 1996

Volume 104



**In Recognition of Center for Iranian Oral Jewish History
Second Annual International Conference: November 9, 10, 11, 1996**

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, California 90048



Bulk Rate
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236

ADDRESS CORRECTION REQUESTED